# شرح كوتاهي بر دعاي كميل

**نوشته:**

**عبدالله حيدري**

**سه‌شنبه 9/ 3/ 1423 هـ 31 ارديبهشت 1381 خورشيدي**

|  |  |
| --- | --- |
| عنوان کتاب: | شرح كوتاهي بر دعاي كميل |
| تألیف: | عبدالله حيدري |
| موضوع: | دعا، ذکر و مناجاتنامه |
| نوبت انتشار:  | اول (دیجیتال)  |
| تاریخ انتشار:  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| منبع:  |  |
|  |  |
| این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.www.aqeedeh.com |  |
| ایمیل: | book@aqeedeh.com |
| سایت‌های مجموعۀ موحدین |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحيم

**فهرست مطالب**

[مقصود آفرينش 5](#_Toc338455672)

[دعا چيست؟ 5](#_Toc338455673)

مقصود آفرينش

بنام خداوند يكتا و بي‌نياز

انسان بهترين موجودي است كه در اين كائنات آفريده شد است، لذا آفريدگار دانا و توانا در اين باره مي‌فرمايد: ﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ٤﴾ [التين: 4].

«به يقين انسان را در نيكوترين قوام آفريديم».

و چون بهترين موجود است به والا‌ترين مقام و منزلت از سوي پروردگار نائل آمده است ﴿۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾ [الإسراء: 70]. «و به راستى فرزندان آدم را گرامى داشتيم».

بنابر اين، تمام آنچه در اين كائنات وجود دارد براي خدمت و آسايش او آفريده و رام گرديده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابرو باد و مه و خورشید و فلک درکارند |  | تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری |
| همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار |  | شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری |

 پس خداوند متعال كه اينهمه انسان را تكريم فرموده عبث و بي‌هدف نبوده است.

بزرگ‌ترين هدفي كه خداوند از آفرينش انسان در نظر داشته پرستش وي بوده است ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: 56]. «و جنّ و انس را جز براى آنكه مرا بندگى كنند نيافريده‏ام».

پس خداوند از آفرينش تمام اين كائنات و همه موجوداتي كه در درون يا ماوراي اين كائنات است يك هدف داشته و آن پرستش اوست.

دعا چيست؟

دعا چيست؟ خواندن طلب كردن، خواهش كردن، ندا كردن الحاح در دعا يعني با گردن كجي خواستن، با كرنش و نيایش چيزي خواستن، با اصرار و تملق و بر روي خواستن، دعا يك اصطلاح شرعي است، يعني حاجت خود را از خدا خواستن، كه انسان مؤمن عجز و ناتواني خودش را به بارگاه پروردگارش اظهار كند، هر چه مي‌خواهد مستقيما از او بخواهد، دعاي بنده ببارگاه خداوند دعاي مضطر و بيچاره و ناتوان ببارگاه ذات با عظمت قادر و توانا است، ‌انسان اين كودك ناتوان در تمام مراحل زندگي‌اش هر چه سن و سال و زور و تواناي بدست آورد مانند عنكبوتي است كه از هيچ خطري محفوظ نيست، باد، باران، گزندة، رهگذر، ‌در برابر همه چيز آسيب پذير است، پس بدون كمك از دعا كاري براي انسان مشكل است بنابر اين ……

بسم الله الرحمن الرحيم

شكر، خودش عمل است عبادت است ﴿ٱعۡمَلُوٓاْ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكۡرٗاۚ﴾ [سبأ: 13]. «اى آل داود، در عمل سپاسگزار باشيد»، تنها با زبان كافى نيست عمل كنيد و با عمل نشان دهيد كه شما ممنون خدا هستيد نشان دهيدكه از او تشكر می‌كنيد، اينجا اميرالمؤمنين از خداوند می‌خواهد طلب می‌كند كه به او توفيق شكر كردن و عمل كردن را عنايت فرمايد، طلب ديگر چه؟ «وَاَنْ تُلْهِمَنى ذِكْرَكَ» «و از تومی‌خواهم كه ذكر خودت را به من الهام كنى» يعنى اينكه من از خودم چيزى ندارم حتى حركت دادن زبانم به تو در اختيارم نيست نمی‌دانم چگونه ذكر تو را كنم پس تو به من فرما، ذكرت را خودت به من بياموز، خودت راهنمايى‌ام كن كه چگونه ذكر كنم، پس شكر كردن را هم بايد از خدا بخواهیم از معبودمان بخواهيم، توفيق او اگر نباشد كوچك‌ترين حركت براى ما دشوار است پس خدا از اين هم به ما توفيق شكر كردن و ذكر كردن عنايت می‌فرمائي شكر گذار توئيم ممنون و سپاسگذار توئيم، مگر مرگ غير از اين است كه نفسى كه بالا آمده نگذارى پائين رود، مگر ممكن است كه نفس بدون اجازه و حكم تو پائين رود، اين است توحيد و خدا پرستى و اين است اسلام ناب، اين است مذهب اهل بيت نه آنكه ما بافته‌ايم «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ خَاضِعٍ مُتَذَلِّلٍ خَاشِعٍ» «پرودگارا من از تومی‌خواهم خواستن يك عاجز و خوار فروتن». از اين كلمات چه میاید، توحيد و اخلاص و تواضع در برابر معبود حق خدا همه ما عاجز و خوار فروتنيم، اگر نيستم به ما عجز و فروتنى در برابر عظمت خود عنايت بفرما و ما را از شر نفس‌هاي‌مان و از شرشياطين انس و جن نجات بده، سؤال چيست.؟ نمی‌دانيم ببنيم امير المؤمنين چه سؤالى داردكه همه همان را بخواهيم، امير المؤمنين می‌فرمايد: «أَنْ تُسَامِحَنِي» خدايا! پروردگارا! مانند يك بنده عاجز و خوار و فروتن در برابر تو از تومی‌خواهم كه از سر تقصيرات من در گذرى، اشتباهات مرا ناديده بگيرى، خطاهاى مرا درگذركنى مرا مورد رحم و شفقت و محبت و لطف خودت قرار دهى، خدايا به ما نيز رحم فرما، كرم فرما لطف كن و ما را مورد عفو و بخشش خود قرار بده، ديگر چى؟ ديگر اينكه «وَتَرْحَمَنِي وَتَجْعَلَنِي بِقِسْمِكَ رَاضِياً قَانِعاً» مرا به قسمت و تقديرى كه برايم نوشته‌اى و مقدر فرموده‌اى راضى و قانع بگردان، ايمان به قضاء و قدر يكى از مهم‌ترين بخش‌هاى ايمان است، لذا از خداوند می‌خواهدكه به او توفيق داشتن چنين ايمانى را عنايت فرمايد، چگونه ايمانى؟ ايمانى كه قضاء و قدر را كاملا برايم شرين جلوه دهد هر سخنى روزگار را كه خداوند برايم مقدر فرمود، با دلُ جان بپذيرم، شكايت نكنم از عصر و زمانه شكايت نكنم، از سختى و دشوارى و فقر و مشكلات شكايت نكنم، به هر حالتى راضى و قانع باشم كم يا زياد شكر خدا را بكنم همواره استحضار داشته باشم كه اين حالت خودش پديد نيامده از طرف خداوند است، «وَفِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ مُتَوَاضِعاً» و از تو می‌خواهم كه مرا در هر حال متواضع بگردانى، كه در پيشگاه تو فروتن باشم متواضع باشم، عاجز و گردن شكسته باشم، غرور و خود خواهى، استغناء و بی‌نيازى، غلفت و سردرگمى به من نزديك نشود، می‌خواهم در هر حال به ياد تو باشم فروتن باشم عاجز باشم حتى در حالتى كه تداعى غرور می‌كند غرور نورزم بلكه پيش تو اظهار عجز و فروتنى كنم، «اَللّهُمَّ وَاَسْئَلُكَ» پروردگارا! همچنين از تو می‌خواهم، چگونه می‌خواهى؟ «سُؤالَ مَنِ اشْتَدَّتْ فاقَتُهُ» خواستن كسى كه بسيار محتاج است، بشدت فقير است بى‌حد ناتوان است به هيچ جا دسترسی ندارد، از هيچ طرفى اميد كمك و يارى ندارد، دستش از همه جا كوتاه است، اميدش از هرطرف قطع شده است، «وَاَنْزَلَ بِكَ عِنْدَ الشَّدآئِدِ حاجَتَهُ» طلب و خواستن كسى كه هنگام مصيبت و اندوه به تو بسيار محتاج است، بشدت به تو احساس نياز می‌كند سختى و دشوارى و مصيبت خوردش كرده حاجت و نيازش بسيار است، قبلا هم از جايى اميد نداشت اما اينك كه بلا و مصيبت او را در چنگ گرفته همه كس از او بريده است همه ناچار و ناتوانند همه می‌گويند ما نمی‌توانيم به تو كمكى كنيم در چنين حالتى در وقت چنين مصيبتى خواب حاجت و نياز خودم را پيش تو آورده‌ام از تو می‌خواهم كمكم كنى كسى به دادم نمی‌رسد،كسى كمكم نمی‌كند خدايا كمكم كن، «وَعَظُمَ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتُهُ» خدايا آنچه در خزائن تو است بسيار نياز مندم و حاجت و نياز من به آنچه تو در اختيار دارى بسيار شديد شده است، رغبت و ميل من همه به جاى ديگرى نيست فقط به داشته‌هاى توست، من از كسانى نيستم كه چشم به اين و آن بدوزند و حاجت و نيازي شان را پيش اين و آن ببرند، من می‌دانم كه همه محتاج در گاه تويند، همه از تو خواهند، همه گداى دری تويند، همه كشكول پيش تو كج می‌كنند، من چقدر بيچاره و بدبختم اگر پيش گداى ديگرى بروم اگر چاره‌اى جز گداى ندارم كه هيچكس ندارد، پس چرا از كسى نخواهم كه همه چيز را در اختيار دارد، گداهايى كه ظاهرا گداى نيستند هم گدايند، گداهاى زنده هنوز شايد بتوانند عده را بفريبند اما خدا من تعجب می‌كنم به حال كسانى كه پيش گداهاى مرده می‌روند و حاجت و نياز خودشان را از گدايى می‌خواهند كه در زندگى‌اش بيش تو گدايى می‌كرد، از خزائن می‌گرفت شايد تو بعضى از آن‌ها را دوست داشتى بعضى از آن‌ها هم تو را دوست داشتند اما امروز تو راضى هستى كه ماپيش گدايان مرده برويم و دست نياز و حاجت دراز كنيم؟ خدايا گويا چشمان ما كور است عقل و درك ما را طلسم كرده‌اند كه تشخيص نمى‌دهيم خزانه كجاست ﴿قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ﴾ [آل عمران: 181]. «(يهود) می‌گفتند: خدا فقير و ما دارائيم». ﴿بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ﴾ [المائدة: 64]. «بلكه دو دست او گشاده است هر گونه كه بخواهد انفاق مى‏كند». ﴿وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٖ مَّعۡلُومٖ ٢١﴾ [الحجر: 21]. «و هيچ چيز نيست مگر آنكه گنجينه‏هايش به نزد ماست. و آن را جز به اندازه‏اى معين فرود نمى‏آوريم». ﴿۞وَلَوۡ بَسَطَ ٱللَّهُ ٱلرِّزۡقَ لِعِبَادِهِۦ لَبَغَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٖ مَّا يَشَآءُۚ﴾ [الشورى: 27]. «و اگر خداوند روزى را براى بندگانش فراخ مى‏گرداند، به يقين در زمين تباهى مى‏كردند. ولى به اندازه آنچه بخواهد فرو مى‏فرستد».

پس خزائن خدا پر است، شفاء و سلامتى، فرزند، باران هر مشكل و نيازى كه ما داشته باشيم خزائن خداوند از آن پر است اينكه چرا مزاحم پيامبران و امامان و اولياء الله در قبر‌هايشان می‌شويم پرسشى است كه بهتر است چند بار دعاى كميل و ترجمه قرآن كريم را بخوانيم و آنگاه براى اين پرسش و امثال آن پاسخ جستجو كنيم، خدا توفيق خواندن و عمل كردن عنايت بفرما و دست ما كوران باطنى را خود بگير و به راه راست راهنمايى فرما.

«اللَّهُمَّ عَظُمَ سُلْطَانُكَ وَعَلاَ مَكَانُكَ وَخَفِيَ مَكْرُكَ‏ وَظَهَرَ أَمْرُكَ وَغَلَبَ قَهْرُكَ وَجَرَتْ قُدْرَتُكَ وَلاَ يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ» «خدايا سلطنت و پادشاهيت بس بزرگ و مقامت بسى بلند است مكر و تدبيرت در كارها پنهان و امر و فرمانت آشكار است قهرت غالب و قدرت و نيرويت نافذ است و گريز از تحت حكومت تو ممكن نيست».

اينجا اميرالمؤمنين بارى ديگر به صفات و قدرت پروردگار برمی‌گردد و با ذكر چند صفت و نمونه‌هايى از قدرت او تعالى در پايان می‌فرمايد: «وَلاَ يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ» پروردگار! از حكومت تو نمی‌توان فرار كرد. به كجا بايد رفت همه جا دائره حكومت تو گسترانيده شده ﴿يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ إِنِ ٱسۡتَطَعۡتُمۡ أَن تَنفُذُواْ مِنۡ أَقۡطَارِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ فَٱنفُذُواْۚ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلۡطَٰنٖ ٣٣﴾ [الرحمن: 33]. «اى گروه جنّ و انس، اگر مى‏توانيد از كناره‏هاى آسمان‌ها و زمين بگذريد، پس بگذريد. جز به توانى [شگرف از آن‌ها] نمى‏توانيد بگذريد». خداوند اختيار داده است تحدى كرده است جن و انس را آزاده گذاشته است كه اگر می‌توانند از حكومت او فرار كنند اما مگر مى‌توانند، طبيعى است هيچ مفر و جاى فرارى نيست ﴿أَيۡنَ ٱلۡمَفَرُّ ١٠﴾ [القيامة: 10] نيست، راه فرارى وجود ندارد جز يك راه ﴿فَفِرُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۖ﴾ [الذاريات: 50]. «بسوى خداوند فرار كنيد»، پش خود او برويد اين تنها راه نجات است، آنگاه پس از ذكر نمونه‌هايى از صفات و قدرت او تعالی مجددا باكلمه دل‌نشين «اللَّهُمَّ» آغاز می‌كند و مجددا بياد آمرزش خطا و گناه‌ها می‌افتدگرچه پيش من و شما گناه و تقصير ندارد اما هيچ كسى نيست كه پيش خدا و معبودش و محسن حقيقى‌اش ملامت نباشد، لذا می‌فرمايد: «لاَ أَجِدُ لِذُنُوبِي غَافِراً» «پرودگارا! من براى گناهانم آمرزنده‌اى نمی‌يابم»، كسى را سراغ ندارم كه پيش او بروم و از او بخواهم گناهانم را بيامرزد «وَلاَ لِقَبَائِحِي سَاتِراً» «و نه كسى را كه بتواند زشتى‌هايم را پنهان كند» «وَلاَ لِشَيْ‏ءٍ مِنْ عَمَلِيَ الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلاً غَيْرَكَ» و نه كسى را كه بتواند چيزى از زشتى‌هايم را به خوبى تبديل كند جز تو)، پس ملاحظه مى‌كنيم كه امير المؤمنين در اينجا مجددا به گناه و آمرزش روى می‌آورد و تاكيد می‌كند انسان گناه دارد، و بخشنده گناه جز خود خداوند كسى نيست هيچ كسى نمی‌تواند با سفارش و شفاعت و واسطه وسيله گناهانش را پاك كند براى بخشايش گناهان و براى سرپوش گذاشتن بركارهاى زشت و قبيح هيچ راه ديگرى جز توبه وجود ندارد، ما در دين تحريف شده مسیحيت نيستيم كه مدعى‌اند پيامبر أولو العزم حضرت عسيى براى آمرزش گناهان آن‌ها خودش را كشت، در اسلام براى آمرزش گناهان و سرپوش گذاشتن بر زشتى‌ها و قبائح فقط راه توبه باز است و بس، يعنى بخشيدن و آمرزيدن، فقط كار خداست يك امتياز مهم ديگرى كه ما در اسلام داریم و خداوند لطف و احسان خودش را برما فزونى بخشيده اين است كه چنانكه امير المؤمنين در اينجا اشاره كردند وقتى بنده‌اى صادقانه توبه كند نه تنها خداوند گناهانش را می‌آمرزد كه گناهايش را نيز به نيكى تبديل می‌كند، يعنى به جاى دزدى صدقه می‌نويسد بشرطيكه توبه صادقانه و راست باشد ﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ﴾ [الفرقان: 70]. «پس اينانند كه خداوند بدي‌هايشان را به نيكي‌ها تبديل مى‏كند».

پس امير المؤمنين در اينجا می‌فرمايند كه: بخشنده و آمرزنده و سرپوش گذارنده و به اصطلاح آبروى ما را حفاظت كننده فقط خداوند است و بس، هيچ كس ديگرى چنين اختيارى ندارد. همچنين در دين تحريف شده مسيحيت می‌دانيد كه يك يك هفته گناه می‌كند آخر هفته پول و پله‌اى می‌گيرد و پيش پاپ می‌رود تا اينكه او گناهانش را بيامرزد، در اسلام چنين وكالتى به هيچكس داده نشده حتى پيامبر قدرت و اختيار بخشيدن گناه را ندارد، چون گناه یعنى نافرمانى و سرپيچى از اوامر و نواهى خداوند، مثل آن است كه (خداوند از مثال پاك است براى توضيح عرض می‌كنم) سر بازى از دستور يك ژنرال سرپيچى كند آنگاه پيش دیگری بيايد و بگويد: من غلط كردم اشتباه كردم، او كه كاره اى نيست و اختيار ندارد كه ببخشد يا نبخشد،.

درپايان اين خواسته امير المؤمنين چند تمجيد ديگر از ذات باعظمت پروردگار بعمل می‌آورد وقتى می‌فرمايد: «غَيْرَكَ» خدايا غير از تو بخشنده اى نيست آمرزنده‌اى نيست بلا فاصله می‌فرمايد: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ، ظَلَمْتُ نَفْسِي وَتَجَرَّأْتُ بِجَهْلِي‏ وَسَكَنْتُ إِلَى قَدِيمِ ذِكْرِكَ لِي وَمَنِّكَ عَلَيَ‏ اللَّهُمَّ مَوْلاَيَ كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ‏ وَكَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنَ الْبَلاَءِ أَقَلْتَهُ (أَمَلْتَهُ) وَكَمْ مِنْ عِثَارٍ وَقَيْتَهُ‏ وَكَمْ مِنْ مَكْرُوهٍ دَفَعْتَهُ وَكَمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلاً لَهُ نَشَرْتَهُ‏ اللَّهُمَّ عَظُمَ بَلاَئِي وَأَفْرَطَ بي‌سُوءُ حَالِي وَقَصُرَتْ (قَصَّرَتْ) بي‌أَعْمَالِي‏ وَقَعَدَتْ بي‌أَغْلاَلِي وَحَبَسَنِي عَنْ نَفْعِي بُعْدُ أَمَلِي (آمَالِي) وَخَدَعَتْنِي الدُّنْيَا بِغُرُورِهَا وَنَفْسِي بِجِنَايَتِهَا (بِخِيَانَتِهَا) وَمِطَالِي‏ يَا سَيِّدِي فَأَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ أَنْ لاَ يَحْجُبَ عَنْكَ دُعَائِي سُوءُ عَمَلِي وَفِعَالِي‏ وَلاَ تَفْضَحْنِي بِخَفِيِّ مَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنْ سِرِّي وَلاَ تُعَاجِلْنِي بِالْعُقُوبَةِ عَلَى مَا عَمِلْتُهُ فِي خَلَوَاتِي‏ مِنْ سُوءِ فِعْلِي وَإِسَاءَتِي وَدَوَامِ تَفْرِيطِي وَجَهَالَتِي وَكَثْرَةِ شَهَوَاتِي وَغَفْلَتِي». زيرا كه معبودى جز تو نيست تو پاكى حمد و ثناى تو را مى‌گويم، من به نفس خودم ظلم كردم و به سبب جهل خودم نسبت به مقام والا و با عظمت تو جرأت و جسارت كردم و با اينكه تو همواره مرا بياد داشته‌اى و به من منت و احسان كرده‌اى من تو را فراموش كرده‌ام، پروردگار من مولاى من «اللَّهُمَّ مَوْلاَيَ» چقدر زشتى‌ها مرا پوشانده‌اى از مشكلات و مصيبت‌ها را دفع كردى و چقدر ستايش و تجليل كه من مستحق آن نبودم از من نشر كردى، سؤال چيست اين مقدمه براى چيست؟ پروردگارم دشوارى و مصيبت برمن سنگينى مى‌كند، و حالم به شدت بد شده است، و عمل اندكى دارم گناهانم پايم را به زنجير بسته است، اميدهاى طولانى‌ام مرا از نفع و فايده بازداشته است، و دنيا مرا با غرور خودش و نفسم با جنايات خودش فريب داده است، و اى سرور من! تو را به عزت تو سوگند كه نگذارى بد اعمالى‌هاى من دعايم را از تو باز دارد، و مرا با آنچه مخفيانه بر آن مطلع شدى رسوايم مكن، و بخاطر اعمال زشتى كه در تنهايى به آن دست زده‌ام و بد كرده‌ام و به ظلم و جهالت و افراط در شهوت‌رانى ادامه داده‌ام و غفلت ورزيده‌ام زود عذابم مكن.

 ملاحظه می‌فرمائيد امير المؤمنين همچنان پيرامون ملامت نفس خوف از گناه و طلب آمرزش و پيشمانى از غفلت و غرور دنيا و خوف از عدم قبوليت دعا و ترس از گرفت بر گناهان، تنهايى و ترس او از عذاب و غيره پروردگارش را راز و نياز می‌كند، اين حالت با اينكه از يك سو افسانه بودن عصمت و معصوم بودن اين بندگان پاك خدا را می‌رساند از سوی ديگرى كمال عشق و علاقه و محبت و ايمان و اميد و وابستگى و نياز مندى و عاجزى و همدمى و آنان را با پروردگار بزرگ و مهربان شان می‌رساند، بنابراين مكررا عرض می‌كنم كه اين حالت و اين كيفيت و اين عاجزى و اين راز و نياز و اين اوج بندگى هزار بار از آن عصمت خيالى و افسانه‌اى ارزش و اهميت بيشترى دارد، كاش كسانیكه خيال پردازى و افسانه سرايى می‌كنند و باآب و تاب می‌فرمايند: ((أئمه ما مقام و منزلی دارند كه هيچ فرشته مقرب و هيچ پيامبر مرسل به آن نمى‌رسد)). كاش اين صوفيان جاهل و سر سپرده گان فلسفه و عرفان دروغين بجاى شرح نصوص کلام ابن عربى اندكى باروح قرآن آشنا می‌شدند و بجاى آن اسلام ناب و اسلام خالص را می‌شناختند تا اينكه به عوض اينگونه افسانه تراشى و خيالپردازى و غلو و افراط در بندگان نيك خدا، می‌توانستند مقام والاى آن بزرگوران را بشناسند و حق آنان را ادا گردانند، نه اينكه باشعارهاى توخالى و نقاشى شده نام آنان را بيش از نام خدا ورد كنند و صفات خدايى را به آنان نثار كنند و از خداى قدیر و متعال كه در اسلام خالص همه كاره اوست خدايى بسازند كه همچون خداى مسيحيت كارها و مسئوليت هايش را (نعوذ بالله) به على و خاندانش سپرده و خودش بدون صفات و بدون كمالات و بدون اداره كائنات فقط يك خيالى كهنه و رنگى در اذهان باقى مانده كه چندان نيازى كه به او نيست چون آنقدر وسيله و واسطه و شفيع و دلال و امام و امامزاده كارهاى او را انجام میدهند كه جايى براى او خالى نگذاشته‌اند، خدايا! چقدر بردبارى، چقدر صبورى، چقدر حتى باين حريف سازان و همتاتراشان هم مدارا می‌كنى، واقعا كه تو خدايى و شايسته هر مدح و ستايش فقط تويى، اگر قرار بود كه تو هم مانند ما (نعوذ بالله) كم ظرف وكم صبر می‌بودى اين جهان را بارها خاك كرده بودى، با اينكه اعلان خطر كردى، و حريف سازى و همتا تراشی را بشدت نكوهش كردى اما بردبارى‌ات همچنان گسترده‌تر و عميق‌تر و زيبابر و قشنگ‌تر می‌مشود، ﴿تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِنۡهُ وَتَنشَقُّ ٱلۡأَرۡضُ وَتَخِرُّ ٱلۡجِبَالُ هَدًّا ٩٠ أَن دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا ٩١﴾ [مريم: 90-91]. «نزديك است آسمان‌ها از آن سخن پاره پاره شوند و زمين بشكافد و كوه‌ها درهم شكسته فرو ريزند. [از آن روى‏] كه براى [خداوند] رحمان فرزندى مدّعى شدند». حتى پيامبرت را تهديد كردى ﴿لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥﴾ [الزمر: 65]. «اگر شرك آورى، بى‌گمان عملكردت نابود شود. و به يقين از زيانكاران شوى». امام آشكارا همه دنيا می‌بينند كه دارد اختيارا تو را محدود مى‌كنند با اساليب مختلف و شيوه‌هاى گوناگون دارند حكومت تو را بين غلامانت تقسيم مى‌كنند اما تو همچنان صبورى و صبور، آنان به بهانه اينكه غلامانت را دوست گرفته‌اى مى‌خواهند اختيارات تو را سلب كنند، و اين غلامان تو را كه فقط به دليل يكتا پرستى تو دوست تو شده‌اند، با تو دشمن گردانند، ما هم از حلم و بردبارى و صبورى تو ناراحت نيستم، خدايا ناراحتى ما همچون ناراحتى آسمان و زمين و كوه‌ها است و از اينكه مبادا اين‌ها با اين عقيده دوگانه و خطرناك از دنيا بروند و آنجا براى هميشه حكم بر دوزخى بودن آنان كنى، پس خدايا باينكه سنت تو لايتغير است از تو مى‌خواهيم كه اين بندگان ره گم كرده‌ات را ره بنمايى و هدايتشان بخشى كه تو هادى و مهربانى.

«اللّهُمَّ» اينجا بار ديگر امير المؤمنين، بهترين كلمه مدح را براى پروردگارش بكار مى‌برد، ومى‌فرمايد: «وَكُنِ اللّهُمَّ بِعِزَّتِكَ لى فى كُلِّ الاَحْوالِ رَؤُفاً وَعَلَىَّ فى جَميعِ الاُمُورِ عَطُوفاً» «پروردگارا ! رب من پروردگار من، به عزت تو سوگند، عزتت را وسيله مى‌كنم، عزت تو را واسطه مى‌آوردم كه در همه حال به من رؤف و مهربان باشى، و در هر حال به من عطوف و مهربان باشى»، عجيب است واقعا اين ايمان و اين عشق را و اين محبت و اين رابطه بنده با پروردگار بسيار پند آموز است ملاحظه فرمائيد: «إِلَهِي وَرَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي‏» اله من، خداى من كارساز من، مشكل گشاى من حاجت رواى من، پروردگار من، غير تو من چه كسى را دارم كه براى بر طرف كردن مشكل و حاجت و نيازم او را بخوانم و تا اينكه در امر من، قضيه من، مشكل من نظر كند، من نمى‌دانم كسانى كه در وسيله تراشى واسطه پرورى و شفيع پردازى و دلال كارى مهارت دارند اين كلمات پرنور و ايمانى را كه ترجمه بسيارى از آيات كريمه است، چگونه توجيه می‌كنند، آيا هنگامى روضه خوانى و نقالى و ادا در آوردن در مراسم ريا كارى حقه بازى دعاى كميل بويژه در شب‌هاى جمعه هنگام خواندن اين كلمات چه در ذهن تصور مى‌كنند، آيا واقعا خجالت نمى‌كشند و خجالت آور نيست كه اين كلمات را با آن زشت عجيب و غريب تكرار كنند، و از سوى ديگر شايد در همان مراسم و يا اندكى بعد يا قبل از آن بازار دلال تراشی را گرم كنند و بجاى اينكه به اين كلمات عمل كنند مردم را به سراغ بندگان مرده و محتاجى بفرسنتد كه در زندگى شان نتوانستند حتى خودشان را شفاء دهند، امام اكنون پس از مرگ ما از آنان می‌خواهيم كه ما را نا اميد نكنند و خواهش بيماران را شفاء دهند، نا اميدان ما را فرزند ببخشند، كوران ما را بينائى عنايت فرمايند، خوشا به حال ما كه دوستداران اهل بيتیم، واقعا كه جاى سعادت است بشرطيكه راست مى‌گفتیم، اما اكنون كه برخلاف گفتار و كردار اهل بيت عليهم السلام عمل مى‌كنيم معلوم نيست ما كى هستيم؟، اگر اهل بيت زنده مى‌بودند (البته نماينده شان زنده است ولى معلوم نيست كى تشريف خواهد آورد!) معلوم نيست با ما چه مى‌كردند؟، آيا اين تناقض ادعاء عمل و تضادگفتار و كردار ما را چگونه تحمل مى‌كردند، آيا ما هم مانند اهل كوفه هستيم و، بنابراين همه سرزنش‌هايى كه اهل كوفه شده‌اند ما هم حق دار آن هستيم؟ خدايا چشم بينا گوش شنوا و قلب سالم عنايت فرما، و ما را از اين دوگانگى و تضاد در عقيده بدر آور و براه راست هدايت و راهنمايى مان كن، آمـين.

«إِلَهِي وَمَوْلاَيَ أَجْرَيْتَ......». امير المؤمنين همچنان به راز و نياز با پروردگارش ادامه مى‌دهد و بدون آنكه وسيله و واسطه و دلالى در ميان باشد مستقيما سفره دلش را پيش پروردگارش مى‌گشايد، گرچه خداوند همه چيز را با علم خودش مى‌داند اما دوست دارد بندگانش با او راز و نياز كنند، و عجز و ناتوانى شان پيوسته اظهار كنند، لذا امير المؤمنين كه پيش از هر عالم و مجتهد و فقیه و فيلسوف و عارف و متكلم و مرجع تقليدى به قرآنكريم و تفسير و تأويل آن و با اسرار شريعت محمدى آشنايى داشت بسيار صاف و روش و با كلماتى درشت‌تر از قله‌ها كوه‌ها، روشن‌تر از خورشيد زيباتر از گل غنچه و بهار گلشن، با الهام از نور قرآن و رسول اعظم با شفافيتى كه شفاف‌تر از آن نمى‌توان جستجو كرد چگونه بندگى كردن، چگونه پرسيدن، چگونه دعا كردن، و چگونه وسيله گرفتن، چگونه شفيع گرفتن، و چگونه توبه كردن و عاجزى كردن، و زارى كردن و فقط به خدا روى آوردن و از غير خدا مستغنى بودن، و هر كسى را سرجاى خودش نشاندن و مقام شايسته خودش را به او سپردن را به ما آموخت، ايشان در اين دعا تنها، دعا نياموخت بلكه توحيد آموخت، اتباع سنت آموخت، تنفر، گريز از بدعت آموخت، لذت و كيف عبادت آموخت، براى يك خدا بنده بودن آموخت، وابستگى به معبود آموخت، از اسماء و صفات او كمك گرفتن آموخت، در دعا صاف و شفاف بودن آموخت، تنها به خدا محتاج بودن آموخت، از هر آنچه غير خداست بى‌نياز بودن آموخت،كمال بندگى كردن آموخت، و خلاصه اينكه جز در خود از هر در ديگرى مأيوس بودن آموخت، و مؤمن را بدون دعا همچون ماهى بدون از آب تپيدن آموخت، خدايا تو را سپاس كه پس از پيامبر بزرگوار ما را چنين بندگان مؤمن و موحدت آشنا و مأنوس كردى، و با همه تلاش و كوشش دشمنان آگاه و ناآگاه و نيت عقيده و آثارى كه بيانگر حقائق دين باشد براى ما محفوظ و مصون گذاشتى.

آرى، عرض مى‌كردم كه امير المؤمنين همچنان به راز و نياز با معبودش ادامه می‌دهد، و همچنان بحكم بنده بودن در برابر ذات باعظمت آن خداى بزرگ و مهربان از ظلم و خطاى نفس سخن مى‌گويد، و از آمرزش و مغفرت، و بخشش و مرحمت مى‌طلبد اين كلمات را مجددا بخوانيد، معانى آن را مكرّرا بخوانيد و دقت كنيد و تصور نكنيد كه در مجالس رياكارى- حقه بازى- مى‌توانيد به عمق معانى اين كلمات پى‌ببريد، و تصور نكنيد كه همين اداء در آوردن‌ها اسمش دعاست خير، اگر مى‌خواهيد آزمايش كنيد مجانى است يك انسانى كه ممكن است مسلمان هم نباشد، باخواندن كلماتى (مهم نيست چه كلماتى باشد) به حالت گريه خيلى راحت مى‌تواند شما را به گريه وادارد يا عكسش شما می‌توانيد كسى را خيلى راحت به گريه وادار كنيد البته خداى نكرده منظور انكار مهارت آقايان نيست، چون اين خودش نقش دارد اما كسب مهارت دشوار نيست و خيلى راحت ممكن است حاصل شود، پس خواندن كلماتى در اجتماعاتى آنگونه به تنها دعا نيست كه هيچ ربطى هم به دعا ندارد مى‌توان اسمش را مأثور گذاشت، حقه بازى گذاشت، اداء در آوردن گذاشت، جلسه سياسى گذاشت، جلب نيرو گذاشت، ضعیف كردن مخالفين گذاشت، توليد اخلاص و محبت در مخاطبين گذاشت، جمع آورى نذر و وجوهات شرعيه گذاشت، آزمايش درجه حرارت چاكر بودن گذاشت، و خلاصه ديگر چیزهايى كه برگذار كنندگان آن در دل داشته باشند اما دعا نيست، البته حالت مخاطب مهم نيست ممكن است ايشان خيلى هم اخلاص داشته باشند، خيلى هم اشك بريزد خيلى بياد مظلوميت خودى‌ها بيفتد، اما چه سود به همين آقا يا خانم اگر می‌خواهد بداند كه واقعا چقدرش دعا بوده و چقدر ديگر فقط يك تأثر روانى و بس مى‌تواند خيلى راحت نه به كار شكنى اين و آن توجه كند و نه به نيت‌هاى مردم شك كند، فقط در تنهايى و تاريكى شب كه هيچكس او را نبيند لازم به خودش دروغ بگويد او كه خيلى راحت مى‌تواند حدس بزند كه مثلا در فلان مسجد و در فلان وقت ممكن است كسى او را بيند يا خير؟ آنگاه دو ركعت نماز بخواند، و دستانش را بلند كند و على وار با ذكر اسماء و صفات خداوند و دخالت ندادن هيچگونه وسيله و واسط و شيفع و دلال ديگرى فقط با توجه به اعمال نيكويش و پيرهيز از محرمات و گناهانى كه بعنوان، اعمال نيكو براى خودش ذخيره كرده از خداوند آمرزش بطلبد و با معبودش راز و نياز كند با هر زبان و هر لهجه‌اى كه دوست دارد باخدايش درد دل كند آنگاه ببيند كه كيف اين دعا بيشتر است يا آن دعا! و ببيند كه واقعا اسم دعا به كداميك بايد اطلاق شود؟ آيا على چگونه دعا مى‌كرده است؟ هيچ اشكالى هم ندارد كه بنده از كلمات دعاى كميل يا هر دعاى مأثور ديگرى كه خالى از موانع شرعى باشد استفاده كند، اما بالهجه خودش و با زبان خودش آن را بگويد دعا خواندن نيست، راز دل كردن است، احساس نياز كردن است، نياز خود را به معبود گفتن است، با او رابطه برقرار كردن است، در تنهايى و خلوت چشم را با آب ديده تركردن است، و قلب را با نم اين آب شور شستن و صيقل دادن است، زنگار دل را با آه و ناله تنهايى تكاندن است، رسول گونه و على وار دست نياز بلندكردن است،گناهان را بزرگ ديدن و عملها را ناچيز شمردن است، دعا تكرار كلمات ديگران نيست، در حالات مختلف عبادت درد‌ها و رنج‌هاى معنوى او نيازها و مشكلات اخروى را به كلمات تبديل كردن است، اندرون سياه را با ذكر اسماء و صفات ذات بارى سفيد كردن است، توبه و استغفار و ذكر را مخلوط كردن و از آنان قلبى مملو از ايمان و محبت ساختن است، خود را از خالق معبود پنهان نكردن است، و در تنهايى شب با سائيدن پيشانى بر زمين به معراج رفتن است، و در تمام دقائق نماز بويژه در مسجد دل به او سپردن و خود را از دام شيطان رهاندن است، بهترين نعمت‌ها را از او خواستن و براى هميشه خواستن است، (بزرگ‌ترين نعمت ايمان سپس توبه و سپس حلاوت عبادت است از ذات باعظمت و كبريائى‌اش اين نعمت‌ها را خواستن كمال دعا است). پس ببينيم ما چقدر دعا مى‌كنيم، وقتى دعا بهترين عبادت است و دعا عين عبادت است روزى چند ساعت يا چند دقيقه براى دعا گذاشته‌ايم؟ باور مى‌كنيد كه ما دعا نمى‌كنيم و دعا را نمى‌شناسيم و با دعا سروكارى نداريم، البته شخص شما ممكن است اينطور نباشید من به شكل عام عرض مى‌كنم، ما مسلمانان بويژه در اين عصر شلوغ و مشغوليت‌هاى فراوان عموما در غفلت به سرمى‌بريم كاش بيدار مى‌بوديم آگاه مى‌بوديم غافل نمى‌بوديم، فراموش نمی‌كرديم كه رابطه آگاهانه ما با معبود و إله و خدايمان هر روز و هر لحظه نياز ماست بدون آن مشكلات ما حل نخواهد شد، پول و امكانات و قدرت و پارتى مشكلى را حل نمى‌كند، اين‌ها وسايل بى‌جانى است كه تا برق به آن‌ها نرسد سرد و بى‌اثرند، اين برق قدرت و حكمت خداست كه اسباب و وسايل مؤثر مى‌افتد، حل هر مشكل به دست خداست از او بخواهيم كه مشكلات مان را حل كند و ما را تنها نگذارد، به همين دليل رسول بزرگوارمان مى‌فرمودند: «فَلاَ تَكِلْنِى إِلَى نَفْسِى طَرْفَةَ عَيْنٍ» «چشم بهم زدنى هم ما را به خودمان وا مگذار». پس خدايا! ما نيز از توهمين را مى‌خواهيم كه حتى لحظه هم ما را به خودمان و نفس‌هاى امّاره مان و شيطان مكارمان وا مگذار كه عاجز و نتوان و بيچاره‌ايم.

«فَلَكَ الْحَمْدُ (الْحُجَّةُ) عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ......» در اينجا اميرالمؤمنين پس از تكرار مجدد ثناء و ستايش ويژه پروردگار عجز و ناتوانى خود را در برابر قضاء و قدر الهى بيان مى‌دارد و اذعان مى‌كند كه هر حكم او تعالى الزاماً بر او و بر ساير كائنات نافذ و جارى است، و هر مشكل و مصيبتى كه از جانب خداوند مقدر شود بناچار مى‌رسد و هيچ راه گريز و فرار از آن وجود ندارد، و اين ايمان و اعتراف، كمال بندگى را مى‌رساند كه انسان از ته دل اذعان و باور داشته باشد كه او و هر موجود ديگرى در اين جهان جز دائره محدود و مشخصى كه آنهم در اصل پديده قدرت اوست در زير اختيار و قدرت و اداره آن ذات كامل و حكيم و عادل است كه هر چه بخواهد و هر چه مقدر كند و هر چه برنامه بريزد همان مى‌شود، و هيچ راه گريزى از دائره قدرت او وجود ندارد، البته او جز به عدل حكم نمى‌كند و جز خير و سعادت مقدر نمى‌كند مگر آنكه كسى خودش با عمل و اصرار مكرر راه ديگرى را برگزيند، بنابر اين تقدير خداوندى جزآنچه نيست كه انسان بادست و خودش پديد مى‌آورد، فرق اين است كه خداوند چيزى كه با علم ازلى خودش در باره فلان شخص مى‌داند همان را مقدر مى‌كند و مى‌نويسد، (خداوند از مثال پاك است جهت توضيح عرض مى‌شود) كه مهندسى كه نقشه ساختمانى را ريخته خوب مى‌تواند كه اگر اين ساختمان با اين مواد و طبق اين نقشه ساخته شود چنين در مى‌آيد و نتيجه‌اش چنين مى‌شود، و اگر با اين مواد و طبق اين نقشه ساخته نشود به اين حالت منجر خواهد شد يا متخرج ماشين و هواپيما و هر وسيله ديگرى وقتى آن را عرضه مى‌كند كاتوليگ آن را نيز به بازار مى‌دهد و با بيان روش بكارگيرى آن به هر كاربرى گوشزد مى‌كند كه اگر طبق اين كاتوليگ عمل كردى كه از اين وسيله استفاده مى‌كنى، و اگر به بجاى بنزين چيز ديگرى استعمال كردى اعم از آب و حتى عسل و آب زعفران و گرانترين عطرهم كه قيمتش چندين برابر اين مايع بدبو است نه تنها نتيجه مطلوب را نخواهد داد كه هواپيما سرنگون خواهد شد. بنابراين خداوند حكيم و دانا و قادر و توانا كه عالم الغيب است و هيچ ذره‌اى از او پنهان نمى‌ماند پيش از آفرينش انسان مى‌داند كه تك تك انسان‌ها و موجودات در آينده چه خواهند كرد و از چه مراحلى خواهند گذشت و با چه نتيجه اى روبرو خواهند شد؟ نام اين دانستن علم غيب است، و اين نتيجه گيرى را پيشكى در كتاب مخصوصى كه لوح محفوظ ناميده مى‌شود درج كردن و به پرونده هر كسى پيشكى آگاه بودن تقدير يا قضا و قدر است كه يكى از پايه‌هاى شش گانه يا هفتگانه ايمان بشمار می‌رود، «آمَنتُ بِاللَّهِ وَمَلاَئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ مِنَ اللهِ تعالى».

«وَقَدْ أَتَيْتُكَ يَا إِلَهِي بَعْدَ تَقْصِيرِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي مُعْتَذِراً نَادِماً مُنْكَسِراً مُسْتَقِيلاً مُسْتَغْفِراً مُنِيباً مُقِرّاً مُذْعِناً مُعْتَرِفاً لاَ أَجِدُ مَفَرّاً مِمَّا كَانَ مِنِّي وَلاَ مَفْزَعاً أَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِي‏ غَيْرَ قَبُولِكَ عُذْرِي وَإِدْخَالِكَ إِيَّايَ فِي سَعَةِ (سَعَةٍ مِنْ) رَحْمَتِكَ».

واقعا كلمات پرشور و هيجانى است كه انسان وارسته چقدر خود را بر برابر معبودش كوچك مى‌كند، چقدر خود را محتاج و ناتوان مى‌داند (كه هست و همه بندگان چنين‌اند) چقدر از خطايا وگناهانى كه مطمئنا جز گناهان صغيره و خطاها و لغزش‌هاى اندك نخواهد بود ترس و حراس دارد، چقدر عجز و ناتوانى‌اش را تكرار مى‌كند، چقدر اقرار و اذعان مى‌كند، چقدر اعتراف مى‌كند و با چه ايمان و باورُ يقين مى‌فرمايد: از دست كرده‌ه‌ايم مى‌يایم، هيچ پناهگاهى نمى‌يابم، جز اينكه عذرم را بپذيرى و مرا در آن درياى بيكران رحمتت جاى دهى، و در آن وسعت و فراهمى لطف و رحمتت داخل كنى، اين كلمات، كلمات ساده‌اى نيست، كلمات معصومى نيست، كلمات كسى نيست كه ميزان اعمال باشد قسيم جنت و نار باشد، تقسيم كننده بهشت و دوزخ باشد، خنده آور و گريه آور است كه چنين دروغ‌ها و افتراءاتى را به اين بنده مخلص خدا روا داشته‌اند، به اين ولى كامل خدا بسته‌اند و بافته‌اند، تعجب از جعل سازان و دروغ بافان نيست كه چنين افتراءاتى را به اين بندگان خدا چسپانده‌اند، تعجب از كسانى است كه امروز و در اين عصر علم و تكنولوژى و دانش و رايانه و انترنت و اوج فزونى كتاب و علم و اطلاعات بيايند و اينگونه خرافات را باور كنند و به ديگران بباورانند و به دروغ‌هاى بى‌ريشه ديگران را توجيه كنند، و به آن‌ها رسميت بخشند، و آيات مقدس كلام الهى را بخاطرآن هر جورى كه خواستند گوش و دم كنند و به خدمت جعل كاران و برنامه‌هاى شوم آنان در آورند عجبا!!! واقعا كه باور كردنى نيست كه آية الله روشنفكرى كه بسيارى هم او را روشنفكر مى‌خوانند، روحانى و متبحر در تفسير موضوعى‌اش كه بتازگى دارد به عربى مى‌نويسد بفرمايد، و تأكيد كه على **قسيم الجنة والنار** است و با تشبث به تار عنكبوت علماى مسلمين را ملامت كند كه چرا اين خرافه را نپذيرفته‌اند، واقعا حيرت انگيز و تعجب آور است، آيا واقعا ايشان قلبا به اين خرافه سراسر ضد قرآنى و غلو و افراط در شخصيت امير المؤمنين و ساير ائمه اهل بيت عليهم السلام ايمان و باور دارند يا اينكه به فرموده خودشان ((اگر خلاف خواسته جامعه تشيع حركت كنند از جامعه طرد خواهند شد)) باورم اين است كه ايشان و بسيارى ديگر مانند ايشان يقيناً به پوچ بودن و باطل بودن اينگونه افسانه‌ها ايمان و باور كامل دارند اما عوام زدگى اين آقايان به حدى است كه جرأت و شهامت آن را ندارند كه حق را بر زبان آورند، همچنانكه هرقل شهامتش را نداشت، همچنانكه ابوطالب نداشت. بنابراين باهم از خداوند طلب هدايت مى‌كنيم هم براى خودمان و هم براى اين آقايان، و از خداوند منّان و مهربان مى‌خواهيم كه به اين‌ها جرأت و شهامت لازم را عنايت فرمايد كه نار را بر عار ترجيح ندهند، و بخاطر آخرت خودشان هم كه شده مردانه حق را برملا كنند، كه سعادت در همين است، بدون شك در چنين صورتى ممكن است خيلى از مزايا را از دست بدهند و با دشوارى‌ها و ناملايماتى روبرو شوند اما نهايتا برنده‌اند، اين سنت الهى و سنت اين دين است، كه هر كس حق بگويد مخالف خواهد داشت، هيچ پيامبرُ هيچ دعوتگرى نبوده كه تلخى نچشيده و سختى نكشيده باشد، قرآن كريم گواه هميشه جاويد اين حقيقت است، در جامعه خودمان هم نمونه‌هاى فراوانى داريم، تاريخ دعوت و اصلاح در ايران مردان مبارزى همچون شريعت سنگلجى، و حيدر قلمداران، و جلال احمد، و احمد كسروى را فراموش نخواهد كرد و كلمات پر بهاى آية الله مبارز سيد ابوالفضل برقعى را با خط زرين خواهد نوشت، از علامه خوئينى بعنوان چهره‌اى مبارز و مترقى و دين دوست خدا ياد خواهد كرد، و ده‌ها و صدها چهرهء ديگرى كه هر كدام آنان تاريخ درخشانى دارند، به نظر شما دكتر موسى موسوى و دكتر على مظفريان را نسل جوان ما و نسل‌هاى آينده فراموش خواهند كرد، درست است كه هر كدام اين رادمردان مبارز مثل بعضى آقايان امتيازات مادى و پست‌هاى سياسى و وجهه اجتماعى حاصل نكردند و بعضى داشته ايشان را از دست دادند اما چيزى حاصل كردند كه با مقاييس مادى اين جهان نمى‌توان ارزش آن را تخمين زد، و چقدر خنده آور است كه همين آية الله روشنفكر ما كه على را قسيم جنت و نار مى‌داند و براى آن دليل مى‌تراشد ديگران را كه چنين خرافاتى بر او نپذيرفته‌اند به تعصب متهم مى‌كند، و اسباب عدم پذيرش حق را بر مى‌شمارد كه بعضى‌ها بخاطر منصب، بعضى بخاطر امتيازات مادى بعضى از روى تعصب و غيره نمى‌توانند حق را قبول كنند، ولى آيا اين حقى كه ايشان آن را حق مى‌دانند و يك ميليارد و دويست ميليون مسلمان دنيا را به خاطر نپذيرفتن آن ملامت مى‌كنند مبناى قرآنى و حد اقل عقلانى دارد؟ دين خدا اينقدر مسخره است كه ما بيائيم هر چرندى را كه دلمان خواست جعل كنيم و جزو دين بشماريم و آنگاه تمام مسلمين دنيا را متهم كنيم كه چرنديات ما را نپذيرفته‌اند، امروز عصرى است كه جهان يك دهكده كوچك است، تمام علوم مدون دنيا در يك هارديسك جاى گرفته است، طى يك دقيقه انسان مى‌تواند هر موضوعى كه بخواهد با تمام تفاصيلش در جلو خود مجسم ببيند و خيلى راحت حلاجى كند و نتيجه بگيرد، در چنين شرايطى مسخره نيست كه عقل و دانش را به بازى بگيريم و با هنرنمايى كاذب سرمردم را كلاه بگذاريم و هر چرت و پرت و درى ورى را بنام دين به خورد مردم دهيم؟ شايسته است كه ديگر مردم را آزاد بگذاريم كه دين خدا و قرآن خدا و شريعت مصطفى را بدون شائبه و تأويل و تفسيرهاى خلاف قرآن و عقل و دين، اسلام خالص را نسبت سند و از آن پيروى كنند تا سعادت هر دو جهان را حاصل نمايند، و شايسته آنكه خود ما هم پيش از اين خود را نفريبيم و حداقل با وجدان و اندرون خودمان صادقانه برخورد كنيم كه بهر حال اين جهان فاني است، و فناى داشته‌هاى ما حتمى و ضرورى است و زندگى باقي و دائم ولايتناهى ما چه در سعادت و چه در شقاوت بزودى شروع خواهد شد و آن زندگى هيچ پايانى ندارد، بهشت هم جاويدان و دوزخ هم جاويدان است و همه اين كلك بازى‌ها و اسباب مادى ناپديد خواهد شد، تنها بار وفادار و هميشه همراه ما عمل ما خواهد بود فقط عمل، عملى كه زيربنايش ايمان و يقين و باورُ اذعان صادقانه باشد، و اگر اين سرمايه را همراه نداشته باشيم خداى نكرده جز ﴿هَلۡ مِن مَّزِيدٖ ٣٠﴾ [ق: 30] دوزخ يار و آشنايى نخواهيم داشت، بنابراين خود ما هستيم كه سرنوشت خود را رقم مى‌زنيم و بس، خدايا عقل سالم، گوش شنوا، و چشم بينا عنايت فرما.

«اللَّهُمَّ (إِلَهِي) فَاقْبَلْ عُذْرِي وَارْحَمْ شِدَّةَ ضُرِّي وَفُكَّنِي مِنْ شَدِّ وَثَاقِي‏ يَا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَنِي وَرِقَّةَ جِلْدِي وَدِقَّةَ عَظْمِي‏ يَا مَنْ بَدَأَ....» عجز و زارى همچنان ادامه دارد، اظهار ضعف و ناتوانى بنده مقرب خداوند همچنان به درازا مى‌كشد، ولى همچنان با گريه و ناله و زارى خودش را نزد پروردگارش كوچك مى‌كند و از او مى‌خواهد كه او را مورد عفو و بخشش قرار دهد، و از تقصيراتش در گذرد و از پروردگارش مى‌خواهد كه بر بدن ضعيف، پوست نازك و استخوان باريك او رحم كند و او را عذاب نكند، اين كمال ايمان است، اوج يقين و باور صادقانه است كه انسان از يكسو آتش دوزخ را تصور كند و از سوى ديگر جسم ضعيف و نازك خودش را و آنگاه مقايسه كند كه اين بدن ضعيف و پوست نازك و استخوان باريك او مى‌تواند آتش دوزخ را تحمل كند يا خير؟ اگر اين احساس نگرانى وجود داشته باشد هر عمل نيكويى را انجام دادن آسان مى‌شود و از هر حرامى پرهيز كردن شرين لذت بخش است، لذا خداوند بخاطر پيدا كردن چنين احساس مى‌فرمايد: ﴿قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا﴾ [التحريم: 6]. «خودتان و خانواده تان را از آتش دوزخ حفاظت كنيد»، وقتى ما ايمان داريم كه دوزخى وجود دارد، و آتش شعله مى‌زند بايد همراه به آن بينديشم و براى رهايى از آن تلاش كنيم، رسول كرامى فرمودند: كم‌ترين درجه عذاب، براى ابوطالب است كه بر لايه نازكى از آتش مى‌ايستد كه اين آتش بقدرى شديد است كه مغز سرش بجوش مى‌آيد، اين بعد از شفاعت رسول گرامى براى وى است، پس از شخصيتى همچون امير المؤمنين علي بعيد نيست هنگام راز و نياز با پروردگارش بگويد: پروردگارم بر اين پوست نازك و استخوان باريك و بدن ضعيف من رحم فرما كه تاب تحمل عذاب تو را ندارد، پس آيا در ما نيز چنين احساسى به وجود خواهد آمد يا كما كان مانند يهوديان و مسيحيان خوشبينى ما به حدى خواهد بود كه بهشت از آن خود و دوزخ را نصيب ديگران بپنداريم ﴿لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰۗ﴾ [البقرة: 111]. «جز كسى كه يهودى يا مسيحى باشد، هرگز به بهشت در نيايد». خداوند بلا فاصله رد كرد فرمود ﴿تِلۡكَ أَمَانِيُّهُمۡۗ﴾ [البقرة: 111]. «اين آرزوى [واهى‏] آنان است» اين فقط در حد يك آرزو است. بهشت و دوزخ ايمان و عمل است، اين عملى ماست كه بشكل بهشت يا دوزخ با ما عرضه خواهد شد به عبارتى ديگر بهشت و دوزخ هر كسى اعمال او خواهد بود، پس آيا هنگام فرا نرسيده كه از خيالپردازى و افسانه سرايى صرف نظر كنيم و واقع بينانه به قضايا بنگريم و بندگان مخلص خداوند را در رديف خدا نشانيم و همچون ديگران آنان را ابن الله نپداريم، و غلو و افراط نكنيم و تقسيم بهشت و دوزخ را كه خداوند حتى به پيامبران و فرشتگانش نسپرده به آنان نسپاريم و آنان را ميزان اعمال معرفی نكنيم، آيا هست گوشى كه بشنود، چشمى كه ببيند، و قلبى كه درك كند يا اينكه خداى نكرده ﴿لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٞ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٞ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآۚ﴾ [الأعراف: 179]. «دل‌هايى دارند كه با آن در نمى‏يابند و چشم‌هايى دارند كه با آن نمى‏بينند و گوش‌هايى دارند كه با آن نمى‏شنوند».

يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَرَبِّي، أَ تُرَاكَ مُعَذِّبِي بِنَارِكَ بَعْدَ تَوْحِيدِكَ وَبَعْدَ مَا انْطَوَى عَلَيْهِ قَلْبِي مِنْ مَعْرِفَتِكَ‏ وَلَهِجَ بِهِ لِسَانِي مِنْ ذِكْرِكَ.... اعترافي هَيْهَاتَ أَنْتَ أَكْرَمُ.... مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ.

چه كيفى دارد اين مناجات و راز دل گفتن با معبود حقيقى، چقدر لذت دارد تكرار اين كلمات و چقدر عميق است اين معانى، و چقدر قابل تأمل است اين نوع دعا كردن و اين نوع توسل جستن، و اين نوع وسيله آوردن و اين نوع حسن ظن به خداوند و معبود و به به، آيا هنوز هم پند نگرفته‌ايم، اين كلمات را تكرار كنيم و دقت كنيم چه مى‌گويد، با چه لهن و لهم، واقعا بندگى خودش را كوچك مى‌كند كه طبعاً بنده در برابر پروردگارش كوچك است، و با عجز و انكسار و قلبى مملو از ايمان و اعتماد و سرشار از خوف و رجاء مى‌گويد: پروردگار من، إله من، سرور من، آيا مرا به آتش خودت عذاب مى‌كنى، من كه توحيد تو را و شناخت تو را و ذكر تو را توشه آورده‌ام، من كه محبت تو را همراه دارم، من كه صادقانه معترفم، من كه دعامى‌كنم از تومى‌خواهم خاضع و فرمانبردار تويم، هرگز هيهات چنين نخواهى كرد، ببينيد كه چقدر اين كلمات آموزنده است، در اينجا و در اين مقام بندگى نمى‌فرمايد كه پروردگام من پسر عموى پيامبرم، داماد پيامبرم، همسر حضرت زهرا يم، پدر حسن و حسینم، خليفه بلا فصلم، مظلومم كسى هستم كه حق مرا خوردند، حق مرا غصب كردند، مجبور شدم كه بيست و پنج سال تقيه كنم، در باره من پيامبرت فرموده: «مَن كُنتُ مَولاَهُ فهذا علي مَولَاهُ) در باره من فرموده: (أنتَ مِنِّي بِمَنزَلَةِ هارُونَ مِن مُوسى»، در باره من فرموده: «قَسِيمُ النَّارِ وَالـجَنَّةِ» من يكى از دوازده امامم آخر شان مهدى است كه در غار است، فرزندان مرا كشته‌اند، زهر داده‌اند شهيد كرده‌اند، پهلوى فاطمه را شكسته‌اند، خانه‌اش را سوخته‌اند، چنين چيزى به چشم نمى‌خورد، مى‌گويد: من توحيد آورده‌ام شناخت تو را دارم ذكر كرده‌ام، تو را دوست داشته‌ام، تو را خوانده‌ام و دعا كرده‌ام، صادقانه به تو اعتراف كرده‌ام، از اين كلمات و از اينگونه دعا و مناجات و راز و نياز چه چيزى مشخص مى‌شود؟ براى آنانیكه تصميم گرفته‌اند، به هيچ عنوان حرف حق را نپذيرند، نه گفته على ارزش دارد، نه گفته اهل بيت، نه گفته پيامبر و نه حتى گفته خدا، زبان حال اين‌ها مى‌گويد: ما به كسى شوخى نداريم، اگر خدا در جهت توجيه اسلام ناب ما حرف بزند مى‌پذيريم وإلا هيچ پيامبر هم همچنين، چون اسلام همين اسلام ناب ماست كه در آن ولايت اصل است «ما نُودِيَ مِثلَ ما نُودِي لَلوَلَايَةِ» على و اهل بيت نپذيرند يا بپذيرند مظلومند، و حق شان غصب شده، قبول داشته باشند يا نه آن‌ها ميزان اعمالند، قسيم جنت و نارند، عالم الغيب‌اند، به اختيار آن‌ها هم نيست كه قبول كنند يا نه، هر چه در جهت خدمت به اين اسلام ناب باشد ما مى‌پذيريم و سرچشم مى‌گذاريم وإلا خير، اما براى كسانى كه اسلام باز بخواند طورى كه خداوند نازل كرده و جبريل رسانيده و محمد تبليغ كرده و تمام صحابه و اهل بيت آن را بكار بسته‌اند بفهمد براى او در اين كلمات درسُ پند است، او به روشنى در میآبد كه على از اسلام ناب آگاه نبوده است، او فقط ايمان و عمل معيار است و بس، لذا على نه پيامبر را وسيله كرد، نه خدا را به خودش قسم داد، نه مظلوميت خودش و خانواده‌اش را ذكر كرد، نه بزرگوارى حضرت بقية الله الأعظم را واسطه كرد نه دست به دامن امام حسين و امام رضا و شاه عبد العظيم و هزاران امامزاده ديگر انداخت، بلا فاصله عملش را ذكر كرد توشه‌اش پيش معبودش عرضه كرد، به كميل هم نه گفت كه عزيزم ما معصومين كه نيازى نداريم ولى تو اگر مشكلى پيدا كردى مرا فراموش نكنى، حسين شهيد را فراموش نكنى، خاك كربلا را از ياد نبرى، خدا را به من قسم دهى چون پيامبر خدا را به من قسم مى‌داد، فراموش نكنى كه من يدالله و عين الله و أذن الله و قدرت الله هستم جز اينكه مرا وسيله كنى هيچ مشكلت حل نخواهد شد، نگفت كه: كميل عزيزم به نسل‌هاى بعدى بفهمانى كه هيچ عملى بدون ذكر مصيبت ما اهل بيت ارزش ندارد، بخصوص درآن هنگام كه شيعيان نوين من اسلام ناب را به جهان خواهند كرد، هنگامیكه نوه عزيز من گويا حرف را به اسلام ناب دعوت خواهدكرد بايد همه انسان‌ها از اسلام ناب پيروى كنند و هرچه نماينده‌هاى فرزندم امام زمان گفتند قبول كنند، در آن زمان اين دعا را حتما دسته جمعى بخوانند و هر شب جمعه در هرجايى كه بودند يكى آن را باصداى خوش بخواند اداى گريه در آورد بقيه هم گريه كنند تا اينكه عامه همه كسانى كه دنبال اسلام امريكايى افتاده‌اند درك كنند كه اسلام ناب يعنى چه؟ بنده تاكنون با چنين وصيتى روبرو نشده‌ام، و در اين دعاهم چيزى كه لازم بنظر مى‌رسد ديده نمى‌شود. اينكه چرا ما نمى‌دانيم، بنابراين مشخص شد كه دو نوع برداشت از دعاى كميل وجود دارد، يكى برداشت ناب و يكى برداشت غير ناب، پيروان اسلام ناب بهر حال بايد بدانند و اصرار كنند كه دعا بدون توسل به اهل بيت و قبور و ضريع‌هاى آن بويژه قبرهاى ناب امام هشتم و شاه عبدالعظيم و معصومه و خمينى كبير آن و سر عاشق هيچ معنايى ندارد، اينكه على چرا چنين نكرده ممكن است فراموش كرده باشد، ممكن است كميل آن را انداخته باشد، ممكن است بعضى مخالفين به آن دست برده باشند ما به اين كارى نداريم، خلاصه اينكه ما طبق فتاواى مراجع عمل مى‌كنيم اگر حضرت على به اين فتاوا عمل نكرده خودش بايد جواب دهد، ما وظيفه شرعى داريم كه حتما از روايات ناب و فتاواى ناب پيروى كنيم، تقليد ناب از اين روايات ناب و فتاواى ناب جهت نشر اسلام ناب حتمى و لازمى است چه ائمه معصومين و چه هر كس ديگر چاره‌اى جز عمل مذكور چاره‌اى ندارند، بپذيرند اسلام ناب بايد از اسلام امريكائى متمايز باشد، مخالفت با عامه نه تنها واجب كه شرط اساسى براى حصول سعادت و رستگارى است «خالفوا العامة فإن فيه الرشاد» «حتما باعامه مخالفت كنيد كه سعادت در همين است»، اين است اسلام ناب! غاصبان و ظالمان را كه جز سه چهار نفر همه صحابه پيغمبر از اين صنف بشمار مى‌روند همه كافر هستند لعن آن‌ها واجب است، بنابراين تنها راه سعادت چنگ زدن به اسلام ناب و فقه پوياى اهل بيت است، هيچگاه كثرت، علامت حق بودن نيست حق هميشه در اقليت است هيچ مهم نيست كه يك ميليارد و دويست ميليون مسلمان دنيا خلاف اسلام ناب رفتار كنند همه در هلاكتند پيروز و رستگار فقط پيروان اسلام ناب آنهم خودى‌ها هستند، هر شيعه هم بر حق نيست اسماعلي‌ها، زيدي‌ها، علوى‌ها، نصيرى‌ها، و همه كسانى که به امامت دوازده امام و غيبت كبرى امام زمان معتقد نباشند خارج از فرقه ناجيه و دوزخى‌اند، و نماز خواندن و زكات دادن و روزه گرفتن و حج كردن و غيره ارزش ندارد تا زمانيكه ولايت نباشد «بني الإسلام على خمس الولاية.... و ما نودي مثل ما نودي للولاية» و همچنانكه پيامبر فرموده‌اند: «استغفر الله» اساس دين ولايت است، بنابراين، جز شيعيان اثناعشرى ولايتى خودى بقيه همه در دوزخ‌اند و همه براى خدمت اين‌ها آفريده شده‌اند، هر اجر و ثوابى كه ديگران حاصل كنند به اين‌ها داده خواهد شد و هر گناه و نافرمانى اى كه اين‌ها داشته باشند بردوش ديگران بخصوص عامه گذاشته خواهد شد، تنها راه نجات اسلام ناب است. ممكن است كسى بپرسد كه اگر چنين است پس اين شعارهاى وحدت و تقريب بين المذاهب الإسلام دينى چه جواب ساده است اما عموم نيست، بايد به گوش عامه نرسد هدف از اين شعارها و كنفرانس‌هاى وحدت اين است كه بقيه به ما اعتماد كنند و مانع كار ما نشوند تا اينكه بتوانيم به راحتى اسلام ناب را تبليغ كنيم، سابق كه تقيه مى‌كرديم جهت حفاظت خود از خطر عامه بود اما اكنون خطر وجود ندارد، اما تبليغ اسلام ناب جز به اين طريق ممكن نيست هر چه مى‌توانيد از وحدت و تقريب صحبت كنيد اما هدف را فراموش نكنيد كه اگر يك نفر را بتوانيم به مذهب اهل بيت دعوت كنيم بزرگ‌ترين پيروزى را به دست آورده‌ايم، به هر نحوى كه مى‌توانيد، حتما رابطه بر قرار كنيد بحث كنيد كتاب‌هاى مفيد بخشش كنيد مثل الغدير، و شب‌هاى پشاور، و كتاب‌هاى تيجان و امثال اين‌ها، در هر جايى كه هستيد به هر زبانى‌كه مى‌توانيد دعوت كنيد، اما مبادا به غير مسلمان‌ها نزديك شويد و آن‌ها را به شيعه دعوت كنيد كه آن‌ها به ما بد ظن هستند، كوشش شما فقط روى عامه باشد، چون اين‌ها را فريب دادن آسانتر است اما مبادا عامه سر در آورند كه شما چكارى كنيد، هوشيار باشيد در ضمن فراموش نكنيد كه به هيچ عنوان كتاب‌هاى عامه را نخوانيد كه گمراه كننده است، بسيار كسانى كه اهلبيت آن‌ها را از مذهب شان اخراج كردند چون با ديده شك نگاه كردند و هر شبه‌اى را جدى گرفتند لذا محروم شدند به هيچ شبه‌اى اهميت ندهيد، بعضى‌ها كارشان شبه ايجاد كردن است گرچه ما هم همين كار را مى‌كنيم اما بايد شكار آن‌ها نشد و از آن‌ها نگرفت و با آن‌ها ننشست، هر كسى كه گمراه شده تقصير خودش است يا كتاب‌هاى آن‌ها را خوانده يا قرآن را بدون تأويل اهل بيت خوانده است، يا با آن‌ها نشسته و به حرف‌هاى آن‌ها گوش فراداده همين‌ها اسباب گمراهى است، بزرگ‌ترين گمراهان را اگر مطالعه كنيد مى‌بينيد كه تقصير خودشان است، همين سيد ابو الفضل برقعى كه آية الله هم بود چرا گمراه شد؟ اين انسان يهودى است از يهودى هم بدتر فكر اين انسان گمراه هيچ ارزشى ندارد، بنابراين بايد مواظب بود، پس عزيزان قدر مذهب حقه اهل بيت را بدانيد كه ممكن است از اين نعمت محروم شويد، مبادا قرآن را به دقت بخوانيد، مبادا به كتاب‌هاى عامه نزديك شويد مبادا با آن‌ها نشست و برخواست داشته باشيد، در مجالس عزادارى و دعاى كميل حتما شركت كنيد اين بود جواب يك سوال.

برمى‌گرديم به اصل مطلب و شرح متن ارزشمند دعاى كميل به أميد آنكه خداوند هيچ بنده‌اش را از نعمت هدايت محروم نگرداند و توفيق تشخيص و پيروى از حق را به همه مان عنايت بفرمايد، آمــين، «هَيْهَاتَ أَنْتَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ تُضَيِّعَ مَنْ رَبَّيْتَهُ» يكى از صفات بندگان مؤمن خداوند حسن ظن به خداوند است، چون ايمان يعنى اينكه سه چيز در قلب انسان نسبت به معبودش جمع شود، اول اينكه از او بترسد، دوم اينكه به او اميد داشته باشد، و سوم اينكه با او محبت داشته باشد، مجموعه اين سه كيفيت خميره ايمان را تشكيل مى‌دهد، هر كدام از اين سه حالت به تنهايى در باره هر مخلوق صادق است دوتا هم ممكن است در باره چيز يا شخص دوست داشتن جمع شود. اما اينكه انسان در عين اينكه از كسى اميد دارد به همان درجه از او بترسد و به همان درجه هم با او محبت داشته باشد محال است كه جز در باره خداوند كه معبود حقيقى ماست این سه چيز صادق آيد ترس كامل، اميد كامل، و محبت كامل، بنابرين از لوازم اميد و محبت اين است كه انسان نسبت به پروردگارش حسن ظن داشته باشد گمان نيكو، در حديث قدسى آمده است كه خداوند متعال مرفرمايد: «أنا عِندَ ظَنِّ عَبدِي بِي» «من بابنده‌ام مطابق گمان او معامله مى‌كنم»، اگر به من گمان نيك داشته باشد معامله نيكو مى‌كنم، اگر گمان بد داشته باشد معامله بدى كنم. پس گمان خوب داشتن و حسن ظن به خداوند از لوازم ايمان است، لذا امير المؤمنين در اينجا حسن ظن خودش را به خداوند اظهار مى‌دارد و با كمال اعتمادُ يقين و باور و اذعان مى‌فرمايد: هَيْهَاتَ، هرگز چنين نخواهد شد كه تو بنده‌اى را كه با توشه توحيد و ذكر و دعاى خالصانه نزد توآمده به آتش دوزخت بسوزانى «أَنْتَ أَكْرَمُ»، كرم و لطف و احسان تو بيشتر از اين است، كه بنده‌اى را كه تو پرورش داده‌اى و او طبق خواسته تو عمل كرده بسوزانى، يا او را كه به خود نزديك كرده‌اى دورش كنى، يا او را كه جاى داده‌اى اخراجش كنى، يا او را كه كفالتش كردى و مورد رحم قرار دادى به بلا و مصيبت بسپاريش، آرى اين حسن ظن است، اميد است، توقع است، در عين حال ترس هم وجود دارد، ممكن است چنين شود ممكن اشتباه كرده باشد ممكن است عوضى گرفته باشد، يا اينكه ترس از عذاب وجود دارد با اينكه محبت وجود دارد، در عين حال اميد وارست كه چنين نكند عذابش ندهد، او را به خودش وا نگذارد، اين است ايمان، اين است مؤمن واقعى اين است، اسلام ناب اين است مكتب اهل بيت، خوشا به سعادت كسانى كه اهل بيت را از اين زاويه راست شناخته‌اند، باعينك طبيعى ديده‌اند، حقيقت محبت اهل بيت را دریافته‌اند، صدق را از كذب راست از دروغ صداقت را از كلك و حقيقت را از طلسم و افسون، بيدارى را از خواب، عينيت را از هبينونيزم و راه را از چاه باز شناخته‌اند، در محبت و اطاعت اهل بيت صادق هستند، از نفاق و دورنگى كار نمى‌گيرند، خوشا به حالشان و بدا به حال كسانى كه خود را مى‌فريبند و با ادعاهاى كاذبانه گمان مى‌كنند برجاده مستقيم حركت مى‌كنند، غافل از اينكه فريب خورده‌اند و دچار بيمارى سرگيچى شده‌اند و بجاى آنكه با سلاح تحقيق آينده هميشه جاويد شان را درست بسازند، بامرض تقليد براى هميشه دارند خود را و شايد هم فرزندان و زير دستانشان را به گرداب هلاكت مى‌كشانند كاش هم اينك فكر مى‌كردند و عاقلانه و آگاهانه گام بر مى‌داشتند و اين مسير پر خم و پيچ زندگى را به اين سادگى به دست سوداگران مرگ نمى‌سپردند نه خير، خطرناك‌تر از مرگ سوداگران هميشه در خسران و تباهى سوداگران سعادت به شقاوت سوداگران بهشت به دوزخ، سوداگران نعمت به عذاب، چشم بينا و گوش شنوا و قلب بيدار و آگاه مى‌بايد كه انسان فرمان زندگى لامتناهى‌اش را خودش بدست گيرد چشم بسته به كسى اعتماد نكند، دراين جهان اسباب بازى كه به تعبير قرآن هميشه متاع اندكى بيش نيست اگر در معامله حتى چندين ميليارد دولارى هم ضرر كند بازهم ضررنكرده، زيرا كه واحد پولى آن جهان دلار نيست اصلا ماده نيست معنى است عمل است، البته عمل با مهر ايمان وإلا ﴿۞أَجَعَلۡتُمۡ سِقَايَةَ ٱلۡحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ كَمَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [التوبة: 19]. «آيا آب دادن به حاجيان و آباد ساختن مسجد الحرام را مانند [كار] كسى قرار داده‏ايد كه به خداوند و روز قيامت ايمان آورده». چنين كارهايى كه مشركين هم انجام مى‌دادند اما ارزش ندارد، پس ضرر در اينجا نيست ضرر اين است كه كسى فرصت را از دست بدهد زمان بگذرد پايان وقت با حضور عزرائيل و فرشته مرگ اعلان شود اما آقا آمادگى نگرفته، چيزى همراه ندارد اصلا گذرنامه حاصل نكرده چه جاى مبلغ مطلوب با آن واحد رايج آنجا، آقاى مشغول بوده آنكه در ژابن مشغول طراحى وسايل مارك سونى و ناسيونال بوده كه هيچ ظاهرا آنكه در پنتاگون مشغول طراحى دفاع ضد موشكى بوده كه هيچ آنكه در وزارت علوم روسيه مشغول پژوهش‌هاى علمى بوده كه هيچ اين‌ها به اين دليل معذورند كه اسلام به آن‌ها نرسيده ممكن است شكايت ما مسلمانان را بكنند كه آقايان به ما چيزى نگفتند، اصلا پيش ما نيامدند نه كتاب در دسترس بود نه مجله نه وسايل تحقيق و نه هم زمينه پژوهش دينى، سؤال اينجاست كه آقاى آية الله وآقاى حجة الاسلام، آقاى دكتر، آقاى مهندس آقاى پرفسور آقاى دانشجو آقاى كارمند شما كه امكانات داشتيد شما كه امكان تحقيق را داشتيد و شماكه مى‌توانستيد بخوانيد و تحقيق كنيد و در شر و بهتر را انتخاب كنيد شما دانشجو آقاى كارمند شما كه امكانات داشتيد شما كه امكان تحقيق را داشتيد و شماكه مى‌توانستيد بخوانيد و تحقيق كنيد و در شر و بهتر را انتخاب كنيد شما چرا خالى آمديد، شما چرا پوچ آورديد، آيا جواب اين خواهد بود كه ما گمان كرده بوديم كه فرمايشات گذشتگان درست است و اسلام ناب همين است كه بزرگوران چون سليم بن قيس و كلينى و طوسى و طبرسى و مجلسى و صرعاملى و علامه امنيى و كاشف الغطاء و عبدالحسين شرف الدين و غيره معرفى كرده‌اند، ما فكر كرده بوديم كه اسلام ناب همين اسلامى است كه رهبر كبير گورباچوف را به آن دعوت كردند اسلامى كه ريشه‌اش فقط به سه چهار نفر مى‌رسد به اضافه چهارده معصوم پاك بقيه تاريخش سياه است و چون همه مرتد و كافر شدند، همه با پيامبر و خاندانش دشمن بودند، اسلام ناب همين است كه با كل مسلمين جهان مخالفت واجب است، زيرا كه سعادت در همين است ما گمان كرده بوديم، اسلام ناب همين است كه در هيچ جزئى از اسلام با مسلمانان موافق نباشيم از كلمه گرفته تا نماز و روزه و حج و زكات و وضوء و حتى سلام دادن در نماز، خدايا ما را ببخش ماكه تقصيرى نداريم، به نظر ما اسلام ناب همين است گاهى مسجد به اين قبر و گاهى استغاثه از آن ضريح، و گاهى نذر براى اين مرده، و گاهى و گاهى توسل به آن امام و امامزاده، گاهى سائيدن پيشانى بر در اين، و گاهى خاك خوردن از قبر آن، گاهى مسجد عقبه اين زيارت و گاهى پيشانى ماليدن برخاك كربلا، گاهى برحسين گريستن ُ به سرو سينه كوبيدن و زنجير و قمه خون آلود كردن، وگاهى به مناسبت ديگرى لباس عزا پوشيدن و ادا در آوردن،گاهى بسوى اين زيارت راه پيمايى كردن و گاهى به آن زيارت رخت سفر بستن، گاهى على گفتن، و گاهى لب به ورد امام زمان شيرين كردن، گاهى دست نياز به سوى اين دراز كردن و گاهى گردن دراز به سوى آن نگريستن، گاهى به اين بنده خدا توسل جستن، وگاهى از آن ولى خدا كمك خواستن، گاهى روضه اين تعال را شنیدن، و گاهى پاى منبر آن روضه خوان سرتكاندن، گاهى با خمس و صيغه و عزا دارى دين پاك و اسلام خالص را بدعت آلود كردن، و گاهى و با مخالفت مسلمين از گوشه و كنار آن كاستن، گاهى آيات قرآن را به ميل و كيف خود تأويل و تحريف كردن، و گاهى روايات دروغ جعل كردن و بازار قرآن ستيزى را رونق بخشيدن، گاهى شیون واحسينا سردادن، و گاهى سرود ادركنى يا مهدى سردادن، و خلاصه گاهى يك جور اسلام و قرآن را به مسخره گرفتن، و گاهى جور ديگر به ريش مسلمانان خنديدن و بازار سياه دين ستيزى را گرم كردن، آرى خدايا معبود ما، إله ما، ما را ببخش كه تقصيرى نداشتيم تقصير آن‌های بود كه اين اسلام ناب را ساختند و روى غلتك اندختند و ما را چنان سرگرم كردند كه نگذاشتند قدر‌ات كنيم، نگذاشتند تحقيق كنيم، نگذاشتند به قرآن روى آوريم، روزى هم كه به قرآن روى آورديم ديديدم كه قرآن فقط با تأويل و تفسيرهاى آنان به گوش مى‌رسد، اجازه ندادند كه مستقيما نور قرآن را از خود قرآن بگيريم، پس تقصيرما چيست؟ اگر قرار باشد خداوند به همين سادگى قضاوت كند و حساب بگيرد و چنين عُذرهاى بدتر از گناهى را بپذيرد عذر مهندسان شركت سونى و ناسيونال ژاپن و پژوهشگران روسيه و نظاميان امريكا بايد قابل پذيرش باشد، بنابراين نه دوزخى در كار خواهد بود و نه آزمايش و ابتلاء معنايى خواهد داشت، و اگر قرار باشد امام زمان بيايد و با يك شفاعت خودى چشم انتظارانش را از ورطه نجات دهد ديگر ﴿لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ﴾ [الملك: 2]. «تا شما را بيازمايد كه كداميك از شما نيكوكارتر است؟». معنايى نخواهد داشت پس بيائيم به سرنوشت خودمان جدى بانديشيم و با آينده خودمان بازى نكنيم، ايمان و عقيده كه قيمت بهشت و كليد سعادت است جز با تحقيق حاصل نمى‌شود ايمان تقليدى همچون ماشين كاغذى است، كه نه وزن دارد و نه حقيقت، اگر به سعادت خودمان و نزديكانمان ارزش قائل هستيم اگر همچون على از آتش دوزخ بر پوست نازك و استخوان باريك و بدن ضعيف مان هراس داريم بيائيم و على وار ايمان داشته باشيم، در ايمان و عقيده پيرو و مقلد هيچ كسى نباشيم، زمان دارد مى‌گذرد فرصت دارد تمام مى‌شود، وقت دارد رو به پايان مى‌رود، دفتر عمر هر روز از اوراقش كاسته مى‌شود و هيچ كس نمى‌داند كه چقدر باقى است، به اميد آنكه ما بتوانيم از محبان صادق و پيروان واقعى رسول گرامى و ياران جانباز و اهل بيت اطهارش باشيم. از حسن ظن اميرالمؤمنين به خداوند سخن مى‌رفت كه يك بنده مؤمن بايد به خداوند حسن ظن داشته باشد گمان نيكو داشته باشد با معبودش محبت داشته باشد ايشان در ادامه مى‌فرمايد: «وَلَيْتَ شِعْرِي يَا سَيِّدِي وَإِلَهِي وَمَوْلاَيَ أَ تُسَلِّطُ النَّارَ عَلَى وُجُوهٍ خَرَّتْ لِعَظَمَتِكَ سَاجِدَةً وَعَلَى أَلْسُنٍ نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً وَبِشُكْرِكَ مَادِحَةً وَ.....» واقعا آموزنده است با چه كيف و هيجان اين كلمات را تكرار مى‌كند بلكه از اعماق قلب دارد اين كلمات فواره مى‌زند و با اميد و تكيه بر سجده خالصانه و توحيد بى‌شائبه، و شكر شاكرانه و قلبى سرشار از اعتراف حقيقى به الوهيت پروردگار و با سينه اى سرشار از علم توحيد، و اعضايى تابع و فرمانبردار در عبادت، و قلب و زبانى مملو از استغفار و پشیمانى دائم، آرى با تكيه ايمان و عمل نه واسطه و وسيله و دلال و پارتى اميدوار است كه خدايش عذاب نكند، و آتش دوزخش را بر چنين چهره‌هايى مسلط نكند، «مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ» عين ايمان و اوج محبت حقيقى نسبت به معبود است، پس توشه ايمان و عمل است، و آنهم بشرطيكه سكه عمل ايمان و عمل واقعى باشد فقط وجود ايمان و عمل مطلوب نيست اگر غش داشته باشد اگر قلابى باشد ارزش ندارد، لذا خداوند متعال مكرر به اخلاص ترغيب مى‌كند و مى‌فرمايد: ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [البينة:5] «و فرمان نيافتند جز آنكه خدا را- در حالى كه پرستش را براى او خالص ساخته‏اند بپرستند». دين و عبادت بايد خالص براى او تعالى باشد پيامبر و امام و امامزاده هيچ سهمى در عبادت ندارند چون بنده‌اند، و بنده يعنى غلام يعنى بى‌اختيار به همه مقام و منزلى كه نزد معبودشان دارند با اين وجود بنده‌اند و در نظام الهى بنده شايستگى ندارد كه بنده‌اى ديگر مانند خودش براى او بندگى كند و چاكر و نوكر شود، كه اگر چنين شود گرچه چيزى ازعظمت پروردگار كاسته نمى‌شود، اما او اين نوع كردار را شرك مى‌نامد يعنى با او كسى را شريك كردن، و آنقدر در مسئله سختگير است كه به پيامبرش هشدار مى‌دهد ﴿لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥﴾ [الزمر: 65]. «اگر شرك آورى، بى‌گمان عملكردت نابود شود. و به يقين از زيانكاران شوى». یعنی توهم اى پيامبر اگر شرك كنى حتما عملت بر باد خواهد رفت و از زيانكاران خواهى شد. و در جاى ديگرى شرك را چنان خطرناك توصيف مى‌كند ﴿وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخۡطَفُهُ ٱلطَّيۡرُ أَوۡ تَهۡوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٖ سَحِيقٖ ٣١﴾ [الحج: 31]. «كسى كه با خداوند شريك مى‌تراشد گويا از آسمان پرت شده كه پرندگان (لاشخوار) او را خواهد ربود يا اينكه در جاى دوردستى سقوط خواهد كرد»، اين يكى أصلا قابل تحمل نيست لذا توحيد خالص مطلوب است سجده خالص، دعاى خالص، نماز خالص، نذر خالص، استعانت خالص كه هيچ كسى در آن سهم نداشته باشد، اين ايمان و اين عمل است كه على با تكيه برآن اميدوار است عذاب نبيند، بر او عذاب مسلط نشود بدن ضعيف و دست نازك و استخوان باريكش از عذاب رهايى يابد، اينجا بايد ما مقلد على باشيم مقلد پيامبر باشيم در كسب چنين ايمان و عمل تقليد واجب است، يعنى عين همين ايمان و عملى خالص. لذا خداوند ايمان صحابه را معيار سنجش قرار داده و در قرآن كريم آن‌ها را با مدل ايمان، نمونه ايمان، الگوى ايمان، و معيارسنجش براى ايمان معرفى مى‌كند ﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ﴾ [البقرة: 137]. «اگر مثل ايمان شما ايمان آوردند هدايت شده‌اند»، از ما هم همين مطلوب است، اگر مثل ايمان ابوبكر و عمر و عثمان و على و حسن و حسين و بقية آل و اصحاب ايمان آورديم كامياب شده‌ايم رستگار شده‌ايم هدايت يافته‌ایم، وإلا تخير و تنها عمل كردن نه تنها سعادت نمى‌آفريند كه به قسو شقاوت و عمق دوزخ مى‌رساند ﴿عَامِلَةٞ نَّاصِبَةٞ ٣ تَصۡلَىٰ نَارًا حَامِيَةٗ ٤﴾ [الغاشية: 3-4]. «تلاشگر [و] در زحمت.

به آتشى سوزان در آيند»، بنابر اين الگو و سرمشق نمونه، در قدم اول رسول الله است ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾ [الأحزاب: 21]. «به راستى براى شما، براى كسى كه [پاداش‏] خداوند و روز قيامت را اميد مى‏دارد و خداوند را بسيار ياد مى‏كند، در رسول خدا سرمشقى نيكوست». بعد از رسول خدا نمونه‌هاى بارز ايمان و عمل نسخه‌هاى اوليه و ترجمه صحيح اين الگو دفتر وكتابى که دقيق ايمان و عمل پيامبر مهاجرين و انصار هستند كه خداوند ايمانشان را معيار سنجش قرار داد هنگامى كه قرآن براى مشركين نمونه معرفى كردكه اينگونه ايمان مى‌خواهم، در آنجا دوازده امام و امام زمانى نبود كه خدا آن‌ها را نمونه معرفى كند، نمونه و الگو و سرمشق كسانى بودند كه شب و روز دور ركاب پيامبر بودند در مجلس پيامبر بودند، يكى از آن‌ها هم على بود اما آن‌ها مجموعه بودند و نه يك فرد، كوچك‌ترين غزوه، غزوه بدر بود كه سیصدو سيزده نفر بودند، بعد هزار نفر بعد سه هزار نفر بعد ده هزار نفر در تبوك، آخرين غزوه پيامبر صحابه به سى هزار نفر بودند، اين‌ها منافقين نبودند كسانى بودند كه مى‌گفتند: ﴿لَا تَنفِرُواْ فِي ٱلۡحَرِّۗ﴾ [التوبة: 81]. «در گرما بيرون نرويد». خداوند فرمود: ﴿قُلۡ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّٗاۚ﴾ [التوبة: 81]. «بگو: آتش جهنّم سوزانتر است». سى هزار نفر موسم چيدن خرما را كه ستون فقرات اقتصاد مدينه بود رها كردند و هشتصد كيلومتر راه را پياده طى كردند كه سفر جيش العسرة لقب يافت، چون خيلى دشوار بود بعضى از پا مانده بودند، اما براى امتثال امر رسول الله سينه خيز مى‌رفتند، عثمان ذي النورين نصف امكانات اين غزوه را به تنهايى تأمين كرد دويست شتر با بارش در راه خدا داد كه پيامبر فرمودند: «اشترى عثمان الجنة مرتين» عثمان دو بار بهشت را خريد، يكى اينجا و ديگرى هنگامى كه چاه آب كنار وادى عقيق (رومه) را خريد وقف مسلمانان كرد، اين‌ها بودند كه خداوند ايمانشان را سرمشق قرار داد و به ديگران شرط گذاشت كه اگر مثل ايمان اين‌ها ايمان آوردند رستگارند، حالا منبر رفتن آسان است، روضه خواندن آسان است سرود لعنت و نفرين سرودن آسان است دم از اسلام ناب زدن آسان است، اما آيا پيامبر گونه و ابوبكر گونه و عمرگونه و عثمان گونه و على گونه ايمان داريم؟ عاقلان دانند، پس عرض مى‌كردم كه على با تكيه بر ايمان و عمل اميدوار است از آتش جهنم رهايى يابد، ما چى؟ وقتى على از حديث غدير و حديث منزلت و پسر عمو بودن و پدر حسين بودن و همسر زهرا بودن كمك نمى‌گيرد، ماچه نتيجه مى‌گيريم، اگر براى ورود به بهشت رشوت و پارتى و دلال بازى و وسيله سازى كافى مى‌بود على بيش از هركس ديگر اين امكانات را داشت، اما فقط اين ادعاها خود را فريفتن و خلق الله را گمراه كردن است كليد نجات فقط ايمان و عمل و بس، پس خوشا به سعادت كسانى كه ايمان كسب كردند و عمل اندوختند خدا يا به ما هم توفيق عنايت كن.

«وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلاَءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا وَمَا يَجْرِي فِيهَا مِنَ الْمَكَارِهِ عَلَى أَهْلِهَا عَلَى أَنَّ ذَلِكَ بَلاَءٌ وَمَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْثُهُ يَسِيرٌ بَقَاؤُهُ قَصِيرٌ مُدَّتُهُ‏ فَكَيْفَ احْتِمَالِي لِبَلاَءِ الْآخِرَةِ وَجَلِيلِ (حُلُولِ) وُقُوعِ الْمَكَارِهِ....» «و تو ناتوانى مرا در مقابل اندكى از بلاى دنيا و كيفرهاى ناچيز آن و ناملايماتى كه معمولاً بر اهل آن مى‌رسد مى‌دانى، در صورتى كه اين بلا و ناراحتى دوامش كم است و دورانش اندك و مدتش كوتاه است، پس چگونه تاب تحمل بلاى آخرت و آن ناملايمات بزرگ را در آنجا دارم...». ايمان هر چه پخته و عميق باشد انسان را وادار به تفكر مى‌كند، كه آينده‌اش را بينديشد و براى آن آمادگى بگيرد زندگى دنيا در مقابل آخرت اندكى بيش نيست ﴿فَمَا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ٣٨﴾ [التوبة: 38]. «[بدانيد كه‏] متاع زندگى دنيا در [برابر] آخرت جز اندكى نيست». بنابراين همه چيز دينا در مقابل آخرت اندك و ناچيز و اصل غير قابل مقايسه است، همچنانكه زندگى نه ماهۀ رحم مادر براى كودك در مقايسه با زندگى ناچيز و اندك و تنگ و لخبزار است زندگى دنيا در مقايسه با آخرت از آن هم تنگ‌تر و تاريك‌تر و بدتر و ناپايدار است و همچنانكه ذهن كودك در آنجا نمى‌تواند فراتر از دائره زندگى‌اش بينديشد ذهن انسان نيز در اين جهان نمى‌تواند فراتر از آنچه مى‌بيند و لمس مى‌كند بينديشد لذا خداوند متعال در حديث قدسى مى‌فرمايد: «أعددت لعبادي الصالحين مالا عين رأت ولا أذن سمعت، ولا خطر على قلب بشر» «براى بندگان نيكوكارم نعمت‌هايى آماده كرده‌ام كه هيچ چشمى نديده و هيچ گوشى نشنيده و به قلب هيچ انسان خطور هم نكرده باشد»، پس هر چه در اينجا مشاهده مى‌كنيم گويا هيچ، چه عذاب و چه نعمتش، لذا در حديث صحيح رسول گرامى مى‌فرمايد: در روز قيامت پرآسايش‌ترين بنده‌اى كه در دنيا همواره غرق نعمت و آسايش بوده احضار مى‌شود غوطه‌اى در دوزخ داده مى‌شود و بيرون آورده مى‌شود آنگاه از او پرسيده مى‌شود كه «هَلْ مَرَّ بِكَ نَعِيمٌ قَطُّ» آيا در گذشته هيچ نعمتى چشيده‌اى؟ مى‌گويد: «لاَ وَاللَّهِ يَا رَبِّ» به ذات تو سوگند پروردگارم هيچ نعمتى نچشيده‌ام «مَا مَرَّ بى‌نَعِيمٌ قَطُّ» و فقير‌ترين بنده‌اى كه همواره به غم رنج پريشانى مبتلا بوده آورده مى‌شود و يك غوطه در بهشت داده مى‌شود و از او پرسيده مى‌شود كه «هَلْ مَرَّ بِكَ شِدَّةٌ قَطُّ» آيا هرگز رنجى ديده‌اى؟ مى‌گويد: «لاَ وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا مَرَّ بى بُؤُسٌ قَطُّ» هرگز رنج و مصيبتى نديده‌ام. پس همه چيز اين جهان در مقابل جهان باقى و دائم و ابدى و جاويدان هيچ و پوچ است خواب و خيالى بيش نيست كه برق آسا دارد مى‌گذرد. پس خوشا به حال كسانى كه اين جهان فانى را فانى مى‌دانند و براى آن جهان باقى دارند اسباب سعادت و آسايش فراهم مى‌كنند، على كه مى‌بايست چنين مى‌بود چون هر بنده نيك خداوند چنين است به آخرت مى‌انديشد، و مقايسه مى‌كند بين اين سختى و رنج و عذاب در دنيا و بين آن سختى و عذاب در آخرتُ همچنانكه با پروردگارش دارد راز و نياز مى‌كند مى‌فرمايد: «وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي....» خدایا تو مى‌دانى كه من در برابر عذاب و سختى و رنج اين دنيا كه بسيار اندك و ناپايدار است ضعيف و ناتوانم و تاب تحمل آن را ندارم «فَكَيْفَ احْتِمَالِي لِبَلاَءِ الْآخِرَةِ...» پس عذاب و مصيبت آخرت را چگونه تحمل كنم كه بسيار سنگين و طولانى و لايتناهى و لاينقطع است، عذاب كه «لاَ يَكُونُ إِلاَّ عَنْ غَضَبِكَ وَانْتِقَامِكَ وَسَخَطِكَ» عذابى كه جز از خشم و غضب و انتقام تو سرچشمه نمى‌گيرد خشم و عذابى كه آسمان‌ها و زمين تاب تحمل آن را ندارند، من بنده ضعيف و ناتوان چگونه آن را تحمل كنم من بنده ذليل و حقير و مسكين و ناتوان چگونه تحملش كنم، اى پروردگارى من، اى إله من، اى معبود من، اى سرور من، اى مولاى من، از چه بنالم اگر بخواهم پيش تو شكايت آورم از چه شكايت كنم از چه بگريم از چه ناله كنم از سختى دردناكى عذاب يا از طولانى بودن غم مصيبت.

آرى، براى كسانى كه حقيقتا به خدا ايمان داشته باشند و بهشت و دوزخش را متصور و متبلور ببيند اين حالت بسيار طبيعى است بايد چنين باشد، بنده مؤمن بايد چنين تصور كند بايد به خداوند متعال با همين يقين ايمان داشته باشد باور و اذعانش همين باشد كه صحبت بهشت و دوزخ افسانه نيست، خیال نيست، سرگرمى نيست، حقيقت است آمدنى است نزديك است. وقتى حال على اين باشد حال ما بايد چگونه باشد؟ كسانى كه امروز مدعى پيروى از على هستند چگونه باشند، آيا على هم چيزى بنام صيغه و متعه مى‌شناخت و به آن فتوا مى‌داد؟ آيا على هم غير يك همسر به اصطلاح دائم حتى صيغه با هزار همسر ديگر روا مى‌دانست؟ آيا على هم صيغه با دختر ده ساله را روا مى‌دانست؟ آيا على هم به صيغه با دختر شيرخوار را جايز مى‌دانست و به آن فتواى مى‌داد؟ (تحرير الوسيلة امام خمينى). آيا على هم خمس كسب و كار مى‌گرفت؟ آيا على هم بيست درصد عرق پيشانى و آبله كف دست كارگر را نوش جان مى‌كرد و هر كس نمى‌داد او را ولد الزنا مى‌خواند؟ آيا علی هم به ياران پيامبر و داماد و پدر زن ايشان لعنت مى‌فرستاد؟ آيا على هم مخالفت با تمام امت مسلمه را واجب مى‌دانست و سعادت و رستگارى را در مخالفت با آن مى‌پنداشت؟ آيا على هم مرز خودى و غير خودى مى‌كشيد؟ آيا على هم از شنيدن حرف حق ابا مى‌وزريد؟ آيا على هم دورغ گفتن را دين مى‌شمرد؟ (التقية ديني ودين آبائي). و نود درصد ديندارى را در دروغ گفتن مى‌دانست (تسعة أعشار الدين في التقية). و هر كس دروغ نمى‌گفت او را از صف خودش اخراج مى‌كرد (من لا تقية له لا دين له) آيا على هم لواط را جايز مى‌شمرد؟ آيا على هم با مسلمانان نفاق مى‌كرد؟ آيا على هم خودش را مرجع تقليد مى‌دانست؟ آيا على هم تقليد از خودش را واجب مى‌دانست؟ و اين سلسله پرسش‌ها را اگر ادامه دهيم خودش هزاران پرسش مى‌شود اما پاسخ اين پرسش‌ها را از كه بايد گرفت آيا مرجعى، فقهيى، رساله اى هست كه پاسخ دهد؟ خدا كند باشد، و إلا اگر اينجا پاسخ نگيريم و بگذاريم كه از خود على بپرسيم آنوقت تير شده است، امروز مى‌توان نتيجه گرفت، اما آنروز ديگر فرصت نيست و همه چيز تمام شده است، پس بايد بنيديشيم و على گونه بهشت و دوزخ را تصور كنيم و براى آن آمادگى بگيريم، تا دير نشده مسير خودمان را مشخص كنيم، «فَلَئِنْ صَيَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ....» در اينجا اميرالمؤمنين نكته بسيار زيبايى را بيان مى‌كند، در بسيار جوامع مكتبى به نام عرفان وجود دارد و عرفان و تصوف اسلامى تاريخ مفصلى دارد گرچه عرفان اسلامى معنايش شناخت پروردگار است، اما متأسفانه بسيارى از عرفان و صوفيان مسلمان بدلائل مختلفى از خط أصيل تصوف و عرفان به خطا رفته‌اند، بعضى آن را با فلسفه يونان آميخته‌اند، بعضى ديگر در بدعت‌هاى صوفيان جاهل را با آن مخلوط كرده‌اند، بعضى ديگر شكار معتزله و مذاهب كلامى شده‌اند، بنابراين، امروز وقتى شما بخواهيد تصوف و عرفان اسلامى را در آئينه شفاف نگاه كنيد آنقدر زشت مى‌نمايد كه رغبت نگاه كردن باقى نمى‌ماند چه رسد به لذت بردن و كيف كردن، در اصل مبناى تصوف و عرفان حديث جبريل است كه بعضى آن را به احسان و سلوك تعبير مى‌كنند، «أنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنَّكَ تَراهُ فَإنْ لَّمْ تَكُنْ تَراهُ فَإنَّهُ يَراكَ» «خداوند را طورى بپرستى كه گويا او ار مى‌بينى با اين يقين و باور كه اگر تو او را نمى‌بينى او تو را مى‌بيند»، امروز هر كجا شرك و بدعت به چشم مى‌خورد مدعى مى‌شوند كه اين عرفان و تصوف است، عرفان و تصوف اگر از توحيد و سنت عارى باشد جهالت و گمراهى است، حيرت انگيز است كه ببينيد جاهلان مطلقى كه هيچ شناختى از قرآن و سنت و سيرت رسول بزرگوار و زندگى صحابه اخيار و اهل بيت اطهار ندارند دم از تصوف عرفان مى‌زنند و بايك آب و تابى آن را با فلسفه مى‌آميزند كه تو گويى اسلام در عرفان و فلسفه خلاصه شده است و اگر عرفان بمعنى شناخت پروردگار است بايد سرشار از توحيد و سنت باشد عشق خالى از توحيد و سنت، عشق با بت و ماده است معنويت در جايى است كه سرچشمه‌اش توحيد باشد، برگ و تارش سنت باشد، عشق در جايى است كه يكتا پرستى و اتباع سنت باشد ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١﴾ [آل عمران: 31]. «بگو: اگر خدا را دوست مى‏داريد، از من پيروى كنيد تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را برايتان بيامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است». عشق و محبت حقيقى با خداوند راهى جز اتباع سنت ندارد، دورغ مى‌گويد كسى كه مدعى مكتب تصوف و عرفان است و دم از عشق خدا مى‌زند اما زندگى و عملش سراسر مخالف قرآن و سنت است، بنابراين اگر كسى واقعا مى‌خواهد، به خدا برسد كليدش پيروى مصطفى است اين عشقى كه خالى از نور توحيد و سنت پيامبر گرامى باشد نه تنها عشق حقيقى نيست كه از عشق مجازى هم كاذب‌تر است، عشق به اصطلاح مجازى گرچه مجازى است اما وجود خارجى دارد، اما اين عشق و اين عرفان و اين تصوف جز دروغ و نيرنگ و خود فريبى چيزى نيست، مگر ممكن است كسى خدا را بشناسد و عاشق او هم باشد ولى با توحيد، با كتاب او، با دين او، با رسول او سرو كارى نداشته باشد و زندگى‌اش سراسر مخالف شريعت باشد؟.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تَعْصِي الإلهَ وأنْتَ تُظْهرُ حبهُ |  | هذا محالٌ في القياس بديعُ |
| لو كان حبُّك صادقاً لأطَعْتَهُ |  | إنَّ المحب لمن أحَبَّ مُطِيعُ |

نكته جالبى كه در اين بخش از دعاى امير المؤمنين آمده است اوج و انتهاى محبت و عشق الهى است بزرگ‌ترين نعمتى كه مؤمن در بهشت به آن دست مى‌يابد ديدار پروردگار است، مؤمنان از اين نعمت بزرگ برخوردار مى‌شوند اما كافران از آن محروم خواهند بود، ﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥﴾ [المطففين: 15]. «آن‌ها از ديدار پروردگارشان در آنروز در پرده خواهند بود». اما مؤمنان ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القيامة: 22-23]. «چهره‌هايى در ینروز تازه شادابند كه بسوى پروردگار شان نظاره كننده‌اند»، ﴿۞لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ﴾ [يونس: 26]. «براى مؤمنان در آن روز بهشت است و بيشتر از بهشت»، مفسرين مى‌نويسند كه بيشتر بهشت، ديدار پروردگار است. احاديث صحيح در باره بسيار است به همين آيات كريمه اكتفا مى‌كنيم، عقل اگر در خدمت دين نباشد از اسب لجام گسيخته خطرناك است، متأسفانه بعضى جاهلان مدعى عقل و منطق كه زمانى به معتزله شهرت يافته بودند فقط با تكيه بر عقل بسيارى از آيات قرآن را منكر شدند و براى آن تأويل و تفسير خلاف واقع تراشيدند، از جمله همين مسئله رؤيت خداوند، و بعضى ديگر هم كه سوگند خورده بودند حتما با مسلمانان مخالفت كنند احاديث و روايات دروغين جعل كردند و براساس اين روايات آيات صريح قرآن را مطابق ميل خودشان تأويل كردند، در حالى كه حق از روى عقل بعيد به نظر مى‌رسد كه انسان معبود حقيقى‌اش را هيچگاه ببيند، در اين جهان نمى‌تواند ببيند زيرا همه مقاييس در اينجا مادى است اما در بهشت كه نشانى از ماده و اسباب زوال پذير ديده نمى‌شود چه مانعى وجود دارد كه انسان معبود حقيقى‌اش را كه سال‌ها سجده‌اش كرده، با او راز و نياز كرده، درد دل كرده، به او دل بسته اميد بسته، محبت كرده، دستوراتش را پذيرفته از نواهى‌اش باز ايستاده، و خلاصه از طريق او به سعادت و خوشبختى دائم رسيده چه مانعى وجود دارد كه او را ببنيد و زيارت كند و از ديدن او كيف كند و لذت ببرد، لذا امير المؤمنين در اين دعا بسيار جالب تصوير مى‌كند كه پروردگارم بر فرض اگر مرا در صف دشمنانت هم قرار دادى و از دوستانت هم جدا كردى قابل تحمل است، اما «فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ» بر فراق تو چگونه صبر كنم، برفرض اگر بر دوزخ تو صبركردم «وَ هَبْنِي (يَا إِلَهِي) صَبَرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ» و گيرم كه اى معبود من حرارت آتشت را تحمل كنم، «فكيف أصبر عن النظر إلى كرامتك» اما از ديدار تو چگونه صبر مى‌توانم كرد؟، سبحان الله چه ايمانى چه عشقى چه محبتى چه دوستى صادقانه‌اى اگر جوار پروردگار و ديدار پروردگار بزرگ‌ترين نعمت نمى‌بود امير المؤمنين چگونه حتى به دوزخ و عذاب دوزخ راضى مى‌شود اما به دورى و عدم نگاه كردن به ذات مكرم پروردگارش راضى نيست ومى‌گويد: اين قابل تحمل نيست. روضه خواندن آسان است با دعاى كميل ادا در آوردن آسان است اما از على پيروى كردن مشكل است از اهل بيت پيروى كردن مشكل است چونكه اهل بيت در ايمان و عقيده و عمل پيرو پيغمبر ‌اند همچنانكه صحابه پيرو پيغمبر بودند و همچنانكه ساير مسلمين پيرو حضرتش هستند، و اگر قرار باشد حافظان مكتب (نمى‌گوئيم عبدالله بن سبا يهودى چون أخيرا قرار شده است منكرش باشند) سليم بن قيس و ابان ابى تغلب و محمد بن يعقوب كلينى و طوسى و طبرسى و مجلسى و عاملى علامه امينى و سيد شرف الدين، از اهل بيت پيروى كنند همه اعمالشان مشابه عامه مى‌شود و اين خلاف رواياتى است كه بنيانگذاران اسلام ناب و فقه پويا و مكتب اهل بيت (اين‌ها فقط اسم است) جعل فرموده‌اند، چون ده‌ها و صدها روايت وجود دارد كه «خالفوا العامة فإن فيه الرشاد» باعامه مسلمين (كه اهل سنت) مخالفت كنيد كه سعادت و رستگارى در همين است (جديد‌ترين مرجع رساله تعادل و ترجيح خمينى- ره- است، و إلا هر كتاب حديث ان شاء الله چنين روايات پرارزشى دارد) پس پيروى از اهل بيت به معنى ترك اسلام ناب و فقه پويا و شریعت محمدى و مكتب اهل بيت و تشيع سرخ است، و اين امر به هيچ عنوان قابل تحمل نيست چون زحمات چند صد ساله شهداء و معلولين برباد خواهد رفت، به همين دليل است كه همواره نصحيت و وصيت مى‌فرمايند كه با غير خودى ننشينيد به حرف‌هاى ديگران گوش ندهيد و بخصوص باكسانیكه شبه ايجاد مى‌كنند نزديك نشويد، چون فهم اسلام ناب متخصص مى‌خواهد و هر كس نمى‌تواند متخصص باشد، بنابراين هر كس نزديك رفت يا بى‌برنامه مطالعه كرد يا به سايتهاى شبه وارد شد يا كتاب‌هاى شبه را خواند يا به آن‌ها ارتباط گرفت و و.. گمراه شد ما براى او ضمانت بهشت نخواهيم كرد چنين شخصى مثل برقعى، سنگلجى و قلمداران و غيره يهودى مى‌شود يعنى اينكه از يهود بدتر مى‌شود چون يهودى شدن بهتر از داخل شدن به صفوف عامه است، صلاح مملكت خويش خسروان دانند.

«فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلاَيَ أُقْسِمُ صَادِقاً لَئِنْ تَرَكْتَنِي نَاطِقاً لَأَضِجَّنَّ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا ضَجِيجَ الْآمِلِينَ (الْآلِمِينَ) وَلَأَصْرُخَنَّ إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ‏ وَلَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ وَلَأُنَادِيَنَّكَ أَيْنَ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ‏ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ‏ يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ‏».

بندگى كامل يعنى همين وابستگى كامل به معبود، يعنى دلدادگى و يعنى كمال محبت و ترس و اميد، اين احساس از عمق ايمان سر چشمه مى‌گيرد مؤمن وقتى همه چيزش را براى معبود مى‌خواهد ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢﴾ [الأنعام:162]. «بگو: بى‌گمان نمازم و عبادتم و زندگانى‏ام و مرگم [همه‏] در راه خداوند، پروردگار جهانيان است». وقتى هر نيازش را فقط از معبود مى‌طلبد ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ [الفاتحة: 5]. «تنها تو را بندگى مى‏كنيم و تنها از تو يارى مي‌جوييم». وقتى محبت و وابستگى‌اش فقط بامعبود است ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل عمران: 31]. «بگو: اگر خدا را دوست مى‏داريد، از من پيروى كنيد تا خدا شما را دوست بدارد». طبيعى است كه نمى‌تواند به جاى ديگرى چشم اميد داشته باشد (خداوند از مثال پاك است) شما ببيند كودك چگونه به پدر وابسته است چون همه چيزش را از او مى‌داند لذا قدرت و توان و نيرويش را نيز از او مى‌گيرد، و اگر كسى او را تهديد كند فورا او را از پدرش مى‌ترساند، نيازى داشته باشد بلا فاصله به همانجا متوجه مى‌شود فكر مى‌كند پدرش مصدر هر قدرت و توانايى است، وابستگى بنده به معبودش خيلى بايد بيشتر از اين باشد، لذا معنويت بزرگ‌ترين قدرت و توانى انسان مؤمن است، تكيه گاه اساسى مؤمن است، تمام جنگ‌هاى كفر و اسلام را اگر ملاحظه كنيد مى‌بينيد برگ برنده مسلمانان معنويت بوده است، ممكن است خداوند كه معبود و چرخاننده تمام اين كائنات و ما وراى آن است گاهى اگر لازم باشد عملا و ظاهرا هم نيرو بفرستد چنانكه در بدر و حنين فرستاد، و اما هميشه چنين نيست آن قوت قلب مؤمن كه از آن به معنويت تعبير مى‌شود مهم است، چون پشتوانه‌اش ذاتى است كه همه چيز در كنترول اوست، امروز روانشناسان از اين موضوع دارند استفاده علمى مى‌كنند همين روش روان درمانى مگر چيزى غير از اين است كه به مريض قوت قلب بر همه دارد اعتماد به نفس ايجاد كند، مثلا انتونى رابنيز آمريكايى كه حتى برنامه تيراندازى ارتش را به اوج مؤفقيت رساند تيم‌هاى فوتبال را امروز دارند بدين وسيله به پيروزى مى‌رسانند مگر چيزى غير از ايجاد اعتماد به نفس و قوت قلب در طرف است؟ پس مؤمن با همين سلاح همواره پيروز بوده است، پيامبر و صحابه جانباز ايشان در جنگ‌ها و غزوات جهادى شان به همين قوت معنوى پيروز شده‌اند چرا خداوند مى‌فرمايد: ﴿كَم مِّن فِئَةٖ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةٗ كَثِيرَةَۢ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ﴾ [البقرة: 249]. «چه بسا گروهى اندك كه به حكم [و اراده‏] الهى بر گروهى بسيار پيروز شده است». به همين دليل كه معنويت به مؤمن قوت قلب مى‌بخشد در او اعتماد بوجود مى‌آورد نه تنها اعتماد به نفس اين كه مى‌شود نيروى طبيعى ايمان بالاتر از اين نيرو اعتماد به معبود مى‌بخشد اعتماد به پروردگار و به قدرت قاهر خداوند، پس مؤمن با توجه به رابطه دائمى كه با پروردگارش دارد و تنها او را مى‌پرستد و تنها از او كمك و استعانت مى‌جويد تنها او را در مشكلاتش مى‌خواند، تنها براى او نذر و قربانى مى‌كند و مرگ و زندگى و نماز و عبادتش براى اوست در همه حال فقط نام و ياد او را بر زبان دارد، طبيعى است كه در دعا و نيايش نيز با او راز و نياز كند و همواره به او دل ببندد و همواره او را به كمك بخواند، اما خدا رحم كند كسى كه اينجا از بس يا حسين و يا على و يا امام زمان و يا قمر بنى هاشم ورد مى‌كند و فرصت ندارد كه نام الله را بر زبان آورد با هر بلند شدن و نشستن يا على، با هر احوال پرسى و خدا حافظى يا على، با هر حركت يا على، بالآخره اين بيچاره چگونه مى‌خواهد خدا را ياد كند چگونه مى‌خواهد به ياد الله بيفتد چگونه مى‌خواهد مانند امير المؤمنين حاجت و نيازش را با خدا در ميان بگذارد؟ ترس از آن است و البته از نظر تجربى هم درست است كه چنين بيچاره مظلومى هنگام مردن نتواند كلمه بخواند و الله بگويد، ممكن وردش يا على باشد، شايد شما ملاحظه كرده باشید كه هر كس با هر شغلى سرو كار دارد گاهى هنگام خواب هم با همان كلمات و حركات دست به گریبان است بارها ديده و شنيده شده كه چوپان در هنگام خواب گوسفند براند، كشاورز شخم زند، معلم ديكته بگويد، و فرمول حل كند، شاعر غزل بخواند، مؤذن اذان بگويد، پس اين امر خيلى طبيعى است و بنده خدايى هم كه از بركت زحمات عده‌اى عادت كرده كه بجاى نام الله اكبر و ورد اين و آن بر زبانش باشد و خداوند عاقبتش را خير بگرداند كه حسن خاتمه خيلى مهم است. رسول گرامى هميشه در سجده اين دعا را مى‌خواند «اللهم يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك» پروردگارا اى چرخاننده دل‌ها، قلب مرا بر دين خودت ثابت بگردان»، سوء خاتمه يكى از مهم‌ترين موضوعاتى است كه پيامبر از آن برحذر داشته‌اند، و به خداوند از آن پناه جسته‌اند، پس همچنانكه كسب ايمان مهم است حفاظت ايمان هم مهم است، ممكن كسى خيلى راحت كلمه بخواند و به اسلام داخل شود، ولى آيا مى‌تواند از اين ايمان حفاظت كند اين بستگى به تلاش و پشتكار شخصى دارد چون اسلام تنها شعار نيست زندگى بيست و چهار ساعت را مطابق با حكم خدا و سنت رسول گرامى گذراندن اسمش اسلام است، همچنانكه كه انسان از اكسيژن يك لحظه بى‌نياز نيست و إلا نفسش قطع مى‌شود، از ياد خدا نيز بى‌نياز نيست و إلا شكار بيگانه خواهد شد، پس خدايا از تو مى‌خواهيم كه ما را بر ايمان بيمرانى و از نطق كلمه شهادت در هنگام مرگ محروم نگردانى. و صحبت از اين بود كه امير المؤمنين در مناجاتش با پروردگار مى‌فرمايد: (قسم به عزت تو اى سرور مولاى من، صادقانه سوگند مى‌خورم كه اگر به من توان گفتن دادى به بارگارهت خواهم ناليد، فرياد خواهم كشيد و گريه خواهم كرد و هر كجايى كه باشى ندايت خواهم كرد، اى ولى مؤمنان، و اى آرزوى عارفان، و اى فريادرس فرياد كنندگان، و اى حبيب قلوب صادقان، و اى إله و معبود عالميان). دقت كنيد كه اين كلمات از چه قلبى بر مى‌خيزد و از چه حنجره اى بيرون مى‌آيد و با چه زبانى زمزمه مى‌شود؟ اين قلب و اين حنجره و اين زبان با نور ايمان عجين شده است و با رنگ توحيد رنگ گرفته است و با عطر اخلاص عطرگين شده است، و اين كلمات، كلمات كسى نيست كه از قبركمك بخواهد و بسوى غير الله دست نياز دراز كند و پيش خدا با واسطه وسيله عرض حاجت كند، اين كلمات مناجات و راز نياز كسى است كه جز خدا كسى را مشكل گشا نمى‌داند، جز خدا از كسى شفا نمى‌طلبد، جز خدا به هيچ بارگاه ديگرى پيشانى نمى‌سايد و جز خدا نام غير را فرياد نمى‌كند و جز خدا ازكسى استعانت نمى‌جويد، اين كلمات محبت است، عشق است، درد دل است، كلمات كسى است به هيچ جايى جز درگاه خدا اميد ندارد، از هيچ قلدرى نمى‌ترسد و با هيچ كس ديگرى محبت حقيقی ندارد، اين حنجره حنجره عمل است، صدا صداى على است، ناله نالۀ على است، اين على است كه اشكش را پيش خالقش مى‌ريزد و نه برآستانه قبر ضريح، راز و نياز و درد دل با معبودش مى‌كند نه با پيامبران و اولياء و امامان و امامزادگان، على، عبادت را فقط براى خدا انجام مى‌داد، و در مسجد انجام مى‌داد نه برآستانه قدس و بارگاه شاه عبدالعظيم و زيارت حضرت معصومه و حرم مطهر رهبران سياسى و مذهبى، على جز يك خدا نمى‌شناخت جز با او سرش را به كسى نمى‌گفت، جز او از كسى اجازه نمى‌خواست، على زيارتنامه نمى‌خواند دعاى على از روى زيارتنامه‌ها نبود، على عاشق قرآن بود و او باقرآن انس مى‌گرفت، على كلك بارى بلد نبود، على دين را وسيله سلطه بر ديگران نمى‌كرد، على دين را وسيله كسب مال و منصب نمى‌كرد، على ناله اى جز يا الله بلد نبود، غيرالله را على نمى‌خواند، و از غير الله كمك نمى‌خواست، على قبر و بارگاه نمى‌ساخت، و على ضريح و گنبد نمى‌ساخت، على در قبرها پول جمع نمى‌كرد، على جيب مردم را خالى نمى‌كرد و اسمش را خمس كسب و كار نمى‌گذاشت، على از يك سو دروغ نمى‌گفت و اسمش را تقيه نمى‌گذاشت، على زنا نمى‌كرد و اسمش نكاح موقت نمى‌گذاشت، على مردم را كافر و مرتد نمى‌خواند و ازسوى ديگر به تقريب و وحدت دعوت نمى‌كرد، على مرز خودى و غير خودى نمى‌كشيد، على با پول بيت المال بازى نمى‌كرد، على رانت بازى بلد نبود، على مخالفين را اعدام و ترور نمى‌كرد و زندان تبعيد نمى‌فرستاد، على حرف حق را از هر كسى مى‌بود مى‌شنيد و مى‌پذيرفت، على حتى به كسانى كه او را كافران مى‌دانستند حق زندگى و آزادى بيان عقيده و انديشه مى‌داد، على ياران و خويشان پيامبر را لعنت و نفرين نمى‌كرد، على نه تنها خير خواه آنان بود كه بيست و پنج سال بعنوان يك مؤمن مخلص و فعال در اداره امور مسلمانان در خدمت خلفاى راشدين ايفاى وظيفه نمود چون على از تئوريين‌هاى ديگر خط نمى‌گرفت، كسانى كه مى‌خواستند به على خط بدهند و عقايدشان را ديكته كنند آن‌ها را به آتش انداخت، با گروهى هم جنگيد چون على اسلام را از سرچشمه گرفته بود، پس اين كسى نيست كه غير خدا را بخواند، جز خدا كسى را به عنوان معبود و كارساز مشكل گشا نمى‌شناسد، لذا راز و نيازش نيز فقط با خداست.

«أَفَتُرَاكَ سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي وَبِحَمْدِكَ تَسْمَعُ فِيهَا صَوْتَ عَبْدٍ مُسْلِمٍ سُجِنَ (يُسْجَنُ) فِيهَا بِمُخَالَفَتِهِ‏ وَذَاقَ طَعْمَ عَذَابِهَا بِمَعْصِيَتِهِ وَحُبِسَ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا بِجُرْمِهِ وَجَرِيرَتِهِ‏ وَهُوَ يَضِجُّ إِلَيْكَ ضَجِيجَ مُؤَمِّلٍ لِرَحْمَتِكَ وَيُنَادِيكَ بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ». «آيا براستى چنان مى‌بينى، اى منزه و معبودم كه به ستايشت مشغولم كه بشنوى در آن آتش صداى بنده مسلمانى را كه در اثر مخالفتش در آنجا زندانى شده و مزه عذاب آتش را به خاطر نافرمانيش چشيده و در ميان طبقات دوزخ به واسطه جرم و جنايتش گرفتار شده و در آن حال به درگاهت شيون كند شيون شخصى كه آرزومند رحمت تو است و به زبان يگانه پرستان تو را فرياد زند و به بنده پروريت متوسل گردد». چقدر لذت بخش است چقدر شور و هيجان مى‌آفريند اين كلمات زنده و پرمعنى چقدر آموزنده و عبرت انگيز است براى كسى كه بخواهد پند بگيرد، و جهنم را به زندان تشبيه مى‌كند در واقع زندان حقيقى دوزخ است، زندان دنيا كه زندان نيست اما اين زندانى وقتى مى‌خواهد كمك بگيرد نمى‌گويد: يا على، يا حسين و يا قمر بنى هاشم يا صاحب الزمان (در حالى كه صاحب الزمان خداوند است این كلمه خودش شرك است) يا مهدى، يا امام رضا، در آن زندان حقيقى همه اين پدرسوختگيها نابود مى‌شود با چشم سر مى‌بيند كه همه اين بندگان خدا به يك نيكى محتاج بقيه هستند، آنجا همه سرها پائين است هر كس اعمالنامه خودش را به گردن دارد و فرياد زبان اين طرف آنطرف مى‌دود ﴿كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ رَهِينَةٌ ٣٨﴾ [المدثر: 38]. «هر كس در گرو اعمال خودش است». در چنين حالتى بنده مؤمن «وَيُنَادِيكَ بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ» يا اينكه گناه كرده و اشتباه كرده و موقتا زندانى شده اما ايمان همچنان در دل دارد لذا با زبان اهل توحيد سخن مى‌گويد و پروردگارش را صدا مى‌كند «وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ» و به ربوبيت تو توسل مى‌جويد، آنجا ديگر فيلسوف نماها نيستند كه دليل و برهان بتراشند كه توسل به اين وآن و اين مرده و آن مرده و اين قبر و آن ضريح جايز است اين هم دليل نقد، خير آنجا هر كس مى‌داند چگونه توسل بجويد، توسل به ربوبيت پروردگار و اسماء و صفات پروردگار بازار دلال تراش همينجا تمام مى‌شود، و هر كس گرفتار خودش مى‌گردد، منظور اينكه امير المؤمنين مى‌فرمايند: آنچه كه مفيد و وسيله نجات است توحيد است يكتا پرستى است و خداپرستى است توسل جايز است، اين‌ها اسباب نجات و سعادت است اگر كسى توشه راهش را توحيد و عمل صالح قرار داد هميشه رستگار است حتى اگر همه جهان با او مخالف باشند حتى اگر فقيرترين فرد جهان باشد، اما اگر اين توشه را همراه نداشت بدبخت و بيچاره است ولو اينكه بيست‌تا مدرك دكتراه داشته باشد، مرجع تقليد باشد، سرمايه دارترين شخص جهان باشد، ولو اينكه تمام عمر مجاور امام هشتم و معصومه و شاه عبدالعظيم باشد، ولو اينكه فقهُ فلسفه تدريس كرده باشد، حتى اگر تفسير نوشته باشد تا زمانيكه توشه‌اش ايمان حقيقى (نه تقليدى) و عمل صالح (مطابق سنت رسول الله نه هر عمل دلخواه و آخند پسند و عوام پسند) نباشد هرگز رستگار نخواهد شد، پس دين على مذهب على مكتب على اسلام ناب على تشيع على، فقه پوياى على اين است، توحيد و عمل صالح كدام عمل، عمل كه نمونه‌اش، توسل به اسماء و صفات خداوند باشد نه توسل به قبر و ضريح و بارگاه و درگاه و آستانه، و نه توسل به اين بنده و آن بنده و اين مرده و آن مرده ولو اينكه قبر پيامبر باشد، پيامبر بزرگوارمان توسل مشركانه نياموخته‌اند، پس سعادت و رستگارى و كاميابى و پيروزى دائم همين است كه هر مؤمن اول از قرآن و سپس از سنت رسول گرامى پيروى كند، على و غير على از خودشان هيچ ندارند آن‌ها پيرو قرآن و سنت بوده‌اند، هرچه كه مطابق قرآن و سنت باشد همان مذهب على است و مذهب همه مسلمانان است، و آنچه مخالف قرآن و سنت باشد نه مذهب على است و نه مذهب قرآن و سنت. سعادت و رستگارى جايى است كه قرآن و سنت رسول الله باشد، پس ادعاى پيروى از اهل بيت تا جايى پذيرفتن است كه آنچه به اهل بيت نسبت داده مى‌شود مطابق قرآن و سنت باشد، آنچه اضافه بنام اهل بيت جعل كرده‌اند كه با قرآن و سنت مخالف است و ترويج شرك و بدعت مى‌كند و روح توحيد را مى‌كشد و آيات قرآن را بى‌اثر و بى‌معنى و بى‌مقصد مى‌گرداند نه تنها مذهب اهل بيت نيست كه چنين چيزهايى را به اهل بيت نسبت دادن سرتاسر دشمنى با اهل بيت است، محبت با اهل بيت اين است كه آن‌ها را از دين جدشان جدا نكنيم، آن‌ها هرگز با سنت‌هاى جدشان مخالف نبوده‌اند آن‌ها نيز در كنار بقيه ياران و اصحاب رسول الله براى ترويج دين جدشان تلاش و كوشش كرده‌اند زحمت كشيده‌اند خون داده‌اند، ظلم و نا انصافى است كه امروز عده‌اى بيايند و طورى وانمود كنندكه گويا اهل بيت (خداى نكرده) مرتكب همين اعمال مشركانه و بدعت‌هاى دين ستيزانه مى‌شده‌اند، و گويا آن‌ها نيز به قبر و مرده توسل مى‌جسته‌اند، و گنبد و بارگانه مى‌ساخته‌اند، و به دور آن‌ها طواف مى‌كرده‌اند، و حاجتشان را از غير خدا مى‌خواسته‌اند، گويا آن‌ها نيز هنگام نياز به كمك و شفا و فرزند و باران بيش اين مرده و آن مردهُ و اين قبر و آن قبر مى‌رفته‌اند، و براى رفع نيازهاي شان براى غير الله نذر مى‌كردند سبحانك هذا بهتان عظيم.

«يَا مَوْلاَيَ فَكَيْفَ يَبْقَى فِي الْعَذَابِ وَهُوَ يَرْجُو مَا سَلَفَ مِنْ حِلْمِكَ‏ أَمْ كَيْفَ تُؤْلِمُهُ النَّارُ وَهُوَ يَأْمُلُ فَضْلَكَ وَرَحْمَتَكَ أَمْ كَيْفَ يُحْرِقُهُ لَهِيبُهَا وَأَنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ تَرَى مَكَانَهُ،‏ أَمْ كَيْفَ يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ زَفِيرُهَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ‏، أَمْ كَيْفَ يَتَقَلْقَلُ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ،‏ أَمْ كَيْفَ تَزْجُرُهُ زَبَانِيَتُهَا وَ هُوَ يُنَادِيكَ يَا رَبَّهْ،‏ أَمْ كَيْفَ يَرْجُو فَضْلَكَ فِي عِتْقِهِ مِنْهَا فَتَتْرُكُهُ (فَتَتْرُكَهُ) فِيهَا». اميد به فضل و به رحمت پروردگار همچنان ادامه دارد قلب مؤمن كه با رحمت و كرم پروردگار گره خورده است ﴿وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖۚ﴾ [الأعراف: 156]. «و رحمت من همه چيز را فرا گرفته است». و در حديث صحيح آمده است كه «إنَّ رَحْمَتِيْ سَبَقَتْ غَضَبِيْ» «رحمت من از غضبم سبقت گرفته است». «اَلرَّاحِمُوْنَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ». «مَنْ لَايَرْحَمْ لَايُرْحَمْ». «ارْحَمُوْا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمُكُمْ مَنْ فِي السَّماءِ». كسى كه قلبش اينگونه با رحمت خداوند آشناست با آن رجاء و اميدى كه به پروردگار دارد، و با آن شناختى كه از پروردگار دارد حق دارد كه اميدوار باشد، آتش دوزخ به فرمان پروردگار مؤمن را نسوزاند، حق دارد آرزو كند شعله آتش به مؤمن نرسد، حق دارد از كرم و لطف و احسان پروردگار اميدوار باشد كه از عذابش نجات بخشد، و حق دارد با تعجب بپرسد كه خدا يا چگونه در عذاب مى‌ماند در حاليكه از رحمت تو اميدوار بوده است؟ و چگونه آتش او را مى‌سوزاند و شعله‌اش به او مى‌رسد در حالى كه تو او را مى‌بينى از ضعف و ناتوانى‌اش آگاهى، چگونه در آتش بسوزد و از يك طبقه به طبقه ديگر منتقل شود در حاليكه تو صداقت او را مى‌دانى و در حاليكه تو را ندا مى‌كند، و در حاليكه از تو اميد دارد آزادش كنى، «هَيْهَاتَ مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ» هرگز چنين نخواهد شد پروردگارا در باره تو بهتر از اين گمان مى‌رود، اين يك راز و نياز است چيزى شبيه داستان موسى و شبان، و إلا هيچ حكم خداوند ناعدل نيست و خداوند جز عدالت عمل نمى‌كند بلكه اگر عدالت كند از بهشت خبرى نخواهد بود، همه بايد راهى دوزخ شوند، چون هزار سال عبادت شب و روز هم نمى‌تواند تنها نعمت نفس كشيدن را ادا كند چه رسد به هزاران نعمتى كه بسيارى از ما حتى تصورش را هم نكرده‌ايم، ﴿ثُمَّ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ٨﴾ [التكاثر: 8]. «آن گاه در آن روز حتما از نعمت [دنيا] باز خواست خواهيد شد». اگر خداوند از همه اين‌ها از ما حساب بگيرد راه به كجا خواهيم برد و به چه نتيجه اى خواهيم رسيد، پس خداوند مى‌فرمايد: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّٰمٖ لِّلۡعَبِيدِ ٤٦﴾ [فصلت: 46]. «پروردگارت به اندازه ذره‌اى هم به بندگان ظلم نمى‌كند». اينكه حتمى است تاكسى تصور نكند كه بنده خيلى نماز خواندم و ذكر كردم و عبادت كردم، حقم بيش از اين مى‌شده است. رسول گرامى در حديث صحيح مى‌فرمايد: «لَنْ يُدْخِلَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ الْجَنَّةَ». قَالُوا: وَلاَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَلاَ أَنَا إِلاَّ أَنْ يَتَغَمَّدَنِىَ اللَّهُ مِنْهُ بِفَضْلٍ وَرَحْمَةٍ». هيچ كسى از شما را عملش وارد بهشت نمى‌كند، پس راز و نياز بنده با پرورگارش هيچ حكمى را مقدم و مؤخر نمى‌كند و اين اميدوارى بسيار به رحمت خداوند هرگز معنايش اين نيست كه (نعوذ بالله) اگر خداوند حكيم كسى را بنابر حكمت و تقاضاى ربوبيتش در دوزخ عذاب داد خلاف عدل عمل كرده است، هرگز، حتى اگر همه انسان‌ها را براى هميشه در دوزخ نگهدارد بازهم خلاف عدالتش نيست بنا براين، حد اكثر معنايى اين گونه كلمات و مناجات‌هاى زیاد اين است كه راز دل بنده با پروردگارش است، و چنين راز دلى عين تقاضاى بندگى است.

(هَيْهَاتَ مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ وَلاَ الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِكَ‏ وَلاَ مُشْبِهٌ لِمَا عَامَلْتَ بِهِ الْمُوَحِّدِينَ مِنْ بِرِّكَ وَإِحْسَانِكَ». حسن ظن به معبود و شناخت دقيق پروردگار بنده مؤمن را وادار مى‌كند كه چنين بينديشد، چون مبنا محكم و استوار است بر اساس اين مبنا چنين انتظارى گزاف نيست مبنى توحيد است با همان كيف و لذت معمول مناجاتش را ادامه مى‌دهد و مى‌گويد: پروردگارا! آنچه از معامله تو با موحدين شناخته شده همين بوده كه اين بندگان موحد و يكتا پرست خود را عذاب نكنى و به آتش نسوزانى فضل و احسان تو همين را تقاضا مى‌كند، خلاف اين شبيه معامله هميشگى‌ات با بندگانی موحدت نيست، كسانى كه تو را به يكتايى پرستيده‌اند كسانى كه تو را معبود و مشكل گشا و حاجت روايشان دانسته‌اند، كسانى كه هنگام نياز دست به جاى ديگرى جز بارگاه تو دراز نكرده‌اند، كسانى پيغمبر و اولياء و امامان و امامزادگان را با تو شريك ندانسته‌اند، كسانى كه در هر حال فقط دست نياز بسوى تو دراز كرده‌اند، كسانى كه تو را از طريق خودت شناخته‌اند، و قبر و ضريح و آستان و بارگاه و مرده و غيره را بين تو و خودشان وسيله و واسطه نگرفته‌اند، و مستقيما دست نياز بندگى به سوى تو دراز كرده‌اند، اين‌ها بندگان موحد و يكتا پرست تويند وعده و معامله گذشته تو اين است كه اين‌ها را عذاب نمى‌كنى پس انتظار ما هم همين است و چنين خواهى كرد.

«فَبِالْيَقِينِ أَقْطَعُ لَوْ لاَ مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جَاحِدِيكَ وَقَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلاَدِ مُعَانِدِيكَ‏ لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْداً وَسَلاَماً.....».

اين اوج و كمال حسن ظن به خداوند است، و اين يقين و باور محكم و قاطع است، يقين خودش باور با قاطعيت است، و يقين قاطع، يعنى يقين صد در صد دارم كه اگر عدل و حكمت تو تقاضا نمى‌كرد،كه منكرانت را عذاب كنى و تصميم نمى‌گرفتى كه دشمنان و معاندانت براى هميشه در دوزخ نگهدارى حتما آتش دوزخ را همچون آتش نمرود براى ابراهيم سرد و سلامت آور مى‌كردى، واقعا كه اين بنده وارسته خداوند ارتباط عجيبى با معبودش دارد حسن ظن عجيبى به ذات او دارد، شناخت عجيبى از رحمت و فضل و احسان او دارد تا اين حد كه مى‌گويد: اگر تنبيه و سرزنش دشمنانت نبود براى بندگان مؤمن و موحدت هرگز دوزخى نگه نمى‌داشتى، يعنى يك بنده مؤمن و موحد همين كه تو را به يكتايى مى‌پرستد كافى است اگر لغزش هم از او سربزند قابل بخشش است، مهم توحيد است كه بنده يكتا پرست باشد، خدا را به يكتايى بپرستد معبودش را به يكتايى عبادت كند، هيچ كسى را در هيچ صفت پروردگارش شريك نگرداند، توحيد كامل اين است كه هر قربانى و نذرى را فقط براى معبودش انجام دهد، هر سجده و دعايى را فقط براى معبودش انجام دهد، جز معبودش كسى را نخواند و ازكسى كمك و استعانت نجويد، كسى را در دعا و نذر و قربانى و پرستش شريك او قرار ندهد، بين او و خودش وسيله و واسطه نتراشد، جز با او راز و نياز و مناجات نكند، جز بارگاه او در هيچ بارگاه ديگرى اشك بندگى نريزد، جز آستان او بر هيچ آستان ديگرى پيشانى بندگى نسايد، جز در او از هيچ در ديگرى اميد نداشته باشد، جز ذات او از هيچ احدى نترسد، جز او با هيچ مخلوقى محبت كامل نداشته باشد، در هنگام بلا و مصيبت جز او را نخواند، در همه حال جز نام او ازبر زبان نداشته باشد، جز او از كسى شفا نخواهد، جز او از كسى فرزند نخواهد، جز او از كسى باران نخواهد، جز او از كسى دفع مضرات و جلب منافع را نخواهد، جز او از كسى استعانت نجويد، جز او كسى را نپرستد، نماز و عبادت و مرگ و زندگى‌اش را جز او براى كسى انجام ندهد، دست نياز جز او به جايى دراز نكند، جز مسجد و بارگاه او به بارگاه ديگرى را غبار رویى نكند، جز حرم او و رسول او هيچ جاى ديگرى را حرم نداند، جز امر او هيچ امرى را واجب نداند، جز دين او هيچ قانون ديگرى را لايق پيروى نداند، و ديگر ضروريات بندگى را جز براى او انجام ندهد، و جز باروش و سنت رسول برزگوار او هيچ عملى انجام ندهد، چنين بنده موحد و يكتا پرستى شايستگى دارد كه به گفته امير المؤمنين، اگر وجود دشمنان و منكران خدا نبود دوزخى هم برپا نمى‌داشت كه نيازى نبود اما حالى كه دشمنان و منكرانش از روى ضد و عناد در مقابل قدرت و عظمت او مى‌ايستند بايد آن‌ها را تنبيه كند و هر طور كه عدل و حكمتش تقاضا مى‌كند آن‌ها را تنبيه كند، پس اين مناجات و راز و نياز بنده‌اى است كه خود را غرق رحمت معبود مى‌بيند، درياى بيكران رحمت او را مى‌بيند و لمس مى‌كند كه چگونه فواره مى‌كند، بنابراين از چنين معبود و اله و كارساز و مشكل گشاى بى‌نيازى جز اين چه مى‌توان توقع داشت خدا يا تو را سپاس و تنها تو را سپاس مى‌گوئيم كه لطف و احسان و كرم و رحمتت را برما سرازير فرمودى و به ما توان و نيرو دادى كه اين لطف و احسان را لمس كنيم، و اين رحمت و كرم بى‌همتاى تو را مشاهده كنيم كه چگونه دارد موج مى‌زند، چقدر مهربانى و چقدر شايسته بندگى و پرستش اما كاش ما مى‌توانستيم طورى كه حق بندگى است تو را بندگى كنيم و طورى كه حق تعظيم توست تو را تعظيم كنيم، و طورى حق عبادت توست تو را عبادت كنيم و طورى كه حق پرستش توست تو را بپرستيم، كاش نفس اماره‌اى همراه نمى‌داشتیم كاش شيطانى مكارى در پى نمى‌داشتيم، كاش يك لحظه از تو غافل نمى‌شديم يك نفس بدون ذكر و شكر تو سپرى نمى‌كرديم، كاش خوابى هم نبود كه با تو بيشتر انس مى‌گرفتيم، كاش با هيچ مشغله ديگرى نياز نمى‌داشتيم تا اينكه فقط تو را مى‌پرستيديم، ولى پروردگار غرق در اميديم و آسمان و زمين را سرشار از رحمت تو مى‌بينيم در و ديوار را رنگين به اميد تو مى‌بنيم تو پاك‌تر و مهربان‌تر و بزرگوارتر از آنى كه بندگان موحدت را در آتش بسوزانى كرم و لطف تو بيشتر از آن است كه پشانى‌هاى ساييده با سجده و زبان‌هاى تازه باذكر، قلب‌هاى مملو از محبت خود را در آتش دوزخ غوطه دهى، اين اميد و آرزوى ماست، و اگر چنين كردى همه كاره تويى هر چه كنى عين عدالت توست خلاف عدل نخواهى كرد، بلكه كرم خواهى فرمود چون اگر به عدل بگيرى جاى ما جز دوزخت نخواهد بود، اگر حساب بگيرى ما شايستگى دوزخ را داريم حق همان است، اما بهشت مظهر رحمت توست مظهر لطف و كرم توست و تو كه بهانه مى‌جويى تا رحمت و كرمت را ظاهر كنى اى پروردگار ما! اى مونس ما! اى معبود ما! و اى مظهر تمام خوبي‌ها و زيباي‌ها! و اى شايسته تمام انواع پرستش كرم فرما، «لَكِنَّكَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ أَقْسَمْتَ أَنْ تَمْلَأَهَا مِنَ الْكَافِرِينَ‏ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ أَنْ تُخَلِّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ‏ وَ أَنْتَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ قُلْتَ». ارتباط مؤمن با پروردگارش از طريق اسماء و صفات مقدس آن ذات يگانه است، لذا قرآن وقتى تلاوت مى‌كنيد علاوه از ذكر شماری اسماء و صفات الهى در آخر همه آيات يا هر مجموعه از آيات معمولا دوتا اسم يا صفت از صفات پروردگار ذكر می‌ شود، يكى از حكمت‌هاى اين تكرار اسماء و صفات مقدس الهى اين است كه بنده مؤمن با پروردگارش از طريق شنيدن و تكرار كردن اين اسماء و صفات معبود با او مأنوس گردد و صفات مختلف و قدرت‌هاى عظيم آن ذات يگانه را بشناسد و در ذهن و قلبش جا مى‌دهد، بنابراين مؤمن با اسماء و صفات او تعالى مرتبط است و انس دارد لذا جمله: «تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ» بيانگر انس و ارتباط قلبى وثيق امير المؤمنين به ممعبود يكتايش از طريق شناخت اسماء و صفات است، نقش اسماء و صفات در عقيده مؤمن بسيار بارز و عميق است، به چند نكته اشاره مى‌كنیم، حفظ و تكرار اسماء و صفات خداوند با ايمان و يقين به آن سبب دخول بهشت است، حديث صحيح معروف است «إن لله تسع وتسعون اسماً مَن أحصاها دَخَلَ الـجَنَّةَ» تفصيلش در اول كتاب گذشت، دوم اينكه اسماء و صفات وسيلۀ دعا هستند ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾ [الأعراف: 180]. «و خداوند نام‌هاى نيك دارد. پس به آن [نام‌ها] او را به [دعا] بخوانيد». سوم اينکه اسماء و صفات اسباب توسل هستندكه بنده مؤمن با آن‌ها توسل مى‌جويد و بوسيله آن‌ها نزد پروردگارش مقام و منزلت كسب مى‌كند، چهارم اينكه تكرار اسماء و صفات بهترين ذكر است، و غيره بنابراين توسل مكرر اميرالمؤمنين با اسماء و صفات پروردگار يگانه در اول دعا و جمله «تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ» در اينجا ارتباط عميق حضرت را به اسماء و صفات پروردگار نشان مى‌دهد، ومؤمن كه خداوند متعال را با تك تك اسماء و صفات مقدسش بشناسد طبيعى است كه ايمان در قلبش راسخ است بنابراين نيازى به ديگران ندارد، و اصلا توجهش به غير خدا معطوف نمى‌شود، امروز اين همه درگاه و بارگاه و آستانه و قبر و ضریح به اين دليل آباد و پررونق است كه مبنى ضعيف است در عقيده خلل وجود دارد، در عصر رسول بزرگوار و صحابه اخيار و اهل بيت اطهار مساجد آباد بود و قبرستان خالى، آباد بود، معنايش اين نيست كه كاشى و سنگ مرمر و لوسترو آويز كار شده بود خير، از اين نظر خراب بود، اما اين خرابى، خرابى گفته نمى‌شود و آبادى امروز مساجد ما هم آبادى گفته نمى‌شود، منظور آبادى معنوى است مساجد پر از نماز گذار بود، پر از قرآن خوان بود پر از ذكر كننده بود پر از دعوتگر بود پر از تهجد گذار بود، در طول بيست و چهار ساعت يك لحظه هم مسجد خالى نمی‌شد نه اينكه كار دنيا نبود، همه چيز بود اما وقت تقسيم مى‌شد و بركت داشت، اما امروز در جامعه ما قبرستان آباد است علاوه از مرمر و كاشى و طلا و لوسترو آويز پرزرق و برق از نظر ظاهرى هم هميشه پر از آدم است، هر وقت شب هر و وقت روز هر موسم سال برويد آدم موج مى‌زند بعضى زيارت‌ها گويا كعبه است از كعبه هم شلوغ تر است، بقول بعضى جاهلان حج فقراء است، يكى مريض دارد يكى مشكل دارد، يكى نذر آورده، يكى خواب ديده يكى طواف مى‌كند يكى قفل مى‌بندد يكى زنجير مى‌بندد به مناسبت‌هايى هم سران و بزرگان و پيشوايان پرده بالا و شاستى بلند خاكروبى مى‌كنند و رسانه‌ها هم زير پوشش مى‌گيرند، و ماشاء الله اخيرا كه خاك جمع شده آنجا را داخل پلاستيك مى‌كنند و سنجاق مى‌زنند و به حاضران تقسيم مى‌كنند، به چه كيفى دارد چه اسلام نابى، بويژه لحظه‌اى كه آن بزرگواران بر روى قبر امام هشتم كه طبعا از طلا و نقره و زمرد و كاشى ساخته شده عاجزانه دست مى‌كشند و پيشانى مى‌سايند و مردم در سراسر جهان از طريق رسانه‌ها اين منظر را تماش مى‌كنند چه كيفى دارد، واقعا كه عظمت اسلام ناب تجلى مى‌كند، آدم عكس خودش روى كاشى‌ها مى‌بيند آنهم كسانى با اين افتخار دست مى‌يابند كه از منبر رسمى ام القراى اسلام به سراسر جهان هشدار مى‌دهند و اسلام ناب را معرفى مى‌كنند، به به واقعا كه جالب است با ديدن چنين حالت طبعيى است كه سران جهان اجازه مشرف شدن به اسلام ناب را بخواهند و دسته دسته به زير لواى اسلام عزادار آيند، طبعا اين زحمت و تلاش براى ترويج اسلام در طول سال ادامه دارد گاهى كاروان‌هاى عزادار به مناسبت سالگرد ارتحال بعضى رهبران كه عنقريب حرم مطهر شان از حرم امامان و امامزادگان هم رونق بيشترى خواهد گرفت صدها كيلو متر راه پرمشقت را پياده طى مى‌كنند و در حالى پرچم‌ها و پلاكاردهاى رنگارنگى بهمراه دارند با دل‌هايى سرشار از عشق به رهبر، و سينه‌هايى سرشار از محبت به اسلام ناب، و چشمانى پر از اشك شور عاشقانه تكبير گويان در حركتند، وقتى با آن‌ها مصاحبه مى‌شود بيچاره‌ها از شوق و اشتياق نمى‌توانند اشك خود را كنترول كنند، و مى‌گويند، بزرگ‌ترين آرزوى يشان اين بوده كه يك بار ديگرى با كاروان پياده خود را به ميعادگاه برسانند و با رهبر تجديد پيمان كنند، و براى يارى اسلام ناب و پياده كردن آرمان‌هاى رهبر فقيد از هر چه در بساط دارند دريغ نكنند. واقعا انسان كيف مى‌كند، بينند عروج اسلام ناب است بسيارى از مسيحيان و بودائيان و كمونست‌ها وقتى اين عزت اسلام ناب را مى‌بينند آرزو مى‌كنند كه كاش غلام حلقه بگوش اسلام ناب مى‌بودند، اسلامى كه سراسر معنويت است، افتخار است، سربلندى است، بگذاريم، از سوى ديگر وقتى به مساجد نگاه مى‌كنيد داد و فغان مى‌كشند، اگر قرار باشد نمره برخی شان شود، نمرۀ بالاتر را زيارت‌ها سپس سينه‌ها و از همه آخرتر مساجد خواهد برد چون مساجد كم‌ترين مشترى را دارد اصلا شايد نيازى هم به مسجد نباشد، چون هر مشكل و مصيبتى پيش آيد مردم راه زيارت‌ها را بلدند، سپس قبرستان عمومى حالا هر اسمى كه داشته باشد مهم نيست بهشت زهرا بهشت رضا، و غيره چون بقيه موافق باشند يا نباشند اين بهشت‌ها در بست به بهشت بزرگ منتقل خواهند سپس نوبت حسينيه‌هاى مى‌رسد، البته من موافق نيستم كه اسم آن‌ها را حزُينيه گذاشته شود گرچه از نظر لغوى حزينيه درست است يعنى جاى حزن و غم و اندوه، اما از نظر فايده اجتماعى و تأثير روانى خيلى مؤثر نيست، حسينيه با اينكه از نظر لغوی غلط است اما تأثير روانى‌اش خوب است با اسم قديمش كه اصلا مؤفق نيستم تكيه خانه، چون اين با اصل مقصود منافات دارد، در آخر نوبت مى‌رسد به مساجد اين وقت ديگر مردم مشكلاتشان برآورده شده هر كس هر حاجت و نيازى داشته با امام هشتم يا حضرت معصومه يا شاه عبدالعظيم يا پيرجماران يا امامزاده كاظم يا در نجف و كربلا در ميان گذشته و جوابى خودش را گرفته ديگر نيازى به مسجد نمانده كه كسى درِ مسجد را باز كند، البته اگر فرصتى شد بد نيست كه سرى هم به مسجد بزند و سيگارى بكشد، لذا اگر آمارها نشان مى‌دهد كه بيش از هفتاد در صد مردم نماز نمى‌خوانند تعجب آور نيست، آن بيست در صدى هم كه مى‌خوانند در كجا مى‌خوانند و جماعت مى‌خوانند يا فرادى؟ مشخص است، پس «مساجدهم عامِرةٌ وَهِيَ خَرابٌ من الهدى» بيش بينى خيلى دقيقى است اين اسلام ناب و مكتب عصمت و طهارت و تشيع نوين و فقه پويا و شريعت محمدى صحبت از اسماء و صفات بارى بود كه اگر در قلبى راسخ شود ايمان راسخ مى‌گردد، و اگر ايمان در دل راسخ شد توجه به ضريح و بارگاه و اين و آن معطوف نمى‌شود «وَأَنْتَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ قُلْتَ مُبْتَدِئاً وَتَطَوَّلْتَ بِالْإِنْعَامِ مُتَكَرِّماً أَ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كَانَ فَاسِقاً لاَ يَسْتَوُونَ» اين كلمات مدح و ثناى پروردگار ترشح ايمان و يقين محكم و توحيد خالص است كه همواره انسان مؤمن را به ياد خدا و اسماء و صفات مقدس و عظمت بى‌نظير آن ذات بارى مى‌اندازد، زبان مترجم دل است آنچه در دل باشد به زبان مى‌آيد چون در دل توحيد است، از زبان هم توحيد شنيده مى‌شود در مناجات هم توحيد مى‌تراود در تنهايى در جمع درگاه دعا در هر حال فقط توحيد مى‌تراود زيرا معدن، معدن توحيد است زبانى كه از آن نداى غير الله مى‌تراود، زبانى كه از آن لعن و نفرين مى‌تراود، زبانى كه از آن اهانت با خاندان و ياران و همسران پيامبر مى‌تراود ﴿وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ﴾ [الأحزاب: 6]. مادر مؤمنانند، چنين زبانى مترجم قلبى است كه معدن شرك و كنيه و حسد و عداوت است، اين زبان حقايقى را منعكس مى‌كند در كه در قلب سياه و دل زنگار گرفته صاحبش چنان نقش بسته است كه جز با تلاش و كوشش و توبه صادقانه زائل شدنی نيست، كاش اين بيچاره مسكين مى‌دانست كه قلب شرك آلود، و دل سياه پر از كينه و عداوت آنهم نسبت به بهترين انسان‌هاى روى زمين پس از پيامبر بزرگوار جز اينكه اسباب بدبختى و بيچارگى را براى او فراهم كند و او را به عذاب خداوند گرفتار كند و به دوزخ بكشاند هيچ ضررى به آن انسان‌هاى پاك نخواهد رساند، كسانى كه خداوند ايمان آن‌ها را الگو و نمونه قرار داده ﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ﴾ [البقرة: 137]. «پس اگر به آنچه شما به آن ايمان آورده‏ايد، ايمان آورند، در حقيقت راه يافته‏اند». كسانى كه خداوند از آنان راضى و خوشنود گرديده ﴿۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18]. «به راستى خداوند از مؤمنان هنگامى كه زير درخت با تو بيعت مى‏كردند خشنود شد». ﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَشِيَ رَبَّهُۥ ٨﴾ [البينة: 8]. كسانى كه خداوند از ما خواسته كه دل‌هايمان را در باره آنان پاك داشته باشيم و برايشان دعاى آمرزش كنيم ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10]. «و [نيز] آنان راست كه پس از اينان آمدند. [انصار] مى‏گويند: پروردگارا، ما را و آن برادرانمان را كه در ايمان آوردن از ما پيشى گرفتند، بيامرز. و در دل‌هاى ما هيچ كينه‏اى در حق كسانى كه ايمان آورده‏اند، قرار مده. پروردگارا تويى كه بخشنده مهربانى». كسانى كه همواره يار وياور پيامبر بوده‌اند ﴿ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ﴾ [التوبة: 40]. «در حالى كه يكى از دو تن بود [از مكه‏] بيرونش كردند، هنگامى كه در غار بودند، آن گاه كه به يار خود مى‏گفت: نگران مباش. بى‌گمان خداوند با ماست». كسانى كه خداوند آنان را مادر مؤمنان خوانده ﴿وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ﴾ [الأحزاب: 6]. و كسانى پس از پيامبر دين خدا را باخونشان به سراسر دنيا رساندند و در برابر تمام قدرت‌هاى خارجى و داخلى دليرانه مقاومت كردند، و تمام جهان را تسخير كردند و ايران و ايرانيان را از مجوسيت و آتش پرستى بدر آوردند آيا اين دليران، اين شجاعان اين قهرمانان اين فرهيخته گان، اين بزرگواران، اين عابدان و اين زاهدان، اين پاك طينتان، اين عدالت گستران، اين حافظان و عالمان و دانشمندان و اين اولياى صادق خداوند شايسته آنند كه زبان كثيفى از قلب كثيفى كلمات زشت و پليد و كثيفى را نسبت به آ نان روا دارد؟ اين است اسلام ناب، اين است شريعت محمدى، اين است مكتب اهل بيت و مذهب عصمت و طهارت، اين است تشيع و محبت آل بيت، آيا أهل بيت چنين بودند؟ آيا على و حسن و حسين و زين العابدين و باقر و صادق عليهم السلام چنين بودند؟ آيا آن‌ها ذكر و عبادت شان لعن و نفرين بر بهترين و پاك‌ترين اولياى خدا بود؟، عرض كردم قبلا كه گله ما از ابن سبا يهودى و سليم ابن قيس و ابان ابى تغلب و طوسى و طبرسى و مجلسى نيست كه آن‌ها نقشه و برنامه داشتند، آن‌ها باشد طبق برنامه حديث جعل مى‌كردند دروغ مى‌گفتند توهين مى‌كردند، لعن و نفرين مى‌فروختند، گله ما از متحجران و جاهلان و نا نخردان هم نست كه به لخبزار افتادند و طوطى وار هر چه شنيدند وخواندند نقل كردند و آن را دين پنداشتند، دل ما به حال كسانى مى‌سوزد كه باكمال تأسف امروز دارد اين قرن كتاب و اطلاعات و انتشارات و كامپيوتر و انترنت بيايند بدون تحقيق و بدون در نظر داشت خدا وآخرت و غيره و حساب و دوزخ هر چرت و پرتى را به نام دين و اسلام ناب به خورد مردم دهند و امت بيچارۀ از هم گسيخته را بيچاره‌تر و متفرق‌تر و ضعيف‌تر كنند و براى آنكه عده باور كنند كه اين‌ها راست مى‌گويند، هفته وحدت كنفرانس وحدتى هم برگذار می‌كنند، وعده باورند كه بر زحمات و برنامه‌هاى ناب ام القراى اسلام جهت نشر اسلام ناب و اتحاد امت اسلامى و مهر تأئيد بزنند، عجبا:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اين چه شورى است كه در دور قمر مى‌بينم |  | همه آفاق پر از فتنه و شر مى‌بينم |
| چه اتحادى، چه وحدتى، چه دفاعى مقدس |  | به لذت از شورباى گرم و بى‌نمك |

كسى هم از اين آقايان نمى‌پرسد اگر واقعا شما اتحاد مى‌خواهيد اگر شما دلتان به وحدت مى‌سوزد اين همه تحركات ضد وحدت در سراسر جهان چيست؟ آيا چاپ و نشر كتاب‌هاى امينى، و شرف الدين، و تيجانى، و مرتضى عسكرى به وحدت كمك مى‌كند، آيا سر بال‌هاي پروانه‌ها و على و غيره در جهت تحكیم وحدت است، آيا نشر كتاب‌ها و جزوه‌ها پر از لعن و نفرين و تحريف در حج كمك به وحدت است؟ چرا مسلمان‌ها را مسخره مى‌كنيد، اگر واقعا دلتان به حال مسلمانان فلسطين مى‌سوزد و براحتى دفاع از فلسطين دفاع از اسلام است چرا قتل مسلمانان چچين بدست كمونست‌هاى روسيه را قضيه داخلى مى‌خوانيد؟ به نظر شما كفر روسيه كمونيستى از كفر امريكاى مسيحى خوشرنگ تر است يا خون طفل چچين از خون طفل فلسطين ارزان‌تر، يا اينكه بقول آقايى فخر روحانى يك سرى مسائل استراتژى مطرح است؟ و اگر براستى از اسلام دفاع مى‌كنيد، چرا از ارمنستان مسيحى در برابر آذربايجان مسلمان حمايت مى‌كنيد و چرا شيعه و سنى آذربايحانى بوسيله موشك‌ها و راكت‌هاى اسلام ناب و مكتب اهل بيت بشهادت برسند؟ برفرض اينكه تركيه ابرقدرت شد و از ما جلو زد آيا اين مشروعيت مى‌بخشد كه در كشتن مسلمانان آذرى با مسيحيان ارمنى كمك كنيم؟، به به واقعا كه اسلام ناب اين چقدر بيچاره‌اند كسانى كه از اسلام ناب محرومند، آيا روزى خواهد شد آن‌ها نيز حقيقت را در يابند و به تبعیت از ام القراى اسلام جهت نشر اسلام ناب و كمك به وحدت امت اسلام در جهت تقويت آرمان‌هاى اين اسلام سياسى -استراتژى و اتحادى - فراكره اى با ما همگام شوند؟.

اين‌ها مقصر نيستند و خيلى ضرر نكردند چون اگر چيز ديگرى حاصل نشد حداقل دنياى خوبى دارند، ضرر كسانى مى‌كنند كه نه تنها از اسلام ناب چيزى حاصل نمى‌كنند كه آخرتشان خراب مى‌شود، آن‌ها به اميد اينكه این آقايان به عنوان متخصصان دينى حق را به آن‌ها مى‌گويند، بنابراين اسلام را طورى كه مى‌بايست شناخته‌اند و از آن پيروى مى‌كنند نه به خود زحمت تحقيق مى‌دهند و نه هم دلی مایلی دارند، خوف از اينكه آقايان دانسته يا ندانسته در خدمت طرح و برنامه اى هستند كه از قرن‌ها پيش به كار افتاده و نه تنها اسلام و مكتب اهل بيت عليهم السلام نيست كه سراسر مخالف اسلام و مخالف مكتب اهل بيت است، اهل بيت مكتبى جز رسول الله نداشته‌اند، اهل بيت نه مشرك و اهل بدعت بوده‌اند و نه مرده پرست، نه قبر و بارگاه و درگاه مى‌ساخته‌اند و نه در قبرستان براى شفا و طلب حاجت مى‌رفته‌اند، اهلبيت كسى را لعنت و نفرين نمى‌كرده‌اند و نه توهين و كنيه و حسد را جزو ايمان مى‌پنداشته‌اند، اهل بيت نه جيب مردم را به نام خمس و كسب و كار خالى مى‌كرده‌اند و نه از مال بيت المال ارباب و حاجى آقا مى‌شده‌اند، اهل بيت نه زنا را بنام صيغه و متعه حلال مى‌دانسته‌اند و نه فتواى صيغه با دختر شيرخوار مى‌داده‌اند، اهلبيت نه دروغ و نفاق بلد بوده‌اند و نه دروغ را به نام تقيه مشروعيت مى‌بخشيده‌اند، اهل بيت پاك‌ترين صادق‌ترين عابدترين و زاهدترين انسان‌ها بوده‌اند، اهلبيت اولياى خدا بوده‌اند، اهل بيت با ياران پيامبر محترمانه برخورد مى‌كرده‌اند و با آن‌ها محبت داشته‌اند و از آن‌ها دفاع مى‌كرده‌اند، اهل بيت دينشان را از قرآن مى‌گرفته‌اند، عقايد شان ريشه در قرآن داشته است از خرافات بدور بوده‌اند، هيچ دروغ و نيرنگ بلد نبوده‌اند، پس ما اگر سعادت مى‌خواهيم اگر رستگارى مى‌خواهيم اگر خوشنودى خدا را مى‌جوئيم بايد از مذهب حقيقى اهل بيت كه همسو، همگام و موافق و بلكه نشأت گرفته از قرآن است پيروى كنيم، و اهل بيت را بندگان خدا بدانيم و نه شريكان او، آن‌ها هرگز (نعوذ بالله) خود را شريك خد ندانسته‌اند، آن‌ها هرگز ادعاى علم غيب نكرده‌اند، آن‌ها هرگز بيش از بندگى مقام و منزلى براى خود نخواسته‌اند، القاب بلند بالا نپسنديده‌اند، رياركارى نكرده‌اند، خلق الله را برده نگرفته‌اند، مكتب اهل بيت توحيد است، موهبشان سنت است، زندگى و اخلاقشان قرآن است، پس كسانى واقعا مى‌خواهند از اهل بيت پيروى مى‌كنند با ید راه تحقيق در پيش گيرند از تقليدكور كورانه بويژه در اعتقادات بپرهيزد، هر گفتار و كردارى كه شنيدند به اهل بيت نسبت داده مى‌شود بلا فاصله به قرآن عرضه كنند اگر موافق بود به آن عمل كنند اگر مخالف بود به ديوار بزنند، (اين عين فرموده امام صادق عليه السلام است) محال است كه اهل بيت مخالف قرآن عمل كرده باشند، پس اين همه جعل كارى و دروغ پردازى هرگز با مكتب اهلبيت ساز گارنيست.

«قُلْتَ مُبْتَدِئاً وَتَطَوَّلْتَ بِالْإِنْعَامِ مُتَكَرِّماً أَ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كَانَ فَاسِقاً لاَ يَسْتَوُونَ» امير المؤمنين مى‌فرمايد: پرودگارا نعمت‌هايت را برما سرازیر كردى و اين همه نعمت تو بر ما لطف و كرم و احسان توست و غلامان كه مستحق آن نبود براستى كه همه نعمت‌ها از سوى پروردگار است ﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ﴾ [النحل: 53]. «هر نعمت كه به شما مى‌رسد از سوى خداست»، چه در بدن چه خارج از بدن كه براى خدمت و استفاده ما انسان‌ها ست همه اين‌ها لطف و كرم پروردگار است و هر ذره‌اى از آن دفترى است كه در آن وجود، وحدانيت، قدرت، و عظمت، و الوهيت، و ربوبيت، و اسماء و صفات او تعالى را ثابت مى‌كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برگ در ختان سبز در نظر هوشيار |  | هر ورقش دفترى است معرفت كردگار |

و از هر يك از اين نعمت‌ها از ما سوال خواهد شد ﴿ثُمَّ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ٨﴾ [التكاثر: 8]. پس خوشا به سعادت كسانى كه از اين نعمت‌ها در جهت توحيد و يگانگى و شناخت و اطاعت پروردگار استفاده مى‌كنند و اين جهانى و نعمت‌هاى آن را همچون مسافرى رهگذر موقتى مى‌دانند و به آن‌ها دل نمى‌بندند، زهد همين است، استفاده نكردن از نعمت‌ها زهد نيست وجود نعمت و استفاده از آن را موقتى دانستن و ارزش و اهميت آن را در دل جاى ندادن اصل زهد است، رسول گرامى با اين همه غنائم و هداياى كه مى‌آمد هيچ وقت سرمايه نيندوختند فقط به اندازه نيازشان از آن استفاده مى‌كردند آنهم با حداقل ممكن، نه با اسراف و تبذير، كه ﴿إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا ٢٧﴾ [الإسراء: 27]. «به راستى كه تبذيركنندگان برادران شيطان هستند و شيطان پروردگارش را ناسپاس است». ﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ٣١﴾ [الأعراف: 31]. «بخوريد و بياشاميد و اسراف مكنيد. بى‌گمان خداوند اسراف كنندگان را دوست ندارد». اميرالمؤمنين در زهد ضرب المثل است با اين همه امكاناتى كه بدست مى‌آمد، زندگى ايشان بسيار مقتصدانه و زاهدانه بود، در عوض به فكر بقيه بودن از فقراء و مستمندان سرپرستى كردن همواره نياز آنان را برآوردن از علامات بارز اين زندگى زاهدن بود، همچنين امام زين العابدين كه پس از وفات ايشان معلوم شد صد خانواده را ايشان تأمين مى‌كرده كه پس از ايشان بى‌سرپرست مانده بودند، امروز هم هستند بندگانى كه اين احساس را دارند، اخيرا جوانى بيست و چند ساله وقتى به زندان افتاد معلوم شد كه چندين خانواده را پنهانى تأمين مى‌كرده، اين اسلام ناب است و اين مكتب اهل بيت است، امروز حساب بعضى مدعيان حب اهل بيت را وقتى سرمى‌زنيد به ارقام سرسام آورى برمى‌خوريد، امروز بعضى مؤسسه‌هاى مالى متعلق به آقايان بودجه شان را از بودجه يك كشور بيشتر است، معاملات كلانى كه در بازارهاى برس و بعضى شركت‌هاى بين المللى بوسيله نمايندگان و عاشقان اهل بيت انجام مى‌گيرد انسان شيفته اسلام ناب مى‌كند، امام رضايى كه از نمونه‌هاى زهد و تقشف در عصر خود بود امروز ميلياردها دلار بنام ايشان معامله مى‌شود و هزاران هكتار زمين و باغ و چاه و پسته ليق و غيره متعلق به يتيم و بيوه و كارگر با مهر و امضاى ايشان مى‌چرخد و در آمد سالانه آن كه خود متولى محترم آن هم نمى‌تواند باور كند كه چگونه اين همه نعمت سرهم شده است، معلوم نيست از كدام مسير تردد مى‌كند، اگر بوى آن هم به مشام مستضعفين آن ديار مى‌رسيد مشكلشان حل بود، اين كه يك نمونه كوچكى است اينگونه مؤسسات خيريه! ماشاء الله زياد است خداوند سايه سر مخلصان بازارى اهل بيت را كم نكند، بيست در صد سرمايه بازار (كه خمس شريف نام گرفته) به اضافه اين همه نذورات و صدقات و جواهرات ديگر كلى از بركت اسلام ناب و مكتب پرافتخار عصمت و طهارت است، رانت بازگاهاى مخلصانه عزيزان و محبان اهل بيت هم كه ماشاء الله كلى در آمدى آفريند چشم حسود كور، شكر خداوند بايدكرد، اينكه خداوند به بعضى مى‌دهد و بعضى را محروم مى‌كند حكمت خودش است اگر بقيه هم مى‌خواهند از فيوضات اسلام ناب برخوردار شوند مى‌توانند تابع مكتب اهل بيت شوند، همچنانكه آقاى تیجانى توانست از اين مزيت‌ها برخوردار شود، صيغه از سن شيرخوارگى تا پيش از دفن، خمس و بقيه وجوهات شرعيه (منهاى زكات) هم كه تا آخر عمر، دنيا دو روز است ديگر چه مى‌خواهيد، چه لذت ديگرى باقى مانده كه از احاطه اين دو نعمت خارج باشد، كيف دنيا هم در همين دو چيزه است، منصب و حكومت هم كه اگر چالش و زحمت ادامه داشته باشد هرچند گاهى يكبار نوبت مى‌رسد، پس «أيُها النَّاس» هر كس از اندونزى تا آفريقا هر كس باما باشد، در اين نعمت‌ها شريك است فرصت زيادى لازم نيست فقط ايام محرم كمى بيدار خوابى و سرو صدا و زدن به سر و سينه و بعضى وقتها هم به مناسبت‌هاى ديگر، و هرچه از ام القراى اسلام به شما مى‌رسد آن را ترجمه و پخش كنيد، مشكل امكانات نيست خاتمى، و اصلاح طلب كه هيچ سلطه طلب و آزادى طلب اگر جلو بيايد اين كارها را نمى‌تواند بگيرد، اين‌ها جزو برنامه‌هاى اصلى ماست كه آن‌ها هم بعضى شان موافق مثلا خود آقاى پريزيدنت و رئيس محترم مجلس كه نقش دوگانه دارند، هيچگاه جرأت دخالت ندارند، اگر بقيه‌اى كه از اصلى برنامه‌ها خبر ندارند حرفى هم بزنند حرفشان بیهوده است و نتيجه اى نخواهد داشت، آل سعود و وهابيت هم كه نمى‌توانند جلو ما را بگيرند، آن‌ها كه اينقدر مسجد درست مى‌كنند، و قرآن چاپ مى‌كنند، و عليه ما كتاب چاپ مى‌كنند و تبليغات مى‌كنند، مگر ما توانستیم جلو آن‌ها را بگيرم. و اصلا چطور مى‌خواهند ثابت كنند كه ما كارى كرده‌ايم اين هفته‌هاى وحدت كنفرانس‌هاى وحدت، و نقش وحدت آفرينى كه اسلام نماهاى ما در سراسر جهان بازى مى‌كنند مگر كسى مى‌تواند شك كند كه ماكارى مى‌كنيم، شما چه فكر مى‌كنيدكه در ايام حج ما چطور فعاليت مى‌كنيم، ما را مثل اينكه خيلى ساده فكر كرده ايد، با اين همه موانعى كه سعودى‌ها ايجاد مى‌كنند شما مى‌توانيد كه ماه هر سال چقدر كتاب و نوار ويديو تقسيم مى‌كنيم، اين كتاب‌ها را چطور داخل مى‌كنيم؟ مگر شما نمى‌شنويد كه كتاب بردن ممنوع است حتى كتاب‌هاى دعاى ما را در فرودگاه‌هاى مى‌گيرند پس اين همه كتاب را چطور داخل مى‌كنيم؟ اين زحمت مى‌خواهد فداكارى مى‌خواهد، ما را دست كم نگيرد، يك كسانى را به خدمت مى‌گيريم كه شما تعجب مى‌كنيد، بعضى برادران اهل سنت بويژه از قشر روحانيت در اول انقلاب بلند پروازى مى‌كردند عليه ما كتاب مى‌نوشتند حتى مسائل شيعه سنى را مطرح مى‌كردند و شب‌هاتى كه ما مطرح مى‌كرديم جوابى مى‌دادند، اما امروز ده‌ها نفر از اين برادران به حقانيت مكتب اهل بيت پى‌برده‌اند و به خدمت كشور و نظامشان در آمده‌اند، و بحمد الله به نفع ما مى‌نویسند و سخنرانى مى‌كنند، شما به عموم اهل سنت نگاه نكنيد آن‌ها اصلا براى ما مهم نيست مهم اين قشر روحانى است كه از هر كس به اندازه توانش كار مى‌گيريم، همه كسى يك جور نيست و انتظار ما هم از همه مساوى نيست از هر كس به اندازه توانش كار مى‌گيريم، مثلا بعضى از اين آقايان كه پيش ما نكته ضعف اخلاقى دارند از خود شيعيان ما هم بيشتر به ما خدمت مى‌كنند، بيچاره‌ها در موسم حج شب و روز مى‌دوند شكار مى‌كنند، و سخنرانى‌هايشان بقدرى اطمينان بخش است كه خود ما هم شرمنده مى‌شويم، شايد تعجب كنيد كه بعضى از اين‌ها مخفيانه شيعه شده‌اند اما از ترس مردم شان جرأت برملا كردن ندارند، حتى بعضى مدرك كتبى در جيب دارند كه شيعه هستند، حتما اين اخبار شما را خوشحال خواهد كرد بايد هم خوشحال كند، گرچه اين‌ها اكثر بى‌سوادند، اما در جلو مردم روحانى‌اند، بعضى ديگرهم با اينكه ما مى‌شناسيم كه منافقت مى‌كنند پيش ما جورى حرف مى‌زنند و پيش مردمشان خود را خيلى قهرمان جلوه مى‌دهند، اين براى ما مهم نيست مهم اين است كه در جمع مردم و بخصوص در جلو خارجيان به نفع ما سخنرانى كند، پس «أيُّهاالنَّاس»، ما با اطمينان كامل به شما قول مى‌دهيم كه براى اسلام ناب تبليغ كنيم و مكتب اهل بيت را به سراسر جهان برسانيم و هيچكس هم نتواند مانع ما شود، چون روشهايى كه در پيش مى‌گيريم خيلى حساب شده است و اگر احيانا مخالفين وجود داشته باشد كه سنگ اندازى كند طورى آن‌ها را از سرراه بر مى‌داريم كه هيچكس متوجه نشود، مثلا تصفيه حق نواز، يا احسان الهى ظهير، يا مولوى عبدالملك ملازاده در پاكستان، و مولوى نورالدين در قريبى در تاجيكستان، طورى نبوده كه كسى متوجه شود يا تصفيه احمد مفتى زاده ناصر مسحانى و محمد ربيعى، سالتح خيائى، داكتر احمد يا دو دكتر عبدالعزيز كاظمى و دكتر مظفريان و فاورق فرسا و دو حبیب الله حسين بر و عبدالحيى جعفرى و عبدالوهاب خوافى طورى نبوده كه كسى سردر بياورد، البته همه مى‌فهمند ليكن مدرك دست كه نداديم شما مطمئن باشيد كه خط ادامه دارد، و مابه اين سادگى هم از اسلام ناب عقب نيشنى نمى‌كنيم، ظهور امام زمان (عج) هم دور نيست ايشان بزودى خواهند آمد و به حساب نواصب خواهند رسيد، شما به راه خود ادامه دهيد هر چه مى‌توانيد بيشتر تبليغ كنيد بخصوص موسم را غنيمت بشماريد.

﴿أَفَمَن كَانَ مُؤۡمِنٗا كَمَن كَانَ فَاسِقٗاۚ لَّا يَسۡتَوُۥنَ ١٨﴾ [السجدة: 18]. «آيا كسى كه مؤمن است مانند كسى است كه فاسق است. [هرگز] برابر نمى‏شوند». ايمان كجا و فسق كجا، مؤمن كجا و فاسق كجا، ميزان در اينجا ميزان الهى است، سنجش سنجش معنوى است، فرض كنيم شخصى فقير، ناتوان، ناخوان، از خانواده‌اى نا شناخته با لباس كهنه پاره سر وضع بهم ريخته نه منزل دارد نه سرمايه دارد، نه تحصيل دارد، نه مدرك دارد، نه قوم و قبيله دارد، نه كسى او را مى‌شناسد، نه كسى به او احترام مى‌گذارد، در مجلسى وارد شود كسى در جلوش بلند نمى‌شود از كنار عده‌اى بگذرد به او اعتنا نمى‌شود حتى از خودش آزادى ندارد برده و غلام ديگران است، پوست سفيد و جذاب هم ندارد، شكل و قيافه خوبى هم ندارد، رنگش سياه است بينى‌اش كلفت است لبانش پائين افتاده است، اما مؤمن است در دلش توحيد است، يكتا پرست است فقط خدا را مى‌پرستد فقط از او كمك مى‌جويد، جز او پيش كسى پشانی عرضه نمى‌كند، جز او از كسى نمى‌ترسد، جز او براى كسى نذر و قربانى نمى‌كند، جز او پيش كسى پيشان نمى‌سايد جز او از كسى اميد ندارد، نمونه‌اش بلال حبشى، صهيب رومى، سلمان فارسى و ديگران كه با وجود برده بودن و فقدان امكانات مادى و حتى جمال و كمال بشرى به جايى رسيدند كه رسول بزارگوار اسلام صداى كفش بلال را در بهشت مى‌شنود از وى پرسند بلال، تو چه عمل فوق العاده‌اى انجام مى‌دهى؟ عرض كرد من هرگاه وضوء مى‌گيرم دو ركعت سنت وضوء را ترك نمى‌كنم، و عمر فاروق هنگامى كه با سران قريش نشسته بودند و بلال وارد شد حضرت عمر از جا بلند شد فرمود: خوش آمديد اى سرور ما «مرحبا بك يا سيدنا» ابو سفيان سردار بزرگ قريش دمِ در نشسته بود اما بلال حبشى برده بى‌اختيار سردار خطاب مى‌شود و بالا مى‌نشیند، اين ايمان است كه انسان را بالا مى‌برد، از سوى ديگر شخصى از نظر قدرت به اوج رسيده است، از نظر مالى بزرگ‌ترين سرمايه دار جهان بشمار مى‌رود، از نظر اجتماعى حرفش همه جا خريدار دارد، زرق و برق زندگى‌اش همه را حيران كرده است، لباسش، كفشش، ساعتش، ماشينش، ساختمانش، قصرش، باغ‌هايش زبانزد عام و خاص است، از نظر كمالات چندين هنر دارد چندين دكترا دارد، از نظر جمال و زيبايى بسيار خوشقيافه، خوش لباس، خوش پوش، خوش سليقه است، و خلاصه همه خوبی‌ها و كمالات و داراي‌ها و زيباي‌ها را دارد اما در دلش ايمان نيست و قلبش زنگار گرفته است، عظمت و محبت غير خدا در دلش موج مى‌زند، دلش تاريك است سياه است چركين است كثيف است زنگار گرفته است، از نور توحيد خالى است، از نور خدا بيگانه است. دلى كه ذكر خدا در آن نباشد مانند خانه خرابى است، چنين شخصى در نزد خدا بهای اندازه يك موش مرده اى هم ارزش ندارد. روزى پيامبر با صحابه ايستاده بودند كه باكمى فاصله دو مرد از جلوي شان گذشتند، پيامبر از اصحاب پرسيدند كه نظر آن‌ها در باره آن دو مرد چيست؟، اصحاب گفتند: اين شايسته است كه اگر خواستگارى كند پذيرفته شود، اگر شفاعت كند قبول گردد، اگر سخن بگويد، حرفش شنيده شود، آنگاه ساكت شدند، تا اينكه مسلمان فقيرى گذشت، پيامبر فرمودند: در باره اين چه مي‌گوئيد؟ گفتند: اگر خواستگارى كند شايسته نيست پذيرفته شود، اگر شفاعت كند شايسته نيست كه شفاعتش قبول گردد، و اگر سخن بگويد شايستگى ندارد كه سخنش شنيده شود، پيامبر فرمودند: «هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الأَرْضِ مِثْلَ هَذَا» «اگر زمين از امثال او پرشود اين از همه آن‌ها بهتر است». آن‌ها به حكم ظاهر گفتند: اولى كه ظاهرخوبى دارد، وجهه اجتماعى دارد اگر زمين پر از امثال او شود به اندازه مرد دومى كه ظاهر فقير است و از نظر اجتماعى حيثيتى ندارد ارزش ندارند.

 پس ايمان است كه به انسان شخصيت مى‌دهد ميزان سنجش معنوى است كسى كه از معنويت خالى است هيچ ارزشى ندارد قدر اين نعمت زمانى دانسته خواهد شد كه حساب و كتاب شروع شود و اهل ايمان به خاطر ايمانشان وارد بهشت گردند و اهل فسق و عصيان بخاطركفر و فسق و نافرمانى شان راهى دوزخ گردند ﴿أَفَمَن كَانَ مُؤۡمِنٗا كَمَن كَانَ فَاسِقٗاۚ لَّا يَسۡتَوُۥنَ ١٨﴾ [السجدة: 18]. آيا كسى كه ايمان دارد كسى كه مؤمن است كسى كه خدا را مى‌شناسد مانند كسى است دشمن خدا است، از خدا بيگانه است از خدا غافل است هرگز برابر نيست درين جهان مادى، نه برابر نيست كه اصلا مهندس ژاپنى، پرفیسور آمريكايى، كارشناس روسى، تكمسين ايطاليائى رمای‌نويس فرانسوى هنر پيشه آلمانى رقاصه اسرائيلى فلم ساز هندى و حتى مستشرقين و اسلام شناسان غربى جوامع مسلمان را جزو انسان نمى‌شمارند و حاضر نيستند فرصت دهند و فكر كنند كه شايد كار اين‌ها درست باشد، شايد عقيده اين‌ها درست باشد، شايد همينطور كه اين‌ها مدعى هستند بهشت و دوزخى در كار باشد، حساب و كتابى دركار باشد، جهانى ديگرى وجود داشته باشد كه پول رائج آن ايمان و عمل صالح است، و معيار سنجش در آنجا معنويت است، در آن، صورت مشكل چه خواهد شد، اگر چيزى نبود كه هيچ ما دستاورد مادى بيشترى داشته‌ايم ولى آن‌ها ضررى نكرده‌اند، اما اگر حرف و ادعا و عقيده آن‌ها درست باشد چه؟ در آنصورت ما چه كار كنيم، اگر آن‌ها عاقل باشند بايد اين جا خیالى را فرض كنند و اين احتمال را بگذراند، اما ظاهرا كم هستند كسانى كه عاقلانه بينديشند نسبت به گذشته اين روند سرعت بيشترى گرفته و بحمدالله تعداد بيشترى دارند به اسلام روى مى‌آورند ما دعاگو و اميدواريم كه خداوند همه انسان‌ها را هدايت كند كه از خزائن او چيزى كم نمى‌شود البته اين نكته را اضافه كنيم كه اگر كسى از اين صاحبان استعداد ايمان بياورد حتما از بعضى ما مسلمانان تنبل جلو خواهد زد كه الـمُؤمِنُ القَوِىُّ خَيرٌ مِّنَ الـمُؤمِنِ الضَّعِيفِ پس امير المؤمنين در اينجا با تكرار اين آيه به اهميت ايمان و مؤمن اشاره مى‌كند كه مؤمن هرگز قابل مقايسه با كافر نيست مُوحد هرگز قابل مقايسه با مشرك نيست، پس اى پروردگارا من مؤمنم به ذات يگانه تو ايمان دارم لذا از تو اميدوارم كه به من لطف و احسان كنى و در جلو بندگان كافر و فاسقت شرمسار نگردانى، فراموش نشود كه مسئلۀ كفر و ايمان جدا از مسئلۀ شرك و توحيد است. ايمان در برابر كفر است اما توحيد در برابر شرك، وقتى صحبت كفر و ايمان مى‌شود فقط كفر و فسق بمعنى انكار وجود خداوند و يا شريعت پيامبر مراد است، اما شرك در داخل دائره اسلام پديد مى‌آيد يعنى ممكن است كسى كاملا به وجود خداوند معتقد باشد و حتى به نوعى او را بپرستد اما در ضمن كسانى يا چيزهاى ديگرى را نيز با او شريك بداند، اين هم تفصيل دارد مثلا شرك مشركين اما فاصله چندانى با كفر نداشت گرچه آن‌ها خداوند را مى‌شناختند و به ربوبيت او كاملا اعتراف داشتند ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ﴾ [لقمان: 25]. «و اگر از آنان بپرسى چه كسى آسمان‌ها و زمين را آفريده است، قطعا گويند: خداوند». ﴿قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُۚ فَقُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٣١﴾ [يونس: 31]. بگو: چه كسى از آسمان و زمين به شما روزى مى‏دهد يا كيست كه حاكم بر گوش و ديدگان است؟ و كيست كه زنده را از مرده بيرون مى‏آورد و مرده را از زنده بيرون مى‏آورد؟ و كيست كه كار [هستى‏] را تدبير مى‏كند؟ خواهند گفت: خدا. پس بگو: آيا پروا نمى‏كنيد؟». يعنى خداوند را قبول داشتند او را خالق و متصرف مى‌دانستند حتى حافظ و نجات دهنده مى‌دانستند، ﴿وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوۡجٞ كَٱلظُّلَلِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ فَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞۚ وَمَا يَجۡحَدُ بِ‍َٔايَٰتِنَآ إِلَّا كُلُّ خَتَّارٖ كَفُورٖ ٣٢﴾ [لقمان: 32]. «و چون موجى سايه‏بان وار آنان را فرو گيرد خداوند را- در حالى كه عبادت را براى او خالص گردانده‏اند- مى‏خوانند. پس چون آنان را با رساندن به خشكى رهايى بخشد، آن گاه [برخى‏] از آنان ميانه‏رو است. و هيچ كس جز غدّار ناسپاس آيات ما را انكار نمى‏كند». به همين دليل طواف مى‌كردند حج مى‌كردند نماز مى‌خواندند ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمۡ عِندَ ٱلۡبَيۡتِ إِلَّا مُكَآءٗ وَتَصۡدِيَةٗۚ﴾ [الأنفال: 35]. «و نمازشان نزد خانه [كعبه‏] جز بانگ بر آوردن و كف زدن نيست». لبيك مى‌گفتند اما اين عبادت را خالصانه براى خدا انجام نمى‌دادند، مى‌گفتند حتى بتانشان را در داخل خانه كبعه قرار داده بودند سصيدو شصت بت در داخل بيت الله قرار گرفته بود، پس تا اينجا كه مشكلى نداشتند هم خدا را قبول داشتند هم او را مى‌پرستيدند، مشكل اينجا بود كه آن‌ها اين بت‌هايشان را وسيله نزديكى به خدا مى‌دانستند و مدعى بودند این بتان آن‌ها را به خدا نزديك مى‌كنند ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3]. يعنى پرستش ما را اين بت‌ها مقصود بالذات نيست اين‌ها وسيله هستند واسطه هستند كه ما را به خدا نزديك مى‌كنند، ممكن است سؤال پيدا شود كه چرا آن‌ها سنگ‌هاى بى‌جانى را وسيله گرفته بودند؟ سؤال به جايى است آن‌ها در واقع اين سنگ‌ها را وسيله نمى‌دانستند اين سنگ‌ها يا چوب‌ها يا هر جنس ديگرى كه ساخته بودند اين‌ها علامت و نشانه بودند يا درستر بگوئيم: يادگار بودند از بندگان نيك و صالحى كه قبلا در دنيا وجود داشته‌اند خداوند را به يكتايى مى‌پرستيدند، محبت فوق العاده مردم با آنان كم باعث مى‌شود كه به خاطر اينكه اين بزرگان و اوليايى خدا فراموش نشوند بنام آنان مجسمه‌هاى بسازند و نام آن بزرگان و اولياى خدا را بر آن مجسمه‌ها بگذارند، البته اين طرح از شيطان بود و مؤفق از كار در آمد، تاريخ بت پرستى را اگر شما مطالعه كنيد مى‌بيند در اصل بت پرستى مقصود نبوده است خدا پرستى مقصود بوده است، بت (كه بعدها اين كلمه اين همه مورد نفرت قرار گرفت) وسیله نزديكى به خدا پنداشته مى‌شده است، شايد تعجب كنيد يك خاطره براى خودم شخصا پيش آمد، در يكى از كشورها منزل دوستى براى ناهار دعوت بودم قبل از صرف ناهار دوستم پيشنهاد كرد كه اگر راضى باشم همسايه هندويش را هم براى ناهار دعوت كند تا اينكه با هم صحبت داشته باشيم، با كمال ميل پذيرفتم و چند دقيقه بعد مرد پنجاه و چند ساله اى وارد شد من از همان اول از درِ شوخى وارد شدم و گفتم: مثل اينكه به هندو بودنت خيلى هم پايبند نيستى، چون اين گوشت گاو است كه دارى مى‌خورى با زيركى و حاضر جوابى گفت: مثل خيلى مسلمان‌هاى شما، خلاصه پس از صرف ناهار از او خواستم كه مرا به چگونگى عبادت هندوها مطلع كند گفت: من مى‌روم منزل، شما ربع ساعت ديگر بيائيد رفتيم و وارد منزل شديم همسر و دختر بزرگش در حاليكه لباس زرد پوشيده بودند به ما خوش آمد گفتند، آنگاه ما را به يكى از اتاق‌ها راهنمايى كرد كه گويا اتاق مخصوص عبادتشان بود، قبل از همه عكس بزرگى كه شباهت به صاحب خانه داشت توجه مرا به خود جلب كرد، گفتم: اين چگونه عكسى است؟ خنديد و با نگاه پرمعنايى به همسرش گفت: من رفته بودم توى اين خط، دوره هم ديده بودم نزديك بود كه مرتاز (روحانى هندو) شوم اما اين جانم تهديد كرد كه اگر از اين كار دست بر ندارم طلاق خواهد گرفت سعى كردم قانعش كنم قبول نكرد سرانجام عقب نيشنى كردم. سپس در گوشه‌اى از اتاق ميزى بقريب بارتفاع سى سانتيمتر و طول هفتاد سانتى و عرض يك متر گذاشته شده بود روى ميز مقدارى پهن گاو و كمى رنگ بار و سه‌تا بت كوچك گذاشته شده بود، خيلى ببخشيد يكى از اين بت‌ها آلۀ تناسل مرد و ديگرى آلۀ تناسل زن بود كه غالبا از نوعى آهن ساخته شده بود با اينكه خنده ام گرفته بود خودم را كنترول كردم و گفتم: منظور چيست؟ گفت اين‌ها منشأ وجود بشريتند، لذا شايسته پرستش‌اند، وقتى بالاتر به ديوار نگاه كردم ديدم آويزى بسيار منقش زيبا كه خيلى قشنگ لفظ جلاله ((الله)) خوانده مى‌شود آويزان است گفتم: اين چيست؟ گفت: اين همه چيز است، گفتم: پس شما كدام يكى را مى‌پرستيد اينرا يا پاينى‌ها را؟ گفت: اصل همين است و بقيه براى تعظيم و اطاعت از اين است، گفتم: اين مطالب را از كجا مى‌گوئيد؟ گفت: در كتاب ما چنين نوشته است. عرض مى‌كردم كه هيچگاه بت پرستى مقصود نبوده است هميشه وسيله بوده است حتى هندو هم وجود خدا را قبول دارد. بنابراين، ملاحظه فرموديد كه اصلا بت پرستى به گمان آنان در خدمت خدا پرستى است وسيله نزديكى به خدا است، و بسيار عجيب است كه امروز متأسفانه عين استدلال مشركين خداوند آن را در كتاب عزيزش درج همه كرد چه به زبان بعضى مسلمانان افتاده و خيلى صادقانه و مخلصانه عينا همان كلمات و استدلال مشركين را تكرار مى‌كنند كه ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3]. اين‌ها ما را به خدا نزديك مى‌كنند ما رو نداريم آبرو نداريم، اين‌ها بندگان نيك خدايند نزد خداوند براى ما شفاعت مى‌كنند، اين نتيجه دورى از قرآن است. خطرناك‌تر اينكه به تازگى وقتى ديدند كه مردم دارند به قرآن روى مى‌آورند و شروع به خواندن قرآن و ترجمه و تفسير قرآن كرده‌اند بلافاصله دام ديگرى گذاشتند ضمن تشويق كلاس‌هاى قرآن بخشى را به مفاهيم قرآن تخصيص دادند تا اينكه پيشاپيش قبل از اينكه كسى چنين آياتى را به دقت بخواند و عقيده‌اش را از قرآن بياموزد به او وانمود كنند كه ترجمه و تفسير قرآن با هركس نمى‌تواند بفهمد بايد پيش ما ياد بگيرد، لذا مطالبى را انتخاب و تلقين مى‌كنند كه مترجم و بازگو كنندۀ خواسته‌هاى آنان باشد و آيات ديگرى را مثل اين آيه تفسير غلط مى‌كنند و خورد مردم مى‌دهند، و بخش ديگرى از آيات را هم كه گويا در باره اهل بيت و امام زمان نازل شده به آن‌ها معرفى مى‌كنند با اين همه در روز قيامت پيامبر از امت شكايت مى‌كنند ﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا ٣٠﴾ [الفرقان: 30]. «و رسول [خدا] گويد: پروردگارا، حقّا كه قوم من اين قرآن را رها كردند». در حاليكه قرآن وسيله هدايت است ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾ [الإسراء: 9]. «اين قرآن به راهى هدايت مى‏كند كه آن استوارتر است». متأسفانه امروز خواندن قرآن و مسابقات قرآن بيشتر مى‌شود بهمان اندازه دورى از قرآن و نور قرآن بيشتر مى‌شود، چگونه ممكن است كه همه مردم قرآن بخوانند و همه از قرآن دور شوند، اشكال در چيست؟ اشكال در توجيهات غلط است، اشكال در تاويلات فاسد خلاف قرآن است، اشكال در تحريف معنوى قرآن است تحريف قرآن تنها اين نيست كه آيه‌اى به آن اضافه و آيه‌اى از آن كم شود، اينكه قرآن را از مسير اصلى است منحرف كنند نيز تحريف قرآن است، هيچ شك و شبه‌اى وجود ندارد كه قرآن كتاب هدايت است و كسى كه قرآن را به نيت هدايت بخواند حتما هدايت مى‌شود بشرطيكه قرآن بخواند نه آنچه بنده و امثال بنده املاء مى‌كنيم اينكه قرآن نيست شما آزمايش كنيد يك قرآن با ترجمه بدون تفسير را دو سه بار بخوانيد ترجمه اى كه تو پرانتزى هم نداشته باشد ترجمه خیرشاهى، انصارى، مغري با هر ترجمه ديگرى و آنگاه نتيجه را ببنيد اصلا واضح و آشكار است، قرآن آسان است و براى پند گرفتن آمده است، ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ١٧﴾ [القمر: 17]. «و به راستى قرآن را براى پندپذيرى آسان گردانده‏ايم، پس آيا پندپذيرى هست؟». خدايا از تو مى‌خواهيم كه نور قرآن را در دل‌هاى ما داخل بگردانى، و ما را به قرآن هدایت كنى و راه قرآن به مانشان دهى و ما را هرگز از قرآن دور نگردانى آمين. رسول گرامى فرمودند: «مَن فَسَّرَ القُرآنَ بِرَأيِهِ فَليَتَبَوَّأ مَقعَدَهُ مِنَ النَّارِ» كسى كه قرآن را از پيش خود – بدون استناد به تفسير پبامبر و صحابه- بشمول اهل بيت– تفسير كند بايد جايگاهش را در دوزخ آماده ببيند، چون قرآن كلام و معجزه الهى است و بهترين كسانى كه قرآن را فهميده‌اند بعد از رسول گرامى شاگردان حضرت هستند كه فرمايشات ايشان را نقل كرده‌اند، بنابراين تفسير بايد بالمأثور باشد يعنى با فهم و آثار نقل شده از قرون اول تا سوم هر تفسيرى كه مبنى بر فهم و بينش رسول الله و شاگردان رشيد ايشان اعم از صحابه و اهل بيت نباشد تفسير نيست، آنهم با سند درست و ثابت شده نه اينكه فقط با ادعاء چون خيلى از روايات حتى در تفسير قرآن در همان قرون اوليه جعل گرديده و نقل شده است، لذا معيار‌هاى ديگرى نيز براى فهم تفسير قرآن وجود دارد بنابراين علماء متخصص تفسير را بر چهار گونه تقسيم مى‌كنند:

تفسير قرآن بوسيله: 1- قرآن 2- تفسير قرآن بوسيله سنت صحيح 3- تفسير قرآن بوسيله شاگردان رسول الله اعم از صحابه 4- تفسير قرآن بوسيله شاگردان آنان (تابعين).

بنابراین، هر تفسيرى كه با اصول اعتقادى ثابت شده در قرآن كريم مخالف باشد نمى‌تواند تفسير قرار گيرد حتى اگر سند داشته باشد، مثلا اگر روايتى در تفسير فلان آيه آمد كه علم غيب را براى غير الله ثابت كرد پذيرفتنی نيست چون خود قرآن علم غيب را از غير الله حتی از پيامبر نفى مى‌كند پس هيچ حديث و روايتى نمى‌تواند مسير آيات قرآن را تحریف كند و علم غيب را براى بنده‌اى ثابت كند، يا مثلا شخصى بنام مهدى در زمان نزول قرآن وجود نداشته هيچ روايتى نمى‌تواند ثابت كند كه ﴿بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ [هود:86]. منظور مهدى است هر چند كه سندش قوى باشد، يا اينكه خداوند اختيار بهشت و دوزخ و تقسيم آن را در هيچ جاى قرآن به هيچ كسى نسپرده است و چنين احتمالى مخالف قدرت و تصرف خداوند است هيچ روايتى نمى‌تواند كسى را قسيم جنت و نار معرفى كند حتى اگر سند داشته باشد يا مثلا آيه با اصطلاح تبليغ (67 مائده) در باره تبليغ دين است هيچ روايتى نمى‌تواند آن را به تبليغ ولايت على تفسير كند زيرا اين مخالف مقصود قرآن و آيات ديگر قرآن است، يا آيه با اصطلاح تطهير كه عام است و مصداق اولش امهات المؤمنين است هيچ روايتى نمى‌تواند آن را به پنج نفر از اهل بيت خاص بگرداند، قرآن كلام خداست هر كسى نمى‌تواند آن را طبق خواهش و هوس خودش تفسيركند و إلا طبق حديث مذكور جايگاهش را در دوزخ آماده كرده است، به آن است صحبت از آيه ﴿أَفَمَن كَانَ مُؤۡمِنٗا كَمَن كَانَ فَاسِقٗاۚ لَّا يَسۡتَوُۥنَ ١٨﴾ [السجدة: 18]. بود كه حضرت امير المؤمنين در دعايش به آن استدلال كرده است ايشان در ادامه دعا مى‌فرمايد: «إِلَهِي وَسَيِّدِي فَأَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي قدرتها وَبِالْقَضِيَّةِ الَّتِي حَتَمْتَهَا وَحَكَمْتَهَا وَغَلَبْتَ مَنْ عَلَيْهِ أَجْرَيْتَهَا أَنْ تَهَبَ لِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَفِي هَذِهِ السَّاعَةِ كُلَّ جُرْمٍ أَجْرَمْتُهُ وَكُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ‏ وَكُلَّ قَبِيحٍ أَسْرَرْتُهُ وَكُلَّ جَهْلٍ عَمِلْتُهُ كَتَمْتُهُ أَوْ أَعْلَنْتُهُ أَخْفَيْتُهُ أَوْ أَظْهَرْتُهُ‏ وَكُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتَ بِإِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي‏ وَجَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ....» كلمات ايمان پرور امير المؤمنين همچنان ادامه دارد، اعتراف به جرم و گناه، و ارتكاب كارها زشت و قبيح و اعتراف به جهل و نادانى هر چند كه از روى تواضع است، و اين حال هر بنده مؤمن و پرهیزگار خداوند هست و بايد باشد لازم نيست كه كسى مرتكب گناه كبيره اى مى‌شود تا چنين توبه و زارى كند و اقرار و اعتراف نمايد همچنان كه گذشت ترك مستحبات و ارتكاب مكروهات نيز كه هيچ بشرى از آن مستثنى نيست براى چنين بندگان مؤمن و اولياى صادقى گناه محسوب مى‌شود، و اگر هيچ نباشد اظهار چنين كلمات ايمان افروزى ادعاهاى كاذب و غلو و افراطهاى دور از واقعيت پيروان دروغين اهل بيت و محبان كاذب خاندان نبوت را به ياد مى‌دهد و آنان را بيشتر به تأمل و تفكر وامى‌دارد، اگر عقل و خرد داشته باشد و از دانش و علم بويى برده باشد و اگر دلش به حال خودش و آينده‌اش بسوزد اگر ذره‌اى ترس خدا و شرم از مخلوق داشته باشد اگر هواى نفس و فريب شيطان بر او مسلط نباشد بايد با ديدن و شنيدن و درك كردن چنين حقايقى دست از ضد و عناد بردارد و صادقانه توبه كند و همچنانكه در انظار تمامى خلق الله اين ادعا‌هاى كاذب را نشر كرده و براى آن‌ها دليل تراشيده و فلسفه بافته مردانه و شجاعانه با شهامت و دليرى به خطاى خودش اعتراف كند و على الإعلان بنويسد و برملا اعلان كند كه، اى خلق خدا، اى بندگان خدا، اى كسانى تاكنون اشتباه به شما گفته ام اكنون حقيقت برايم آشكار شده از شما پوزش مى‌خواهم، از اين ديدگاه غلط دست برداريد و توبه كنيد، و اين در صورتى كه طرف عالم و مبلغ بوده باشد، و اگر شخصى عادى غير متخصص بازگشت و توبه كرد همين كافى است كه از حق پيروى كند و ديگر به دنبال باطل نرود، ما از خداى بزرگ و منان عاجزانه مسئلت درايم كه همه انسان‌ها را به راه راست هدايت كند كه هدف از نوشتن و گفتن هم همين است، اگر بشنويم كه كسى حق را پذيرفته و باطل را رها كرده جايى بسى سعادت است، چه فرد دانسته به راه باطل ادامه مى‌داده و چه نادانسته در هرحالى رستگارى در همين است كه انسان هر لحظه‌اى كه حق را شناخت از آن پيروى كند و هر لحظه كه باطل را تشخيص داد آن را رها كند، همه انسان‌ها هم هدايت شده از شكم مادر پائين نيامده‌اند، جز پيامبران ‡ بقيه انسان‌ها عموما با عقل و منطق و تلاش خودشان حق را شناخته‌اند، بخصوص در جوامعى كه حق حاكم و غالب نيست مگر هنگام بعثت پيامبر مردم در چه سنى حق را شناختند و از آن پيروى كردند، و امروز در جوامع غربى و غير مسلمان مردم در چه سنى حق را مى‌شناسند و پيروى مى‌كنند و همين ارزش دارد كه انسان با تحقيق خودش حق را شناسد و پيروى كند و باطل را تشخيص دهد و رها كند، هدايت هم مثل هر فن ديگرى نياز به حركت و زحمت و تلاش دارد تنها نظرى كافى نيست، انسان هر چند كه بخواند و بشنود تا وقتى خودش حركت نكند و دنبال حق نرود عزم راسخ براى پيروى از آن نداشته باشد مؤفق نخواهد شد، در باره هدايت علماى مى‌گويند: گاهى انسان يك نور يا جرقه اى در قلبش احساس مى‌كند اگر از آن استقبال كرد و دنبالش رفت كه هدايت می‌شود اگر هر بارى كه نورى در دلش تابيد او همچنان به راه خودش ادامه داد و همه هشدارها و فرياد و درخواست‌ها و ناله‌هاى وجدان را ناشنيده گرفت چنين انسانى هرگز هدايت نخواهد شد، لذا طلب هدايت خيلى مهم است، لذا خداوند متعال به ما مى‌آموزد كه همواره در هر نماز دعاى هدايت كنيم و از خداوند طلب هدايت كنيم ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: 6]. «خدايا ما را به راه راست هدايت كن». قرآن مى‌خوانيم به نيت هدايت بخوانيم زيرا قرآن كتاب هدايت است ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾ [الإسراء: 9]. «اين قرآن به راهى هدايت مى‏كند كه آن استوارتر است». در طلب حق هيچگاه نبايد انسان از ضد و عناد و لج بازى كار بگيرد كه خداى نكرده اين خصلت زشت انسان را به دوزخ خواهد كشاند، و هدايت هيچگاه ربطى به شخصيت و كمالات انسان ندارد ممكن است شيطان وسوسه كند كه اگر عقيده پدرانت را رها كردى و به خلاف جامعه و دوست و همسايه عقيده برگزيدى شخصيت تو خورد خواهد شد، از نظر مردم خواهى افتاد بر عكس بسيارند كسانى كه پس از پذيرفتن حق بيشتر مورد احترام قرار مى‌گيرند البته اين مطلوب نيست انسان در ازاى بهشت بايد براى دشوار‌ترين احتمالات را هم پذيرد عزت و ذلت از طرف خدا است اما خداوند خوار نخواهد كرد، بلال حبشى اگر حق را نمى‌پذيرفت هزار سال ديگر هم اگر غلامى مى‌كرد همان غلام بود اما چه شد، به كجا رسيد، صهيب و سلمان و أبوذر و مقداد و غيره از كجا به كجا رسيدند، پس نداى وجدان را خفه كردن در واقع به قسمت لگد زدن است به سوى دوزخ شتافتن است، حق نور است كه اگر در دل تابيد انقلاب خواهد و او را دگرگون خواهد كرد. پس از خدا بخواهيم كه خدا هدايت فرمايد كه بزرگ‌ترين سرمايه است، خوشا به سعادت كسانى كه حق را شناختند و با نيك و دندان محكم گرفتند چنين انسان‌هايى كم نيستند، شخصيتى مثل روجيه ژارودى كه داشت به بالاترين پست سياسى مى‌رسيد چگونه حق را بر پست ترجيح داد، نمونه‌هاى ضعيفى هم داريم كه نتوانستند مقاومت كنند و دوزخ را بر ننگ و عار ترحيج دادند، هرقل امپراطور روم حق را شناخت اما نتوانست تصميم بگيرد چه سود؟ ابوطالب همچنين داشت مى‌پذيرفت اگر طعنه ابوجهل و ديگر سران قريش نبود پذيرفته بود آن‌ها طعنه دادند لذا متصرف شد، پس سخن از اين بود كه وقتى از كلمات خود امير المؤمنين مكررا ثابت مى‌شود كه عصمتى در كار نيست على خودش را معصوم نمى‌دانسته و برعكس گنهگار و خطاكار مى‌شمرده، ما چگونه و برچه اساسى به دروغ اصرار داريم كه معصوم بوده مگر غير از اين است كه سوژه ما بدون عصمت ناقص است، لذا اصرار داريم ثابت كنيم كه ايشان معصوم بوده. دوست شوخ طبيعى داشتم مى‌گفت: روزى پسربچه‌اى دوان دوان پيش مادرش آمد و گفت: مادر كمكم كن مادر سراسيمه پرسيد چيه مادر جان، چه شده؟ گفت: با دوست شرط گذاشته‌ام كه گوسفند از گاو بزرگ‌تر است حالا ظاهرا او درست است چكار كنم؟ گفت مادر جانت است هر چه گفت قبول نكن، حالا عصمت امامان (و خيلى مسائل ديگر) هم چنين حالتى دارد هر چه اميرالمؤمنين با حنجره خود آقايان داد و فرياد مى‌كشد كه گنهگارم خطا كارم اشتباه كردم خدايا گناهانم را بيامرز مرا ببخش با اين همه شنیدن و فريادى كه صدها و هزارها حنجره صاف با بلند گوه‌هاى غول پيكر در شب‌هاى جمعه مى‌كشند و صداى على را منتقل مى‌كنند و به گوش همگان مى‌رسانند هيچ گوش شنوايى نيست كه بلند شود و بگويد: چشم اميرالمؤمنين شنيدم فرياد تو را شنيدم تو دارى مى‌گويى پروردگارا گناهاى مرا ببخش «كُلَّ جُرْمٍ أَجْرَمْتُهُ وَكُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ‏ وَكُلَّ قَبِيحٍ أَسْرَرْتُهُ..» ما فرياد تو را شنيديم و قبول كرديم و باور كرديم كه تو معصوم نيستى توهم بنده‌اى از بندگان خدايى گرچه معتقديم كه گناه كبيره نكرده اى اما معصوم هم نيستى، متأسفانه چنين شخصى پيدا نمى‌شود كه بلند شود و بلند گو را بگيرد و با همان صداى بلند فريادكشد كه، چشم امير المؤمنين لبيك، ما شيعيان تو اينجائيم چشم حرفت را روى دو ديده قبول داريم ديگر چه مى‌فرمايى، مگر نه اين است كه اين مجالس دعاى كميل از سوى دوستداران و محبان اهل بيت برگذار مى‌شود مگر، دوستدار و محب اهل بيت كيست؟ انصافا با اين همه ادعاهاى بلند بالا نبايد حرف اهل بيت را گوش كنيم وقتى خود حضرت در همين دعايى كه ما گوش دنيا با آن كركرده‌ايم ده‌ها و صدها بار از خود عصمت را نفى مى‌كند هيچگونه دليل و برهان عقلى شرعى اخلاقى باقى مى‌ماند كه ما براى آنان ادعاى عصمت كنيم در صورت اصرار ما بر موضع باطل و بدون دليل و ضد عقيده اهل بيت آيا دروغ بودن و كاذب بودن ادعا ما برملا نمى‌شود؟ و آيا بعد از اين دعواى محبت اهل بيت و پيروى از مكتب اهل بيت دروغ و مسخره نیست؟ و بخاطر توجیه آن آيات قرآن را هم تحريف كرد و حديث و روايت هم جعل كرد و آخر چرا؟ آيا دخول بهشت به همين دروغ‌ها وابسته است اگر ما بيائيم به مردم بگوئيم و با ساير مسلمانان همسو و همگام شويم در بهشت به روى ما بسته مى‌شود، یا اينكه عمل كردن به قاعده «خالفوا العامة فإن فيه الرشاد» كما فى السابق واجب است، آيا تصور مى‌شود كه بعضى از اين عوام كالأنعام (طورى آقايان دوست دارند قشر غير روحانى را بنامند) روزى هوس ديگرى به سرش بزند و از طريق تحقيق و مطالعه فكرش عوض شود در آنصورت به ما چه خواهد گفت؟ آيا باز هم لقب حاجى آقا نثار ما خواهد كرد، و باور خواهد كرد كه ما سيد و بزرگواريم و دروغ پردازى و كلك بازى را حرام مى‌دانيم، قضاوت با خود شما است.

«وَكُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتَ بِإِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي‏ وَجَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ....» در اينجا يكى ديگر از ويژگي‌هاى ايمان و توحيد خالص متبلور گرديده است و اميرالمؤمنين كه يكى از بارزترين نمونه‌هاى مؤمنان و موحدان خالص الهى است با بيان اين مطلب آشكار مى‌كند كه ايمان تنها شعار نيست ايمان فقط ادعا نيست، توحيد آرم برگردان نيست كه به هر چيز چسپانده شد مؤمن و موحد ساخته مى‌شود ايمان و توحيد عبارت از نورى است كه در دل مى‌تابد، يقين است در اعمال دل مستقر مى‌شود، باور و اذعانى است در دل انسان جاى مى‌گيرد تنها يك بخش آن اقرار به زبان است بخش مهم ديگر كه يكى تصديق و باور قلبى و ديگرى عمل به جوارح است، بايد در دل بنشيند، ايمان زبانى كه منافقين هم داشتند حتى عمل هم مى‌كردند اما خداوند در باره آنان فرمود: ﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ [النساء: 145]. «بى‌گمان منافقان در طبقه پايينتر آتش [جهنّم‏] جاى دارند». از كافران هم بدتر و خطرناك‌ترند، لذا بخش‌هاى بزرگى از قرآن كريم به افشاگرى آنان پرداخته است از اوايل سوره بقره تقريبا تمامش، سوره توبه، سوره منافقون وآيات مختلف ديگر پس ايمان تنها اقرار زبانى نيست و حتى عمل نيست مجموعه اقرار و عمل با تصديق قلبى است، اصل اين است بنابراين تصديق قلبى علامات و نشانه‌هايى دارد اگر انسان واقعا از ته دل مؤمن باشد طبعاً زندگى او دگرگونى مى‌شود رفتار و گفتار و كردار همه تابع اندرون انسان است، وقتى انسان از درون تابع قدرت قاهر الهى است چگونه ممكن است هميشه خلاف خواسته‌هاى او عمل كند وقتى انسان قلبا خداوند را قبول دارد چگونه ممكن است تمام زندگى‌اش عكس دستورات خداوند باشد، وقتى كسى مى‌گويد: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» يعنى اعتراف مى‌كند كه جز خداوند يگانه هيچ معبود ديگرى شايسته پرستش نيست و محمد فرستاده اوست يعنى چه؟ يعنى اينكه تمام زندگى‌اش را طبق خواست خداوند و طبق راهنمايى پيامبرش محمد مى‌گذراند، گويا با قلب و زبان خودش چگونگى عملكردش را مشخص مى‌كند گويا دارد اقرار مى‌كند كه خدايا غير از تو من ديگر معبود و مشكل گشا و حاجت روا و فرزند دهنده و باران دهند و روزى دهنده اى نمى‌شناسم لذا غير از تو براى هيچ كس ديگرى سجده نمى‌كنم قربانى نمى‌كنم نذر نمى‌كنم فقط تو را مى‌پرستم واز تو يارى مى‌جويم ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ [الفاتحة: 5]. و هر كارى مى‌خواهم بكنم فقط طبق فرموده رسول تو انجام مى‌دهم چون او را رسول و پيامبر پذيرفته‌ام كه تنها او راه تو را مى‌داند دين تو را معرفى مى‌كند من و همه انسان‌هاى ديگر بايد از او دستور بگيريم راهنمايى بگيريم، بنابراين الگو و سرمشق زندگى براى من فقط اوست، و يقنا اين مبدأ را پذيرفتيم يعنى اينكه خداوند را در هر حال حاضر و ناظر مى‌دانيم خداوند را سميع و بصير مى‌دانيم خداوند را عليم و قدير مى‌دانيم بخصوص اين چهار صفت از صفات بارى تعالى بسيار عجيب است كه انسان اگر آن‌ها را استحضار داشته باشد يعنى عملا خودش را به كنترول خداوند سپرده است، از ته دل باور و يقين دارد كه خداوند هر حركت او را مى‌بيند هر حرف او را مى‌شنود، هر نيت او را مى‌داند، همواره بر او قادر و مسلط است، اينجاست كه انسان احساس مى‌كند زير كنترول است زير ذره بين است زير نظر است، هر حركت و رفتار و گفتارش بررسى مى‌شود هر عملكردش بايگانى مى‌شود و از هر عمل و گفتار و كردار و رفتارش باید جوابگو باشد. امير المؤمنين در اينجا ضمن اينكه به آخرت و حساب و كتاب و بهشت و دوزخ تلويحا اشاره مى‌كند و از سه‌تا قدرت و نيرو نام مى‌برد كه اعمال ما را كنترول مى‌كنند، يكى اصل است يعنى خود خداوند بطور مستقيم، سپس فرشتگانى كه برما گماشته، و سوم اعضاء و جوارح ما كه عليه ما گواهى خواهند داد.

اميرالمؤمنين اول به فرشتگان اشاره مى‌كند، فرشتگان مكلف و مؤظفى كه خداوند آن‌ها را برما گماشته است علاوه از بقيه با هر انسانى دو فرشته همراه است كه در قرآن كريم نيز از آن‌ها به كراما كاتبين تعبير شده است يعنى نويسندگان مكرم و محترم، اين‌ها كارشان فقط نوشتن اعمال انسان‌ها است كارى به بقيه‌اش ندارند فقط يكسر مى‌نويسند و چيزى از آن‌ها پنهان نمى‌ماند، اما امير المؤمنين در اينجا به خداوند عرض مى‌كند كه، پروردگارا تو علاوه از اينكه رقيب و شاهد و گواه هستى آنچه از آن‌ها پنهان بماند نيز قيد مى‌كنى، پس چون فرشته‌ها و جوارح مخلوق هستند و مخلوق عاجز و ناتوان است پس خداوند خودش نيز مستقيما مراقب است، بنابراين ايمان است كه انسان را وادار مى‌كند، بينديشد و فكر كند همواره تصور و باور داشته باشد كه زير نظر است داردكنترول مى‌شود علاوه از اينكه سميع و بصير و عليم و قدير خداوند شنوا و بينا و دانا و توانا او را كنترول مى‌كند و علاوه از اينكه فرشتگان مكلف و نگهبانان ويژه او كه دو‌تا هستند و شب و روز قلم بدست گرفته‌اند و مى‌نويسند، علاوه از اين‌ها مراقبان و نگهبانان ديگرى نيز هستند كه در عين زمان همه چيز را بر ملا مى‌كنند، و آن اعضاى بدن انسان است. الآن ظاهر و خاموشند، اما در حساب و هر كدام آنان به سخن در مى‌آيند ﴿ٱلۡيَوۡمَ نَخۡتِمُ عَلَىٰٓ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَتُكَلِّمُنَآ أَيۡدِيهِمۡ وَتَشۡهَدُ أَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٦٥﴾ [يس: 65]. «(خداوند روز محشر سخن مى‌گويد كه) در آنروز بر دهانهاي شان مهر مى‌گذاريم و دستانشان با ماسخن مى‌گويند و پاهايشان گواهى مى‌دهند به هر آنچه كه عمل كرده باشد». طبعا انسان گنه كار بيچاره به خشم مى‌آيد و اعضاى خودش را سرزنش مى‌كند ﴿لِمَ شَهِدتُّمۡ عَلَيۡنَاۖ﴾ [فصلت: 21]. آخر شما چرا؟ جواب آن‌ها اين است كه ﴿قَالُوٓاْ أَنطَقَنَا ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنطَقَ كُلَّ شَيۡءٖۚ﴾ [فصلت: 21]. «ذاتى كه همه چيز را به سخن درآورده ما را نيز به سخن واداشته است». پس ايمان يك موحد كامل كه توحيد در قلبش جاى گرفته و راسخ شده است، همواره او را به تفكر وا مى‌دارد و آرام نمى‌گذاردكه چنين مؤمن جدا از ايمان يك عالم نماى دنيا پرست است، جدا يك فيلسوف و عارف بيگانه از قرآن است، جدا از يك مقلد جاهل است اين مؤمن كه يك نمونه است، على مرتضى است خدا را همواره با همه اسماء و صفات مقدرش برخود رقيب ومسلط مى‌بيند، فرشتگان مكرمش را بر دوش خودش احساس مى‌كند، حتى از دست و يا و اعضاى خودش هم حراس دارد سرتاپا ايمان و باور و يقين و اذعان است سرتاپا محبت است سرتاپا ترس و هراس است، چنين مؤمن نمى‌تواند دروغ و كلك ببافد، چنين مؤمنى خرافات ضد دين و قرآن بافته ديگران و هوى و هوس خود و امثال و خودش را به خلق الله دين معرفى نمى‌كند، در باره پيامبران الهى اولياء خدا و بندگان پاك و صادق خداوند غلو و افراط نمى‌كند و آن‌ها را درجه خدايى نمى‌دهند، چنين مؤمنى حق را از همه بهتر و بيشتر مى‌پسندد و همواره در تلاش حق است و هر كجا حق را ببيند و هر لحظه‌اى كه حق را تشخيص دهد گويا در اوج تشنگى آب سرد یافته است زيرا «الحق أحق أن يُتبع» حق شايسته‌تر است كه پيروى گردد «والحكمة ضالة المؤمن أخذها حيثما وجدها» حق گشمده مؤمن است هركجا كه آن را بيابد در آغوش مى‌گيرد، مؤمن لج بازى نمى‌كند ضد و عناد نمى‌ورزد، از پذيرش حق ابا ندارد، پس ايمانى ارزش دارد كه همرنگ ايمان پيامبر و صحابه و اهل بيت باشد، مانند ايمان آنان باشد كه اصل معتبر و معيار سنجش همان است ﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ﴾ [البقرة: 137]. «اگر مثل ايمان شما آوردند رستگارند»، تشابه كامل وجود داشته باشد از نظر قوت و ضعف نمى‌توان مثل آن ايمان آورد اما از نظر شك و صورت و ماهيت و مواد تركيبى باشد عينا همان باشد وإلا رستگارى حاصل نخواهد شد.

لذا در تمام مكتب پيامبر اگر شما جستجو كنيد از نظر شابهت و تمايل ذره‌اى فرق نخواهيد يافت يعنى نا ممكن است كه شما در ميان شاگردان مكتب رسالت كسى را پيدا كنيد كه ذره‌اى از سنت معلم بزرگ و اسوة كامل و الگوى كل انحراف داشته باشد، از هر مواد و تركيبات و جزوئياتى كه ايمان الگو تركيب شده ايمان شاگردان و پيروان نيز از همان ماده تركيب شده تفاوت فقط در ضعف و قوت است، ايمان اولين مؤمن روز اول بعثت با آخرين مؤمن روزى وفات رسول از نظر تركيب يكى است در ميان تمام آن شاگردان پاك طينت مكتب رسالت يك نفر نمى‌توانيد پيدا كنيد كه با قبر و بارگاه سروكار داشته باشد، با گنبد و ضريح سروكار داشته باشد، با زنجير و قمه آشنا باشد، با توسل به قبر مرده آشنا باشد حتى در ميان تمام تابعين يعنى نسل دوم اسلام حتى نسل سوم اسلام شما نمى‌توانيد چيزى مخالف قرآن پيدا كنيد، شما زندگى تمام ائمه اهل بيت را كنكاش كنيد نمى‌توانيد چيزى بنام خمس پيدا كنيد محال است چيزى بنام متعه و صيغه و نكاح موقت پيدا كنيد، محال است چيزى بنام تقيه و نفاق پيدا كنيد، محال است كه مهر و زنجير و سينه زنى نشانى بيابيد يا از نمازهاى سه وقتى سراغى بيابيد يا از نشُستن پا و با پاى گنده و كثيف داخل مسجد رفتن نشانى پيدا كنيد، يا از دعاهاى رنگارنگ نديه و جوشن كبير و ناله و دوله سراغى بيابيد، چون آن‌ها اسلام را از تئوريسين‌هاى مابعد اسلام نمى‌گرفتند، الگوى آنان رسول الله بود، و در سنت پيامبر هيچ خرافه‌اى بنام خلافت بلا فصل و عصمت و تقيه و خمس و تربت حسينى و زنجير و قمه و توسل و قبر و گنبد بارگاه و غيره وجود نداشت، و دانش آموز تازمانى‌كه به سرمشق معلم نگاه كند خطش به خط معلم نزديك مى‌شود، مشكل براى آن دانش آموزى است كه بجاى نگاه كردن به خط معلم در اول صفحه هر چه پيايين تر بيايد از همين پائين نگاه كند و بنويسد يعنى از روى خط خودش سرمشق بگيرد كه در اينصورت هر بيشتر فاصله بگيرد خطش بدتر مى‌شود و نه بهتر، مشكل بعضى مسلمانان همين است گرچه اسم معلم بد مى‌شود وقتى در منزل از او مى‌پرسند مشق نوشتى؟ مى‌گويد: بله چه كسى به تو سرمشق داد، آقا معلم درست است آقا معلم سرمشق داده، سؤالى اين است كه آيا تو به سرمشق آقا معلم نگاه هم كردى يا نه؟، وقتى تو خودت خود را به جاى آقا معلم نشاندى و خط گنده خود را ديدى و از روى آن تقليد كردى و نوشتى تقصر آقا معلم چيست اما حرف و ادعاى او همين است كه آقا معلم گفت: چينن كن آقا معلم گتفن چنان كن، حالا وضع بسيارى از مسلمانان هم به همين منوال است، عين همين شاگرد تنبل و احمق كه هر خرابكارى‌اش را به نام آقا معلم نام مى‌كند، سرمشق و الگو براى يكبار نگاه كرده نيست براى اين است كه انسان هميشه آن را مد نظر داشته باشد و از آن نمونه بردارى كند حتى امروز روانشاسان وقتى مى‌خواهند استعداد كسى را رشد دهند مى‌گويند شما براى خودت يك الگو انتخاب كن و ببين كه آن الگو چگونه عمل كرده تو هم مثل او عمل كن به همان نتيجه اى خواهى رسيد كه او رسيده است، هر چه نمونه بردارى تو از او دقيق تر باشد نتيجه هم دلخواه تر خواهد بود، پس ما اگر بخواهيم به همان نتيجه اى برسيم كه براى يك مسلمان كامل در نظر گرفته شده باید عينا همان دستورالعملى را بكار بنديم كه الگو براى ما ترسيم كرده اگر همين دستور العمل را اجرا كنيم هيچ شك و شبهه اى نيست كه به همان نتيجه خواهيم رسيد الگوى ما كه رسول الله است ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الأحزاب: 21]. «براستی برای شما در رسول خدا سرمشقى نيكوست». دستور العملش ثابت و مشخص است البته حذف و گزاف زياد شده است خيلى از دشمنان اسلام و قرآن و رسول الله كه در فكر تصيفه اسلام بودند و نتوانستند موفق شوند و اسلام را از بنُ ريشه بركنند آمدند دستور العمل اى تقلبى‌اى وارد اسلام كردند مثل اينكه امروز همه چيز قلابى يافت مى‌شود حتى اسكناس قلابى، گذرنامه قلابى، سكه قلابى، ساعت رادوى قلابى، و خلاصه همه چيز قلابى شده است در آن زمان هم آمدند خيلى از مفاهيم اسلام را قلابى ساختند و وارد كردند تاريخ آن دوران را اگر مطالعه كنيد جعل كارى و دروغ پردازى به حد رشد كرده بود حق و باطل شناخته نمى‌شد و حتى تاريخ قلابى، بنابراين تنها چيزى كه به لطف وكرم پروردگار نتوانستند به آن دستبرد بزنند قرآن كريم است البته لفظ آن، معنا و تفسيرش كه فراوان تحريف شده است علت سالم ماندن قرآن كريم هم ضمانت حضرت پروردگار است ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9]. «بى‌گمان ما قرآن را فرو فرستاده‏ايم و به راستى ما نگهبان آن هستيم». و إلا تلاش و كوشش فراوان انجام گرفته است. بنابراين يگانه مصدرى كه مى‌توان با مراجعه و بازخوانى آن اسلام درست را از خرافات و دروغ‌پردازي‌ها و جعل كارى‌ها تشخيص داد قرآن كريم است، بدون مراجعه به بسيارى از تفاسير مملو از دروغ و تحريف.

رسول بزرگوار اسلام كه از پیش خود سخن نمى‌گويد ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4]. «و از روى خواهش [نفسانى‏] سخن نمى‏گويد. آن (قرآن) جز وحى نيست كه [بر پيامبر] فرستاده مى‏شود». گويا بوسيله وحى مطلع شده بودند كه اسلام دچار تحريف و دستبرد خواهد شد لذا نصوص فراوانى از ايشان ثابت شده كه از گول خوردن و بدام اسلام قلابى افتادن برحذر مى‌دارد و هشدار اول در باره خود قرآن است كه قبلا هم توضيح دادم فقط اشاره مى‌كنم «من فَسَّر القرآن برأيه فليتوأ مقعده من النار» هشدار ديگر در باره خود ايشان است كه ممكن بود بعضى غلو و افراط كنند لذا اولا قرآن شخصيت ايشان را درست معرفى كرد و جايگاه ايشان را مشخص فرمود، ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ﴾ [الكهف: 110]. «بگو: من فقط بشرى مانند شما هستم كه به من وحى مى‏شود كه معبودتان، معبودى يكتاست». ﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ٣٠﴾ [الزمر: 30]. «[اى پيامبر] بى‌گمان تو خواهى مرد و به يقين آنان نيز خواهند مرد». ﴿وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ﴾ [الأعراف: 188]. «و اگر غيب مى‏دانستم، خير بسيار [براى خود] فراهم مى‏آوردم و هيچ ناخوشى‏اى به من نمى‏رسيد». آنگاه براى جلو گيرى از غلو و افراط بعد از وفات فرمودند: «اللهُمَّ لا تَجعَل قَبرِي وَثَناً يُعبَد» «اللهُمُّ لا تَجعَل قَبرِي عِيدا» «لَعَنَ اللهُ اليَهُودَ والنَّصارى جَعَلُوا قُبُورَ أنبِياءِهِم مساجِدا» آنگاه نصوصى فرمودند كه مى‌گويد: بر آنچه بشما رساندم چيزى اضانه نكنيد كتاب الله و سنت ثابت من براى شما كافى است «فَإِنَّ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَخَيْرَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ، وَشَرَّ الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلَّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ» «مَنْ أَحْدَثَ فِى أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ» نصوص ديگرى كه همه اين‌ها گويا ديوار‌هاى امنيتى و كمربندهاى حفاظتى به دور اسلام است اما آنچه نبايد اتفاق مى‌افتاد و دشمنان توانستند طورى فنى و گرگانه عمل كنند كه بسيارى از مفاهيم اسلام دو رنگه و گاهى چند رنگه شد ولى جاى خوشبختى است كه با همه تلاش و كوشش انجام شده الحمدلله در صد بسيار كمى شكار شدند، نسبت به كل جامعه اسلامى اگر نگاه كنيد، پنچ شش در صد زياد نیست اين پنج شش در صدهم بيشتر جنبه تقليدى دارد يعنى هشتاد نود در صد اين پنج شش در صد هم نمى‌دانند جريان چيست و خیلى مشتاقانه به دنبال حقيقت‌اند، و بسيار كسانى كه باكمى تلاش و حركت حق را به آغوش كشيده‌اند و اين از ويژگي‌هاى حق است كه اگر كسى به آن روى آورد بزودى به آن خواهد رسد، فقط طلب مى‌خواهد كافى است كه كسى نيت و عزم راسخ داشته باشد كه به حق برسد و از خدا بخواهد كه حق را هر كجايى كه باشد به او نشان دهد، همين كه در هر نماز مى‌خوانيم ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: 6]. «خدايا ما را به راه راست هدايت كن». اگر (كسى صادقانه اين سوره را بخواند و اين آيه را تكرار كند انشاء الله در هدايت برويش باز خواهد شد، و از علامات هدايت اين است كه چنان اطمينان و آرامش به انسان دست مى‌دهد كه گويا تمام جهان را به او داده‌اند، گويا هيچ غم و گرفتارى و اندوهى ندارد گويا پشتش به كوهى وصل است، گويا تمام قدرت خدا در خدمت اوست، گويا نورى در دلش احساس مى‌كند بوسيله آن تمام جهان را روشن مى‌بيند، پس مخلصانه و عاجزانه دعا كنيم كه خدا نور هدايت را در قلب تاريك ما جاى بده، اندرون تشنه ما را با آب حيات و سعادت هدايت سيراب بگردان، خدايا هيچ بنده خود را از نور هدايت محروم مگردان، خدايا همه امت اسلامى را در پرتو نور قرآن و سنت مطهر بزرگوار متحد و متفق بگردان. آمين.

«وَأَنْ تُوَفِّرَ حَظِّي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ (تُنْزِلُهُ) أَوْ إِحْسَانٍ فَضَّلْتَهُ (تُفَضِّلُهُ) أَوْ بِرٍّ نَشَرْتَهُ (تَنْشُرُهُ) أَوْ رِزْقٍ بَسَطْتَهُ (تَبْسُطُهُ) أَوْ ذَنْبٍ تَغْفِرُهُ أَوْ خَطَإٍ تَسْتُرُهُ» اين دعايى عجيبى است، منظورم همين جملات بالا است شبيه دعا رسول بزرگوار اسلام است كه فرمودند: اگر كسى اين چنين دعا كند «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا سَأَلَكَ مِنْهُ عَبدُکَ وَنَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذَ بِكَ مِنْهُ عَبدُکَ وَنَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ » خدا هر خيرى كه نازل كند او را در آن شريك مى‌گرداند و هر شرى كه دفع كند او را در آن سهيم مى‌گرداند، اين دعاى اميرالمؤمنين شباهت بسيارى به اين دعا دارد از خداوند مى‌خواهد هر خير و نيكى و احسان رزق و مغفرت و آمرزشى كه تقسيم مى‌كند او را نيز در آن سهيم گرداند او را برايش جدا كند، به به چه ايمانى چه كمال يقين و باورى، چه ارتباط و تعلقى چه اميد و وابستگى، چه شیفتگى و ولوله اى، چه علاقه و ذوقى، اين ايمان است اين تصوف است اين عرفان است كه جز مناجات با پروردگارش چيزى نمى‌شناسد، جز در او در ديگرى نمی‌‌شناسد، جز بارگاه او بارگاه ديگرى نمى‌شناسد، جز حرم او ديگرى حرمى نمى‌شناسد، جز سجده بر در او ديگر سجده اى نمى‌شناسد، جز او همدمى ندارد، جز او كسى را نمى‌شناسد كه با او راز و نياز كند، جز او خزانه اى را نمى‌شناسد كه از او بخواهد هرچه مى‌خواهد از او مى‌خواهد، هر طلب و تمنا و آرزويى دارد به بارگاه او مى‌ريزد، هر چه وابستگى دارد با او دارد، هر نيازى دارد از او مى‌خواهد جز بارگاه او بارگاهى نمى‌شناسد، جز آستان او آستانى بلد نيست، جز كعبه او كعبه اى نمى‌شناسد، جز حرم او (و طبعا حرم رسولش كه تابع آنست) حرمى را قابل زيارت نمى‌داند، جز او پناهگاهى نمى‌شناسد، سجده بردر غير او را شرك مى‌داند، آباد كردن حرم ديگرى جز حرم او را حرام مى‌داند، جز خانه او هر گنبد و بارگاه ديگرى را رقابت با او مى‌داند، جز ذاتى يگانه او هر مناجات و راز و نيازى را با هركس ديگرى شرك مى‌داند، پیشانى نياز را جز به بارگاه او سائيدن شرك مى‌داند، جز حرم و خانه او به هر قبر و گنبد و چاه و درگاه ديگرى به غرض عبادت سفركردن را منافى ايمان مى‌داند، چون از رسول الله پيروى مى‌كند درتمام زندگى‌اش يك كار خلاف سنت ديده نمى‌شود، بيائيم فرض كنيم كه امروز على زنده مى‌بود به نظر شما چه مى‌كرد اولين كارى كه انجام مى‌داد چه بود؟ شما را به خدا سوگند خوب تصور كنيد كسى كه رسول الله در حيات مباركشان او را خير ستادند و گفتند: (اى على هر جا قبر بلندى ديدى خراب كن) امروز اگر زنده مى‌بود و اين همه قبر و بارگاه و درگاه و آستاانه و چاه درخت امام و امامزاده را به اين وضعيت مى‌ديد چه مى‌كرد؟ اين سوال پاسخ مى‌طلبد كسان كه قبرها را غبار روبى مى‌كنند كسانى كه گرد و خاك و كثافت كبوترها را پلاستيك مى‌كنند به مردم هديه مى‌دهند، كسانى كه كنار هر قبرى قلّك چهل پنجاه مترى ساخته‌اند و جيب مردم را خالى مى‌كنند كه مردم را تشويق مى‌كنند كه صدها كيلومتر را پياده پيمايند و خود را به قبر فلان برسانند كه از چند مترى سجده كنان و سينه خيز خود را به قبر مى‌رسانند، كسانى كه قفل و زنجير و پارچه مى‌بندند، كسانى كه براى غير خدا نذر و قربانى مى‌كنند شما را به خداى على سوگند شما را به خداى امام رضا سوگند شما را به خداى معصومه و شاه عبدالعظيم سوگند به خود آئيد و بينديشيد و جواب دهيد، شما را به خداى امام حسين سوگند اگر امام حسين و امام على و امام هشتم زنده شوند چه خواهند كرد آيا با شما همگام مى‌شدند و نذرانه جمع مى‌كردند و قبرهاى ديگرى را آباد مى‌كزدند؟، آيا به شما مى‌آموزند كه در جلو قبرها بيشتر سجده كنيدُ سينه خيز برويد و پشانى تان را محكم‌تر بر قبر بسائيد؟ آيا در غبار روبى تشكر مى‌كنند و با آقايان مقامات بالا پارچه به دست مى‌گيرند و روى قبر را صاف مى‌كنند؟ آيا درِ قلّك‌ها را باز مى‌كنند تا نذرانه‌ها را بشمارند؟ آيا تشويق مى‌كنند كه نذرانه و قربانى كم آورديد بيشتر بياوريد؟ آيا با شما همراه مى‌شدند و تا قبر فلان امام و امامزاده و رهبر پياده مى‌روند؟، آيا با شما همگام مى‌شدند، و كسانى را كه در اين قبر پرستى و بت سازى و علم تراشى شركت ندارند از اسلام خارج مى‌كنند؟ آيا در محرم با شما همگام مى‌شدند و دسته‌هاى عزا دارى را رهبرى مى‌كنند؟ آيا از شما تشكر مى‌كنند كه دست شما را بلند مى‌كنند و به همه جهان معرفى كنند كه آخرين اين‌ها بودند كه اسلام ناب را رساندند و از آن دفاع كردند؟ آيا با شما همراه مى‌شوند و طريقه گرفتن خمس را به مردم توضيح مى‌دهند؟ آيا رساله مى‌نويسند و هر كسى خمس نداد او را ولد الزنا معرفى مى‌كنند؟ آيا به دفاتر كوثر سرمى‌زنند و نسبت به خواهران و برادارنى كه به عمل شريف صيغه و متعه اشتغال دارند را برمى‌دارند و به آن‌ها جائزه مى‌دهند و به بزرگوارانیكه به صيغه كردن لامحدود حتى اگر همزمان هزار‌تا زن هم باشد فتوا مى‌دهند و صيغه با دختركان شيرخوار را هم جايز مى‌دانند مدرك اجتهاد افتخارى مى‌دهند،آيا به كسانى‌كه 90 در صد دين را در تقيه مى‌دانند و كسانى را كه تقيه نكنند از دين خارج مى‌دانند و در زير پرده تقيه و كل امت اسلامى را به تمسخر مى‌گيرند و دم از وحدت و اتحاد مى‌زنند اما در كتاب ايشان آن‌ها را كافر مى‌خوانند جائزه مى‌دهند، آيا به كسانى كه بهترين و پاك‌ترين اولياى خدا و ياران و خويشاوندان و همسران رسول الله لعن و نفرين مى‌فرستند جايزه مى‌دهند، شما خود قضاوت كنيد و جواب دهيد، نخوانيد ادامه ندهيد همينجا توقف كنيد و تصور كنيد كه امام على ناگهان وارد صحن نجف اشرف شد پرسيد، اينجا چيست؟ گفتند: این بارگاه آقا امام على عليه السلام خليفه بلا فصل رسول الله و قسيم الجنة والنار است. چه گمان مى‌كنيد كه ايشان چه خواهند كرد؟ يا در همان حالى كه آقايان به غبار روبى مرقد امام رضا عليه السلام مشغولند امام على وارد شود چه خواهد كرد؟ بيائيم فرض كنيم كه خود رسول الله اگر وارد صحن امام رضا شود و آقايان در حال طواف و سجده و دعا و راز و نياز و قفل بستن و زنجير بستن باشند چه خواهند فرمود؟ در صورتيكه خيلى خوشبين باشيم بايد تصور كنيم كه رسول الله سران وهابيت و همه دشمنان اهل بيت و مكتب اهل بيت را احضار كنند و در صحن امام رضا سنگسار كنند و شايدهم جشن بزرگ‌ترين برگذار كنند و در صحن حرم مطهر رهبر كبير از همه جهان هم دعوت كنند و مخالفين پرستش اين قبور طيبه را سنگسار كنند و از نو با راهنمايى خود حضرت قبور تمام ائمه اهل بيت در بقيع و نجف وكربلا و قم و تهران و مشهد و قبور همه صدهزار امامزاده‌اى كه تاكنون بسيارى از آن غريب مانده‌اند همه را از طلا بسازند و چند متر ديگر هم بالا ببرند، شما موافقيد؟ اگر موافقید مى‌خواهيد چه كار كنيد؟ اگر خداى نكرده كمى بد بين باشيم بايد عكس آن را تصور كنيم كه مجددا رسول الله حضرت على را مأمور كنند كه هر جا قبر بلندى ديدى همواركن، سؤال اينجاست كه در اين صورت آيا حضرت على با تمام خاندانش كافى خواهد بود و كسى مزاحمش نخواهد شد، يا اينكه عاشقان مكتب اهل بيت قيام خواهند كرد و خواهند گفت: آقا ما اصلا شما را نمی‌شناسيم هر چه داد و فرياد كند كه من على ابن ابى طالب هستم، زوج فاطمه بتول پدر حسنين، خليفه بلا فصل قسيم الجنة والنار صاحب حديث غدير و منزلت و معجزه شق القمر و درالشمس و غيره هستم، بگويند نخير ما اصلا به شما كارى نداریم شما را وهابي‌ها فرستاده‌اند، و نتبجه اين خواهد شد كه ايشان براى اجراء دستور اعلان جهاد كند از آنسوهم براى دفاع از اسلام ناب و مكتب اهل بيت فتواى دفاع از مقدسات صادر شود ما همه سرباز توئيم گوش بفرمان توئيم، و بدين ترتيب جنگ آغاز شود جنگ على و خاندانش با اسلام ناب خدايا ما چه كار كنيم تكليف ما چيست تكليف اين همه انسان بيچاره چيست؟ از كدام طرف حمايت كنند از پيامبرُ على و اهل بيت يا از اسلام ناب و مكتب اهل بيت و مقدسات اسلامى، چاره چيست؟ اين يكى از مسائل فقهى جديد است كه فقهاء و مراجع محترم بايد در پرتو اسلام ناب و شريعت محمدى و فقه پويا به آن جواب دهند.

ببخشيد كه شما را درد سردادم و بامسائل جديد گيچتان كردم اما متأسفانه اين حقيقت است بقول اقبال لاهورى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زمن بر صوفى و مــلا سـلامـى |  | كــه پـيـغـام خـدا دادنـد مــا را |
| ولى تأويلشان در حیرت انداخت |  | خدا و جبرئيل و مصطفى را |

هيچ شكى نيست كه اين بازار سياه خرافات فروشى كه بنام دين و مذهب رائج است همه صاحبان آن را به حيرت واداشته است كه اين چه حساب است اين همه دروغ و وكلك و شكم پرورى و شهوت پرستى و حكومت بنام دين و خدا و پيغمبر و قرآن از كجا آمد؟ اين همه تجارت بنام اسلام و اهل بيت از كجا رائج شد، چرا غيرت و همت دينى اينقدر ضعيف است؟ چرا انگيزه دعوت و خيرخواهى اينقدر كمرنگ است؟ چرا كسانى‌كه اين ضعف و كوتاهى و انحراف را احساس مى‌كنند دعوت نمى‌كنند؟ چرا احساس خيرخواهى را در خود خاموش مى‌كنند؟ دعوت را دست كم نگيريد دعوت كار پيامبران است كار همه مصلحان تاريخ است، هيچ جامعه اى جز به دعوت اصلاح نمى‌شود، هیچ خانواده‌اى هيچ مدرسه اى هيچ دانشگاهى هيچ روستا و شهر و كشورى جز بوسيله دعوت اصلاح نمى‌شود، راه اصلاح گرى روشنگرى است، نقطه آغاز هر حركت مؤفق بويژه حركت دينى فقط دعوت است، از خود شروع كنيد از خانواده خود شروع كنيد از بچه‌هاى خود همسايه‌هاى خود دوست‌هاى خود شهر خود شروع كنيد، دعوت وسيله تمام خوبى هاست هر خير و نيكى بوسيله دعوت ايجاد مى‌شود و رشد مى‌كند، دعوت كنيد و اجر و پاداش خودتان را از خدا بخواهيد، اين خصلت دعوت انبياء ‡ است ﴿إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِۖ﴾ [يونس: 72]. «پاداش من جز بر [عهده‏] خداوند نيست». ﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًاۖ﴾ [الأنعام: 90]. «بگو: بر آن (رساندن قرآن كريم) مزدى از شما نمى‏خواهم». اجر و پاداش تضمين شده است. خداوند داعى را بهترين انسان و سخن داعى را بهترين معرفى مى‌كند ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ٣٣﴾ [فصلت: 33]. «چه كسى خوش سخن‏تر است از كسى كه به [سوى‏] خدا دعوت كند و كار شايسته انجام دهد و گويد: من از مسلمانانم». اسلوب دعوت را خود قرآن مى‌آموزد ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ﴾ [النحل: 125]. «به راه پروردگارت با حكمت و پند پسنديده فراخوان و به روشى كه آن [روش‏] بهتر است با آنان مناظره كن». نتيجه چنين دعوتى مشخص است ﴿فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ ٣٤﴾ [فصلت: 34]. «پس ناگاه [مى‏بينى‏] كسى كه ميان تو و او دشمنى‏اى است، گويى دوستى خويشاوند شده است». پس دعوت مسئوليت همه مسلمين است ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ﴾ [آل عمران: 110]. «شما بهترين امّتى هستيد كه براى مردم پديد آورده شده است، [كه‏] به كار شايسته فرمان مى‏دهيد و از كار ناشايست باز مى‏داريد و به خدا ايمان داريد». پس بيائيم كشتى بشريت را نگذاريم غرق شود كه خود ما نيز با آن غرف خواهيم شد، در اين باره در جاى ديگرى از اين كتاب سخن گفته‌ام، لذا به همين قدر اكتفا مى‌كنم و از خداوند متعال مى‌خواهم كه همه انسان‌ها را به راه راست هدايت كند و از گمراهى و كجروى و كج همتى نجات دهد، كه همه دل‌ها در اختيار اوست.

«يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلاَيَ وَمَالِكَ رِقِّي يَا مَنْ بِيَدِهِ نَاصِيَتِي‏ يَا عَلِيماً بِضُرِّي (بِفَقْرِي) وَمَسْكَنَتِي يَا خَبِيراً بِفَقْرِي وَفَاقَتِي» آه و ناله و زارى، مناجات و درد دل، همچنان ادامه دارد، بين يك بنده مؤمن و مخلص با پروردگارش، بنده‌اى كه حقيقت بندگى را شناخته ست، بنده‌اى كه اله و معبودش را شناخته است بنده‌اى كه حقيقت دنيا و آخرت را شناخته است، و كسى كه حقيقت اين چهار چيز را بشناسد، زندگى‌اش بگونه ديگرى خواهد بود، اين كلمات را وقتى شما دقت مى‌‌كنيد مى‌بينيدكه شعار نيست روضه خوانى نيست نقالى و توشيح خوانى نیست، درد دل است سوز دل است تبلور ايمان صادقانه است، تبلور يقين كامل و راسخ است، نشانه صدق و راستى با خدا و خلق خدا است، این كلمات بوى تقيه نمى‌دهد بوى نفاق نمى‌دهد، گوينده اين كلمات نمى‌تواند كسى باشد كه حقش را غصب كنند و او خاموش بماند، نمى‌تواند كسى باشد كه بيستُ پنج سال با ترس و بزدلى به خدمت دشمنانش مشغول باشد، نمى‌تواند كسى باشد كه طناب به گردنش بيندازند و كشانُ كشان ببرند تا بيعت كند، صاحب اين كلمات نمى‌تواند كسى باشد كه پهلوى همسرش را بشكنند و خانه‌اش را بسوزانند و او همچنان ايستاده باشد و نگاه كند، كسى كه تا اين درجه ايمانش پخته و يقينش راسخ است محال است كه دخترش را با اكراه و بادل خواسته به ازدواج دشمنش در آورد، كلا و حاشا اميرالمؤمنين پاك‌تر و شجاع‌تر و دليرتر از اين بوده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| موحد چو در پاى ريزى زرش |  | چو ششمير هندى نهى بر سرش |
| كوبيم و هراسش نباشد ز كس |  | بر اين است بنياد توحـيد و بـس |

موحد بزرگى چون على مرتضى با آن همه قهرماني‌ها و رشادت‌ها هرگز نمى‌توانسته چنين ننگ و عارى را به جان بپذیرد، اين ادعا‌هاى كاذب جعل كارى‌هاى دشمنانه مقام شامخ آن مرد بزرگوار نيست، و اين عقيده پليد نه تنها نشانه دوستى و محبت با اهل بيت نيست كه اوج دشمنى و كينه توزى كسانى را مى‌رساند كه چنين افسانه‌هايى را بافته‌اند و بنام روايت و حديث و دين و عقيده به خورد مردم داده‌اند ﴿سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ ١٦﴾ [النور: 16]. ما اميدواریم كه عاقلان و روشن ضميران هر چه زودتر از زير اين انبار خرافات بدرآيند و يقين كامل داريم كه انشاءالله خداوند دائره محققان و پژوهشگران مؤمن و صادق را افزايش خواهد داد و پس از لطف و احسان خداوند بوسيله تلاش و كوشش و زحمات اين پژوهشگران جامعه روشن و بيدار ما اين لكه‌هاى ننگ را از خود دور خواهندكرد و ثابت خواهند كرد و فرياد خواهند كشيد كه از عصر جاهليت عبور كرده‌ايم ديگر خرافات جاهيلت را بنام دين نخواهيم پذيرفت، دين و اسلام و عقيده همان است كه ريشه در قرآن داشته و با عقل سالم بشرى مطابقت داشته باشد وإلا نمى‌تواند دين و عقيده قرار گيرد، اسلام پاك‌تر از اين خرافات و چرندياتى است كه چهره زيباى آن را مسخ كرده است، به اميد چنان روزى كه انشاء الله دور نخواهد بود برگرديد و اين كلمات ايمان پرور اميرالمؤمنين را دوباره بخوانيد كه اين مرد مؤمن و اين ولى صادق خداوند چه مى‌گويد: اى پروردگار من (سه بار تكرار مى‌كند) و كسى كه سه بار اين جمله را تكرار كند دعايش رد نمى‌شود، اى سرور و مولاى من! و اى مالك و اختيار دارم! اى كسى كه نياز و بيچارگى‌ام را مى‌داند، اى كه از فقر و تنگدستى ام آگاه و خبردار است! على اين مرد زاهد و دور از دنيا در اينجا از فقر مادى‌اش شكايت نمى‌كند، از بدبختى ظاهرى‌اش شكايت نمى‌كند، اين مناجات كسى است به آخرت از دنيا بيشتر ايمان دارد اما اينكه آخرت را نديده يقين و باورش به آخرت بيش از دنيا ست، اين مردان زاهد و بزرگوار ممكن است در باره دنيا شك و ترديد داشته باشد اما در باره غيبياتى كه به آن‌ها ايمان آورده‌اند شك و ترديدى ندارند لذا امير المؤمنين مى‌فرمايد: اگر آخرت با تمام تفاصيل و جزئياتش برايم مكشوف گرديده و در نظرم مجسم شود ذره‌اى به ايمانم افزوده نمى‌شود چون يقين و باورى به آخرت و قيامت دارد يقينى مبنى بر وحى است و ايمانش به وحى همچون كوه استوار و همچون آهن خلل ناپذير است، و معناى ايمان بالغيب همين است كسانى كه به غيب ايمان آوردند يعنى چه؟ يعنى نا ديده خدا را و بهشت و دوزخ را و صراط و ميزان را باور كردند خدايا از تو چنين ايمانى مى‌خواهیم.

«يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِ‏ أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَقُدْسِكَ وَأَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَأَسْمَائِكَ‏ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً». بار ديگر اين دعا تكرار مى‌شود و اين كلمات و الفاظ تكرار مى‌شود، انبياء ‡ وسيله و واسطه مى‌آورد وسيله و واسطه چيست، قبر و بارگاه و مرده؟ كدام وسيله، و واسطه اى كه اين بندگان پاك و خالص خدا مى‌شناختند كدام است، «أَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَأَسْمَائِكَ» وسيله اسماء و صفات الهى است، در اول كتاب در باره به اندازه كافى توضيح داده شد به همان اكتفا مى‌كنيم، سؤال چيست؟ خواسته چيست منظور و مطلوب چيست؟ «أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً» اينكه همه اوقات مرا تمام شب و روز مرا با ذكر خودت آباد كنى، اينكه هموراه به ياد ذكر تو مشغول باشم، همه لحظات جانم ذكر و عبادت باشد، و اين آرزوى همه بندگان نيك و اولياى پاك خداوند است كه اوقاتشان جز با ذكر خدا نگذرد، لحظه‌اى از خداوند كه معبود و مسجود و مقصود و مطلوبشان است نگذرد، اين از خصوصيات اين اسلام است كه بنده مى‌تواند تمام بيست و چهار ساعت زندگى را به ذكر عبادت مبدل كند، ممكن است، بله البته كه ممكن است، وقتى مؤمن به تمام اوامر الهى و سنت‌هاى نبوى پايبند است، وقتى از ارتكاب تمام محرمات و حتى مكروهات اجتناب مى‌كند، وقتى بشدت حريص است كه لحظه‌اى را از ياد خدا غافل نباشد طبيعى است كه تمام زندگى‌اش عبادت بشمار مى‌آيد حتى كار و زندگى‌اش، حتى خواب و اشتغال به نيازها شخصى‌اش همه لحظاتش ذكر و عبادت بشمار مى‌آيد، لذا در حديث صحيح آمده است كه، اگر كسى هميشه به عمل نيكى پايبند باشد مثلا نماز تهجد يا روزه دوشنبه و پنجشنبه يا كمك و دستگيرى چند خانواده فقير و مستمند اگر روزى مريض شود يا فراموش كند يا امكانش را نداشته باشد خداوند اين روز يا روزهاى كمبودش را نيز پاداش كامل برايش مى‌نويسد، چون مثل كارمندى كه اتفاقى برايش پيش بيايد و نتواند سركار حاضر شود. احاديث صحيح ديگر داريم كه مثلا شش روز، روزه ماه شوال پيامبر مى‌فرمايند، چون «الحسنةُ بعشر أمثالها» است يعنى هر نيكى معادل ده نيكى است و اين لطف و احسان خداوند، لذا سى روز ماه رمضان مى‌شود سيصد روز پس رسول گرامى شش روز ديگر نيز از ماه شوال روز مى‌گرفته كه ضرب ده بشود شصت روز، آنجاهم سيصد روز مى‌شود سيصد و شصت روز گويا تمام سال روزه گرفته است، اين یك عمل است، و اصل عمل است چون آروزى تنها و دعاى تنها بدون عمل نتيجه اى ندارد، بعد از عمل و تلاش پى‌گير اميرالمؤمنين دعا هم مى‌كنند كه، خدايا شب و روز مرا ذكر و عبادت بشمار آور تمام اوقات مرا با ذكر و ياد خودت آباد بدار. چون توفيق و قبول از طرف خداوند است اگر خداوند نخواهد و توفيق ندهد و قبول هم نكند اگر هزار سال بى‌وقفه خودش را خسته كند بازهم نخواهد توانست به نتيجه برسد. اولاً مى‌تواند عمل، ثانيا اگر خداوند مهلت دهد كه عمل كند ولى قبول نكند هيچ ارزش ندارد پس دعا و نيايش به خاطر اين است كه انسان گويا از خداوند مى‌طلبد كه خدايا من به ذكر تو به عبادت تو به نيايش تو محتاجم، تو به سجده و دعا و عبادت من نيازى ندارى اين منم كه به تو محتاجم، و به خاطر اينكه ثابت كنم كه واقعا بنده تو هستم غلام و برده تو هستم لطف و مرحمت فرما و اجازه بده كه تو را سجده كنم دعا كنم از تو بخواهم، اين راز بندگى است و اين كيف و لطف و لذت بندگى است اين حلاوت و شيرينى بندگى است كه انسان بداند و آگاهانه قدم بردارد و شب روزش را به یاد خدا بگذارند لحظه‌اى از معبودش غافل نباشد اين حلاوت و شيرينى بندگى زمانى حاصل مى‌شود كه مبدأ توحيد كامل و خالص باشد قبل از هر چيز جز خداوند جز اله و معبود جز ذات يگانه و يكتاى پروردگارش دل از هر سنگ و چوپ و قبر وگنبد و بارگاه ديگرى ببرد، توحيد و عبادتش را خالص كند ﴿مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَۚ﴾ [الأعراف: 29]. طبيعى است كه اين عمل بسيارى را به خشم مى‌آورد ﴿وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٣٣﴾ [التوبة: 33]. حتى اگر مشركان به خشم آيند بازهم بايد يك خدا را پرستيد، فقط براى الله سجده كرد فقط از الله كمك خواست فقط الله را مالك نفع و ضرر دانست فقط الله را مالك فرزند دادن و بيناكردن و حاجت برآوردن دانست. به به چه كيفى دارد اين توحيد و يكتا پرستى ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ [النمل: 62]. «آيا هست كسى كه حاجت نيازمند و بيچاره را برآورد هنگامى كه او را بخواند». اما چقدر خنده آور است حماقت بعضى جاهلان كسانى به عنوان پيشوا سخن مى‌گويند و مسلمانان ساده و مخلص و بيچاره اى گمان مى‌كنند كه آنان دين خدا را مى‌رسانند و گمان مى‌كنند اسلام ناب همان اسلام خالص قرآن است، چند روز پيش آقايى عمامه به سر از نمايندگان اسلام ناب در كانال ماهواره اى تبليغاتى (سحر) در ضيافت مصنوعى پرسش و پاسخ زنده آقاى نسيم امت اسلامى را چنين ارشاد مى‌فرمودند كه آيه ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ [النمل: 62]. مصداق اولش آقا امام زمان است، دروغ پردازى و تناقض گوى به جايى رسيده كه خودشان هم نمى‌دانند چه مى‌گويند، از يك طرف آقا امام زمان (عج) به قدرى اختيارات و كرامات و معجزات دارد كه تك تك حركات شيعانش را كنترول مى‌كند و هر كدام آنان را هر لحظه در هرجا كه باشد مى‌بيند و به كل نظام جهان اشراف كامل دارد (تا حالا فقط كرسي و عرش ندارد) و از سوى ديگر آنقدر مضطر و بيچاره است كه يازده قرن است دعا و زارى مى‌كند كه (سوء ش) برطرف شود نمى‌شود، دقت كنيد كه چه علم و دانش تقسيم مى‌شود، به به سعى كنيد كم نياريد! اين در صوريتكه آقا را مضطر گفته باشد، اما اگر آقا صفت فاعلى داشته باشد كه ايشان مشكل بيچاره گان را حل كند كه خداوند خودش رحم كند، يعنى به هر نحوى شد بايد شش هزار آيه قرآن به آقا و بقيه ائمه عليهم السلام ارتباط پيدا كند، و إلا اسلام ناب پايش مى‌لنگد. خدايا هدايت از تو مى‌طلبيم خدايا خزانه‌هايت پر است چيزى كم ندارى و از تو چيزى كم نمى‌شود از تو مى‌خواهيم كه دل‌هاى همه انسان‌ها را بر توحیدت جمع كنى، خدايا از تو مى‌خواهيم كه امت اسلامى را از اين بدبختى و بيچارگى و از تفرقه و جهالت نجات بخشى و همه را در پرتو نور وحيت متحد و متفق بگردانى، خدايا ازتو مى‌خواهيم كه آنچه باعث ننگ و آبرو ريزى اسلام مى‌شود از ميان امت برچين و تمام بساط خرافات را به هر شكل و لباس كه هست با نور قرآن و توحيدت بسوزانى، و با دود آن چشم دشمان اسلام را كور گردانى، خدايا تو كه قادرى لطف و كرم فرما و انبارهاى كينه و حسدى كه امت اسلامى را متفرق كرده نابود گردان و جاى آن را با الفت و محبت پر بگردان، پروردگارا عطش و عشق حق طلبى را در دل‌هاى همه مان زنده و بيدار بفرما و حق و شناخت حق و پيروى از حق و دفاع از حق را از آب سرد در همين تشنگى براى ما گواراتر بگردان.

خدايا، از تو مى‌خواهيم كه به لطف و كرم خودت دين و عقيده و سيرت و اخلاق رسول بزرگوارت را در ما زنده بگردانى و حيات طبيه آن معلم اول بشريت را الگو و سرمشق زندگى براى ما قرار دهى، و خدايا از تو مى‌طلبيم كه زندگى صحابه و ياران و اهل بيت و خاندان پيامبرت و همه بندگان نيكى كه اسلام را درست فهميده‌اند و اول عملا در خودشان و سپس در جامعه پياده كرده‌اند را به عنوان نمونه‌هاى عملى اسلام در امت اسلامى زنده و متبلور بگردان و به ما محبت حقيقى آنان و توفيق پيروى درست از آنانرا عنايت بفرما. آمين.

«وَبِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً» اين تنها جمله‌اى است كه در اين دعا به كلمات سلف مشابهت ندارد نه از خود امير المؤمنين و نه از هيچ يك ديگر از صحابه و اهل بيت و علماء قرون اوليه اسلام چنين جمله ثابت نشده كه به خداوند گفته باشد: خدمت تو را بكنم، چون خداوند پاك‌تر و بى‌نياز‌تر است كه احتياج به خدمت داشته باشد، كسى به خدمت نياز دارد كه محتاج باشد و خداوند غنى و بى‌نياز از هر حاجت است در سخن عوام ممكن است چنين جمله‌اى جارى شود اما از شخصيتى همچون على كه كاملا با قرآن و اصطلاحات شرعى آشنايى داشته و بيش از ما اين حقيقت را درك مى‌كرد اين جمله قابل فهم نيست، اگر از نظر سند اشكالى نداشته باشد فقط مى‌توان گفت كه: امير المؤمنين نيز مانند بقيه انسان‌ها مى‌تواند جائه الخطاء باشد چون از اول دعا تا اينكه ثابت شد كه ادعا عصمت ادعاى گزافى است ايشان هرگز چنين چيزى براى خودش نخواسته و هيچگاه خودش را از مرتبه انسان‌ها بالاتر نبرده است، نبوت هم كه نداشت كه نيازى به عمصت داشته باشد پس اين جمله از ايشان ثابت باشد چارى اى جز اين نيست كه بگوئيم: ايشان در حالت مناجات و راز و نياز اين جمله را گفته است و درست نيست، و يا بايد گفت كه: اين جمله قصدا يا بدون قصد از سوى ديگران به دعا اضافه شده است، يا از كميل يا از هر كس ديگر بعيدهم نيست، البته از آنجای‌كه اين كلمه چهار بار تكرار شده نمى‌تواند لغزش زبان باشد و يا اينكه منظور ايشان خدمت اين الهى بوده است در اين صورت اشكالى نيست، مانند آيه ﴿إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ﴾ [محمد: 7]. خداوند نياز به نصرت ندارد دين خدا مراد است. والله اعلم.

«وَأَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأَوْرَادِي (إِرَادَتِي) كُلُّهَا وِرْداً وَاحِداً» قبلا هم ضمنا اشاره كرديم كه قبوليت عمل مهم است و تازمانى كه عمل قبول نشود هيچ ارزشى ندارد، قبوليت عمل دو شرط اساسى دارد، اول اخلاص دوم متابعت از رسول مكرم ، اخلاص يعنى اينكه هر عملى را انسان فقط براى خدا انجام دهد و هيچ كسى را جز خدا در آن شريك نكند، ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [البينة: 5]. «و امر نشدند مگر اينكه خدا را در حالى بپرستند كه دين و عبادت را فقط براى او خالص كننده اند». و در حديث صحيح آمده است كه «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَنْظُرُ إِلَى صُوَرِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ» (خداوند به چهره‌هاى و مال‌هاي شما نگاه نمى‌كند دل‌ها و اعمال شما را نگاه مى‌كند). پس هر عملى بايد فقط براى خدا انجام گيرد و غير خدا هيچ سهمى در آن نداشته باشد، و منظور از متابعت اين است كه عمل صد در صد مطابق سنت رسول الله باشد و اين عينا تطبيق حديث ثقلين است «كتاب الله وسنتي» و يا «كتاب الله وعترتي» در هر دو صورت چه سنتى باشد و چه عترى باشد تعارضى وجود ندارد، چون عزت نمى‌تواند مخالف سنت باشد، متأسفانه بعضى در اينجا جاهلانه برخورد مى‌كنند و دفاعشان از عترت به حدى تند است كه به مخالت و (نعوذ بالله) احيانا به عداوت با سنت مى‌انجامد اصلا در اينجا تقابل مطرح نيست و نمى‌تواند مطرح باشد، خاندان پيامبر چگونه مى‌توانند در برابر خود پيامبر قرار گيرند اما متأسفانه گويا بعضى كار را تا اينجا كشانده‌اند، حد اكثر پيروى از عترت اين مى‌‌تواند باشد كه الگوى عترت هم رسول الله است مگر غير از اين است، آيا عترت چيز ديگرى غير از سنت رسول الله معرفى كرده‌اند، به ادعاى بعضى كه كاسه داغتر از‌اش شده‌اند بله كسانى كه بيش از عترت دارند از عترت دفاع مى‌كنند گويا دارند مى‌فرمايند كه، تمام كانال‌هاى ارتباط با رسول اعظم به اوقات ايشان قطع شد جز كانال عترت متمثل در سه چهار نفر و اين عين فرمايش آقايان است كه همه صحابه پس از رسول الله مرتد شدند جز سه نفر و حداكثر هفت 7 نفر يعنى تمام زندگى رسول الله در تمام بيست و سه سال اسلام عملى‌اى كه ايشان به شاگردان درجه اولشان آموختند، به باد فنا رفت جز هزار باب! علمى كه به على تعلق گرفت فاتحه اسلام و تمام زحمات رسول الله خواند شد جز علمى كه بوسيله عترت على – حسن – حسين – سلمان– ابوذر- مقداد- عمار بن سليم بن قيس و ايشان آن را در كتاب معروفش (أسرار آل محمد) مدون فرمود، سپس تمام اسلام ناب بوسيله شاگرد وفا دار سليم، ابان ابن ابى تغلب نگهدارى شد و آنگاه يكى دو نسل بعد بوسيله آقاى محمد بن يعقوب كلينى مفصل‌تر به رشته تحرير در آمد ايشان كل اسلام ناب را در طبق اصول كافى به آقا امام زمان عرضه كرد ايشان فرمود «الكافي كاف لشيعتنا» بعدش هم «اسبتصار» و «تهذيب» و «من لا يحضره الفقيه» مدون شد اين‌ها اربعه نام گرفت صاحب دوتا از اصل و چهار گانه با جرأت و شهامت آمد كتابى نوشت «فصل الخطاب في إثبات تحريف كتاب رب الأرباب» دو هزار روايت از كتب اصلى اسلام ناب جمع آورى كرد و ثابت كرد كه دشمنان عترت قرآن را تحريف كرده‌اند، ساير بزرگواران از اين كار به خشم آمدند و سعى كردند مؤلف فصل الخطاب را متقاعد كنند و اهميت تقيه را به او بفهانند كه آقا هر چيزى را نبايد برملا كرد، شما كوتاه بيا و موقعيت ما را درك كن اما ايشان كه گويا به تقيه پشت پا زده بود فرمود: نفاق و دورنگى خوب نيست وقتى ما و شما معتقد هستيم كه قرآن دست خورده است چرا از جرأت كار نمى‌گيريد گويا آمدند و تبليغات كردند كه آقاى مؤلف محترم شوخى كرده اين حرف‌ها نيست تحريف يعنى چه ما از طرف ايشان عذر خواهى مى‌كنيم ايشان كه مردم رك و با شهامت بود مجددا سربلند كرد در رساله ديگرى نوشت كه آقا چرا دروغ مى‌گوئيد، راست و رك باشيد من از پيش خودم روايت نساخته ام دو هزار روايت جمع آورى كرده‌ام كه از اولين كتاب اسلام (أسرار آل محمد از سليم بن قيس) تا امروز همه علماى ما و شما به اين امر اذعان كرده‌اند خود شما هم پيش بنده بارها اذعان كرده ايد حالا چرا درست حرف نمى‌زنيد با اين دورنگى كه كار پيش نمى‌رود بدين ترتيب كسى كه دو تا از چهار اصول اسلام را نوشته با جرأت و صراحت مى‌گويد: قرآن دست خودره است حتى شواهد زنده ارائه داده اما كسانى كه اين بيچاره را ساده مى‌دانستند و اعتراف علنى به اين امر را ضرر كوبنده‌اى به اسلام ناب مى‌شمردند كتاب ايشان را ناپديد كردند كه اكنون جز بعضى كتاب‌هاى قديمى و بعضى محققان در دسترس عموم قرار ندارد و اين روزها طورى صحبت از قرآن مى‌‌شود كه آدم‌هاى ساده‌اى مثل بنده فكر مى‌كنيم مؤمن واقعى به قرآن هست و نيست همين‌ها هستند، عرض مى‌كردم كه مبلغان اسلام ناب متابعت از سنت را يك توطئه مشترك صهيونيستى انگليسى و كمونسيتى امريكايى مى‌دانند و مى‌گويند: اين اسلام امريكايى است. سنت پيامبر يعنى چه اصل عترت است پيغمبرهم براى تبليغ على آمده است، على شانزده امتياز دارد كه پيغمبر ندارد، اولش اينكه على مولود كعبه است پيغمبر نيست تا آخر، لذا پيغمبر به مشكل توانست يك شتر زنده از كوه در آورد اما على پنج شتر زنده در آورد، على قسيم الجنة و النار است بهشت ودوزخ را ايشان تقسيم مى‌كند در حاليكه پيغمبر چنين امتيازى ندارد.الخ.

پس عرض مى‌كردم كه شرط قبوليت عمل دو چيز است، اول اخلاص يعنى اينكه عمل فقط براى خدا باشد، دوم متابعت يعنى متابعت پيامبر از خداوند مى‌خواهيم كه به همه مان توفيق عمل صالح با اخلاص و متابعت عنايت فرمايد و ما را از هر گونه بدعت و نوآورى در دين حفاظت فرمايد و از هر گونه كجروى و انحراف مصون و محفوظ بدارد.

جمله بعدى اميرالمؤمنين در دعا اين بود كه از خداوند مى‌خواست همه اعمالش را يك ورد بگرداند، يعنى همهء رفتارها و گفتارها و كردارهايش فقط در جهت رضاى و خوشنودى خداوند باشد، جز رضا و خوشنودى او نجويد، جز دين او پيروى نكند جز رسول او از هيچ كسى متابعت نكند هر عملش براى او باشد فقط در يك سيرگام بردارد، فقط از يك معبود فرمان ببرد، فقط ذكر و ياد او را بر زبان داشته باشد، وردش يكى باشد ذكرش يكى باشد فكر و انديشه و عملش يك باشد، كامش جز به نام او شيرين نشود روحش جز با او شاد نشود خاطرش جز بياد او تسكين نيابد دل و روانش جز با ياد او آرام نگيرد، كى ممكن است چنين حالتى به انسان دست دهد كه همه اعمال و اورادش يكى شود زمانى‌كه از هر غير الله دل ببرد هنگامى كه در هر غم و مصيبتى فقط او را ياد كند همه نيازش را فقط به بارگاه او ببرد همه ريسمان‌هاى پوده و ناپایدار و ناكافى غير الله را بگسلد و رها كند فقط به ريسمان او چنگ بزند، پيغمبر و امام و امامزاده و قبر و بارگاه و درگاه و آستان و مزار را در جايگاه خودشان قرار دهد همچنان كه آن‌ها مخلوق و محتاج پروردگارند آن‌ها را بنده و مخلوق و محتاج بداند رتبه و منزلت خيالى و وهمى ميان آنان تقسيم نكند دل به آن‌ها نبندد در حدى كه حق آن‌ها است و بگونه اى شايسته آن‌ها است با آن‌ها رابطه داشت از پيامبر پيروى كند از امامان اگر اعمال مطابق شريعت از آن‌ها نقل شده پيروى كند، قبرها را زيارت كند كه او را به ياد مرگ بيندازند، وجود گنبد و بارگاره و درگاه آستان را بدعت و خرافات بداند و براى برچيدن آنان دعا و دعوت كند، به هيچ عنوان هيچ كسى را وسيله نگيرد و به هيچ بنده زنده يا مرده اى توسل نجويد مگر به دعا زنده صالح كه از او بخواهد برايش دعا كند، و علاوه بر اين وسیله سازى و دلال تراشى را خلاف شرع و خلاف قرآن و سنت و صحابه و اهل بيت بداند، اگر ما واقعا خواستار پيروى و متابعت از على و ساير اهل بيت هستيم راهش اين است كه اهل پيامبر را پيروى كنيم كه آن‌ها هرگز خلاف سنت پيامبر عمل نكرده‌اند.

«يَا سَيِّدِي يَا مَنْ عَلَيْهِ مُعَوَّلِي يَا مَنْ إِلَيْهِ شَكَوْتُ أَحْوَالِي يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِ‏ قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَاشْدُدْ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي......» دعا و ندا و استعانت تنها به يك ذات است، به ذات يكتا و يگانه اى كه جز او توانايى شنیدن و پاسخ دادن هيچ ندا و فرياد را ندارد، تنها اوست كه مى‌بايست پرستيده شود و از او كمك و استعانت گرفته شود ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ [الفاتحة: 5]. «خدايا خاص تو را مى‌پرستيم و خاص از تو استعانت مى‌جوئيم» تنها تو را مى‌پرستيم و تنها از تو كمك مى‌جوئيم پس كسى كه شايسته است كه انسان در هر حال و براى برآوردن هر حاجت و نيازى به سوى او متوجه شود و نیايش كند فقط ذات يگانه پروردگار است، مى‌فرمايد: اى كسى كه اعتمادم بر اوست، آرى بنده مؤمن نمى‌تواند به كسى جز پروردگارش اعتماد كند راستى كه جز هيچ كسى اين شايستگى را ندارد كه شكايت گوش كند و به آن‌ها رسيدگى كند چون شكايت براى آن است كه طرف بشوند بفهمد، درك كند و بتواند كمكى بكند قبر و گنبد چه مى‌توانند بكنند در همينجا اين پرسش بجا را مطرح مى‌كنيم كه راست چرا اميرالمؤمنين پيامبر را صدا نكرد، به پيامبر اعتماد نكرد به جاى فلسفه بافى بهتر نيست آقايان به اين پرسش عاميانه پاسخ دهند كه اگر غير از خدا هم كسى هست كه انسان او را صدا كند يا فلان يا فلان ادركني بگويد، پس چرا على چنين نكرد؟ اگر غير از خدا هم كسى هست كه انسان به او اعتماد كند پس چرا على نكرد؟ اگر غير خدا هم كسى هست كه بتواند حاجت و نياز انسان را برآورد چرا على چنين نكرد؟ پيش از پيامبر كه پيامبران ديگرى هم بوده‌اند كه آنزمان وفات كرده بودند و بعضى قبرهايشان هم تا حدى از نظر بعضى مردم مشخص است چرا على چنين كارى نكرد؟ ابوطالب هم كه از نظر آقایان مسلمان شده بود ايشانهم كه حتما از خيلى امامزاده‌هايى كه معلوم نيست زيرگنبد شان چه مدفون است بهتر بود. حضرت زهرا هم كه مادر معصومين بود زودتر وفات كرده بود پسران پيامبر همه كه زود وفات كرده بودند آيا اين پرسش پاسخ نمى‌طلبد كه به جاى اينكه دليل بتراشید و از پيش خود فلسفه ببافید بهتر نيست به اين پرسش ساده جواب دهيد كه اگر غير خدا هم شايسته است كه در وقت حاجت خوانده شود على چرا اينكار را نكرد؟ آيا قبرهايى كه در زمان على وجود داشت از قبرهاى امروزى شايستگى كم‌ترى داشت؟ آيا مرقد مطهر خود رسول اكرم كه جلو چشمان همه بود چرا كسى به ايشان متوجه نشد و امير المؤمنين براى آموزش همه که شده نگفت، كميل عزيز بياد داشته باش كه استغاثه از قبر شريف رسول الله مشروع است به ديگران هم برسانى، وقتى ايشان چنين كارى نكرد امام حسن مجتبى چنين كارى نكرد امام حسين شهيد چنين كارى نكرد و بقيه ائمه نكردند، پس اين بازار سياه قبر و گنبد و بارگاه و آستان و مزار و خرده گيرى و پيشانى سايى و ندا و استغاثه و يا على و يا مهدى و يا زهرا از كجا آمد؟ ما نمى‌خواهيم بدانيم كه اطلاق لفظ (يا) از نظر لغوى و ادبى به غير الله جائز است يا خير براى اينگونه پرسش‌ها آقايان قرن‌ها است كه دليل تراشيده‌اند و فلسفه بافته‌اند و كتابخانه‌ها انباشه‌اند، پرسش بسيار ساده است كه اهل بيت اينكارها را كرده‌اند يا خير؟ همينقدر و بس، اگر كرده‌اند كجاست؟ سندش چيست؟ راويش كيست؟ اگر نكرده‌اند شما به چه حقى این سياه بازارى را براه انداخته ايد، و دليل مشروعيت آن چيست؟ آيا دين غير آن چيزى است كه پيامبر معرفى كردند و صحابه و اهل بيت به آن عمل كرده‌اند؟ آيا هركس بيايد از پيش خودش چيزى را علَم كند و برايش دليل و فلسفه و فايده ببافد دين مى‌شود؟ اگر اينطور بوده لازم نبود خداوند پيامبر بفرستد و كتاب بفرستد و قانون و دستور صادر كند، هر كسى هر زمان از چيزى يا كارى خوشش مى‌‌آمد برايش روايت مى‌تراشيد و فلسفه مى‌بافت و مى‌شد دين، مشركين مكه هم كه براى خودشان دليل داشتند چرا كارى آنان دين نشد چرا كار هندوها و بوزيي‌ها دين نمى‌شود؟ كتاب هم دارند روايت هم دارند دليل و فلسفه براى كارهايشان مى‌دانند، پس دين همان چيزى است كه خدا گفته و رسول الله انجام داده و بقيه از روى آن كپى بردارى كرده‌اند، به تعبير خيلى ساده باشد گفت كه: دين فقط كپى بردارى از تمام اعمال رسول است الگوى و سرمشق فقط خود رسول الله است بقيه همه تابع اويند، صحابه و اهل بيت همه تابع ايشانند هيچكدام آنان از پيش خود چيزى نگفته‌اند ونمى‌توانسته‌اند بگويند، بنابراين اگر كسى ادعا كرد يا شينده باشد كه فلانى حتى اگر نزديك‌ترين فرد به رسول الله باشد فلان عمل را انجام داده يا چيزى فرموده كه دال بر مشرعيت آن باشد حتما بايد ديد كه آيا خود رسول گرامى چنين كارى كرده‌اند يا خير؟ و در اين باره ارشادى دارند يا خير؟ گرچه ما صددر صد يقين داريم كه اگر از شخص على يا هر صحابه ديگرى عملى ثابت شود حتما از رسول الله دليل دارد، چون بزرگوارانى مثل على محال است چيزى بگويند يا كارى انجام دهند كه رسول الله نكرده باشد، مشكل اينجا است كه به دروغ كارهايى را به على نسبت داده مى‌شود در حاليكه ايشان نكرده‌اند و نه فرموده‌اند، پس خطر از عمل صحابه و اهل بيت نيست خطر از دروغ‌هاى است كه به آنان نبست داده مى‌شود و نامش روايت و حديث گذاشته مى‌شود. خوشبختانه تمام اين خرافاتى كه امروز به نام دين در جامعه رخنه كرده و عقايد باطلى كه به نام دين وارد زندگى مردم شده هيچگونه ريشه اى در خيرالقرون ندارد، و روح صحابه و اهل بيت از اينگونه عقايد ضد قرآنى و خرافات ضد دينى بى‌خبر است بنابراين براى اثبات چنين چرندياتى و نسبت دادن آن‌ها به دين فقط كافى است از مبلغان و مدافعان آن بخواهيد كه از عمل پيامبر و اهل بيت عليهم السلام ادعاهايشان را ثابت كنند، فورا دليل مى‌تراشند و فلسفه مى‌بافند، بگوئيد عمل على را مى‌خواهيم عملى ائمه اهل بيت را مى‌خواهيم آيا آنان مهر گذاشته‌اند يا خير؟ پايشان را مسح كرده‌اند خير؟ تقيه كرده‌اند خمس گرفته‌اند، صيغه كرده‌اند، سينه زده‌اند زنجير قمه زده‌اند، گنبد و بارگاه ساخته‌اند، مرده پرستى كرده‌اند، مفاتيح به على گرفته‌اند، به غير خدا توسل جسته‌اند غير خدا نذر و قربانى كرده‌اند، همين قدر كافى است كه از عمل آن‌ها دليل و شاهد بياورند، ديگر نيازى به فلسفه بافى نيست واقعا عجيب است همين ديروز جلو خانه كعبه با آقايى نشسته بوديم ضمن صحبت‌ها فرمود: من به امام رضا خيلى اعتقاد دارم فقط رفتم به ايشان گفتم: امام رضا بدل ندارم مى‌خواهم حج بروم قبول كرد و آمدم! ببينيد چقدر مردم را به غير خدا وابسته كرده‌اند، در حاليكه ايشان فرد كم سوادى هم نبود ليسانسه و كارشناس واقعا چقدر ظلم است كه تا اين مردم را از خدا دور نگهداريم گويا زبان‌ها لال است نمى‌تواند بگويد، خدايا نياز دارم كمكم كن اين ثمره تربيت ضد قرآنى است وإلا مردم فرهنگ دارند سواد دارند دانش و بينش عالى دارند اين بستگى به تربيت دارد، آقايان هم خوششان مى‌آيد كه اينطور باشند چون اگر بخدا رجوع كردند بازار كساد مى‌شود. خدايا هدايت از تومى خواهيم تو را به ذات خودت سوگند، تو را به اسماء و صفات مقدست سوگند، تو را به جلال و كبريايت سوگند، تو را به يكتايى و يگانگى‌ات سوگند كه دل‌هاى همه ما را به نور ايمان و قرآن منور بگردانى و محبت و عظمت و خوف هر غير خود را از دل‌هاى زنگار گرفته ما بيرون آورى، و محبت و عظمت و خوف خود را جايگزين آن كنى تو كه قادر و توانايى و چيزى كم ندارى. «هَبْ لِيَ الْجِدَّ فِي خَشْيَتِكَ» يك ديگر از خواسته‌هاى اميرالمؤمنين ترس و خشيت خداوند است از او مى‌‌خواهد كه به او ترس و خشيت توفیق عنايت كند، خواسته كوچكى نيست مطلب ساده‌اى نيست، ترس از خداوند يكى از لوازم سه گانه ايمان است، ترس از اينكه او را رسوا كند و پرونده سياهش را جلو مردم بيرون بكشد، ترس از اينكه خون را در بدنش خشك كند، ترس از اينكه او را به غير بسپارد در سخترين و دشوارترين آزمايشها به كمكش نرسد، ترس از اينكه لقمه را در گلويش متوقف كند خون را در رگش متوقف كند، ترس از اينكه او را به انواع بيمارى‌هاى مهلك و رسوا كننده مبتلا گرداند، ترس از اينكه كنترول جسدش را از او بگيرد هر كدام از نعمت‌هايش را كه سلب كند خود عذاب است كه تحمل آن دشوار است، اما همه اين‌ها زودتر گذر است اين‌ها موقتى است بايد از آخرت بترسد، از حساب وكتاب بترسد، از قبر بترسد، از محشر بترسد، از صراط بترسد، از ميزان بترسد، از دوزخ بترسد، از مأموران بى‌رحم دوزخ بترسد ﴿عَلَيۡهَا مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ٦﴾ [التحريم: 6]. «بر آن [جهنم] فرشتگان درشتخو و سخت‏رو [گمارده‏اند] كه خداوند را در آنچه به آنان فرمان دهد، نافرمانى نكنند. و آنچه را كه فرمان مى‏يابند، انجام مى‏دهند». از تنهايى و تاريكى قبر بترسد، از سكرات مرگ بترسد، از وحشت نفسی نفسى محشر بترسد، آنجا كيست كه بدادش برسد، وقتى در اولين شب قبر دو فرشته بر او ظاهر مى‌شوند و شروع به پرسش و پاسخ مى‌كنند، «مَن رَّبُكَ وَما دِينُكَ وَمَن نَبِيُّكَ» اينجا كيست كه به كمک او برسد؟ دقت مى‌خواهد سوال از امام نيست از امام زمان نيست از ولايت نيست، از چيست؟ سوال اول از توحيد است پروردگارت كيست؟ و جواب را با حفظ و زيرگى و مدرك و دكترا و اجتهاد نمى‌توان داد باشد در دنيا عمل كرده باشد واقعا خدا را رب دانسته باشد كه بتواند جواب دهد، وقتى كسى در دنيا همه چيزيش را از آقا امام رضا و معصومه مى‌خواهد آنجا چگونه مى‌تواند جواب دهد، مجبور است بگويد: «آه آه لا أَدرِي» اى داد نمى‌دانم، تو كه داشتى در دنيا مى‌گفتى چه شد مى‌گويد: چون مردم مى‌گفتند من هم مى‌گفتم ولى نمى‌دانم، گرزى بر فرقش فرود مى‌آيد كه صدها متر او را به زمين فرود مى‌برد «ما دينك» دينت چيست؟ كسى كه اينجا غرق در خرافت و بدعات بوده كجا مى‌تواند جواب دهد كه دينم اسلام است، پيامبرت كيست؟ وقتى كسى در دنيا با پيامبر سروكارى نداشته معشوقش امام زمان بوده و اين و آن بوده دستور از بقيه مى‌گرفته سنت و روش بقيه را بكارى بسته، چگونه مى‌تواند جواب دهد، مار و عقرب و انواع عذاب مسلط مى‌شود. داستان دردناك و غم انگيز دوزخ مكرر در قرآن تكرار شده كافى است كه مؤمن آن را از خود قرآن بخواند هر ترجمه قرآن را بخواند و ببيند كه چگونه توصيف، چگونه چرك و خون و آب جوش مى‌نوشد و زقوم مى‌خورد ﴿يَتَجَرَّعُهُۥ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُۥ﴾ [إبراهيم: 17]. «آن را جرعه جرعه فرو كشد و نمى‏تواند آن را [به آسانى‏] فرو برد» چگونه ﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحۡيَىٰ ١٣﴾ [الأعلى: 13]. «آن گاه در آنجا نه مى‏ميرد و نه زنده باشد» ﴿كُلَّمَا نَضِجَتۡ جُلُودُهُم بَدَّلۡنَٰهُمۡ جُلُودًا غَيۡرَهَا لِيَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَۗ﴾ [النساء: 56]. «هر چه پوست بدنش بسوزد پوست و ديگرى بجاى آن بلا فاصله مى‌رويد تا اينكه (بيشتر طعم) عذاب را بچشد». خدا يا از شر غضب و خشم و قهر تو به تو پناه مى‌جوئيم دوزخ نعره مى‌كشد و شيون سر مى‌دهد ﴿هَلۡ مِن مَّزِيدٖ ٣٠﴾ [ق: 30]. «(گرسنه‌ام) ديگرى هم هست». ﴿وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُۖ﴾ [البقرة:24]. «آتشگيره آن انسان‌ها و سنگ‌ها هستند». خدايا از خشم و عذاب تو به رحمت تو پناه مي‌بريم خدايا تاب شنيدن زفير و شهيق دوزخ را نداريم، خدايا اين گوشت و پوستى كه در اينجا تحمل آتش يك سنگ كبريت را ندارد شعله‌هاى فروزان دوزخت چگونه داشته باشد، خدايا اگر تو رحم نكنى تو لطف وكرم نكنى اگر تو به رحمت و احسان خود از ما نگذرى چه خواهيم كرد و به كجا خواهيم رفت فقط پناه گاه ما يكى است و آن رحمت توست ديگرى پناهگاهى نداريم، على ابن ابى طالب كه ايمانش را با تقليد نيافته بود و اسلامش را از رساله‌ها نگرفته بود و با چيزى بنام مفاتيح جشن و ندبه آشنا نبود،، بلكه دين و عقيده‌اش را از قرآن گرفته بود، مى‌دانست كه آخرت يعنى عذاب خدا، يعنى چه بنابراين از خدا مى‌خواست كه ترس و خوف خودش در قلب او بيندازد، نه شعار ترس و ترس ريايى بلكه «الْجِدَّ فِي خَشْيَتِكَ» خدايا از تو مى‌خواهيم كه ما را به راه راست خودت راهنمايى كنى و ايمانى از جنس ايمان پيامر و صحابه جانباز و اهل بيت اطهارش عنايت فرمايى، خدايا ايمانى كه ما را به ترس از تو وادارد رعب و خوف تو را در دل ما بگنجاند، خدايا از تو مى‌خواهيم كه خوف حقيقى و ترس واقع خودت را در دل ما جاى دهى و ترس تمام مخلوقاتت را از دل ما بدرآورى. آمــــيـــن.

«أَسْرَحَ إِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ وَ أُسْرِعَ إِلَيْكَ فِي الْبَارِزِينَ».

چه آرزويى دارد، اين بنده وارسته الهي كه خود را يك مؤمن عادى مى‌شمارد چه آروزى بزرگى و چه تمناى پرمعيارى، طبيعى است كه هر مكتب از خودش پيروان متفاوتى دارد مكاتب انبياء ‡ نيز به همين صورت و در هر مكتبى نزديك‌ترين و محبوب‌ترين و معتمدترين به آن مكتب و به سايه آن مكتب كسانى هستند كه سرقافله باشند پيشتازن باشند قبل از بقيه حاضر به فداكارى شده باشند، در مكتب اسلام و دين مبين اسلام و با آغاز دعوت رسول الله نيز كسانى پيشتاز بودند، جلو‌تر قافله بودند كسانى كه از همان اولين لحظات آغاز دعوت تا آخرين رمق جان فشانى كردند، آماده جان دادن بودند، اين افراد را قرآن سابقين ناميده، يا سابقين اولين كه در گروه هستند اولين درميان مهاجرين و سابقين اولين در ميان انصار لذا در چندين جاى قرآن كريم از اين‌ها ستايش كرده و بهترين و پاك‌ترين نمونه‌هاى اسلام عملى و ثمره و نتيجه تلاش رسول بزرگوار اين‌ها بودند، مثلا در سوره توبه آيه 100 ملاحظه فرمائيد ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100]. «و پيشروان نخستين از مهاجران و انصار و كسانى كه به نيكوكارى از آنان پيروى كردند، خداوند از آنان خشنود شد و [آنان نيز] از او خشنود شدند. و برايشان باغ‌هايى كه فرودست آن جويباران روان است آماده ساخت كه در آنجا هميشه جاودانه‏اند. اين كاميابى بزرگ است». پاداش آن‌ها چيست خوشنودى خداوند از آنان و خوشنودى آنان از خداوند، و بهشت جاويدان، براستى كه اين است سعادت بزرگ، علي خود يكى از اين‌هاست، اما ديگران كيها هستند كه على در دعا و مناجاتش از خداوند مى‌خواهد در ميدان آن‌ها و در زمره آن‌ها بشمار آيد، اولين مصداق آيه كريمه كسانى هستند كه از نظر تئوريسن‌هاى اسلام ناب كافر و مرتدند و لعن و نفرين بر آنان جز لاينفك ايمانست و يكي از مسئوليت‌هاى بزرگى آقا امام اين زمان است كه در انقلاب رجعت آنان را از قبرهايشان بلند كند و شلاق بزند و حق على مظلوم و ساير مظلومين اهل بيت! را از آنان بگيرد صلوات بفرستيد، به به چه شاهكارى مى‌كند اسلام ناب، و چه خوشبختند مسلمانان ناب، ما هم مانند بسيارى از انسان‌هاى ديگر سرگردانيم كه چه كنيم اسلام ناب را بپذيريم يا اسلام خدا و قرآن و پيغمبر و على را، انتخاب دشوار است اما بايد انتخاب كرد يا اسلام ناب را پذيرفت و پيش از هزار آيه قرآن را شش هزار مرتبه به اهل بيت و امام زمان ربط داد و يا اينكه اسلام خدا و قرآن و پيغمبر و على را بايد پذيرفت و قبول كرد كه مصداق اولى ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ﴾ ابوبكر و عمر و عثمان و على و عائشه و حفصه و طلحه و زبير و سعد بن عباده و سعد بن معاذ و غيره هستند كه در اين صورت جواب مردم را دادن مشكل است، يك سرهنگ انگليسى هنگام خدمت در پاكستان كنونى و هند سابق مرغى خريده و به آشپزش داده بود كه براى ناهارش بپزد، آشپزهم كه خيلى خودش را عيارى مى‌دانست مرغ را كباب كرد و خورد و براى ناهار سرهنگ عدس پخت، ظهركه سرهنگ آمد و سرميز غذا نشست تعجب كرد كه ناهار مرغش به عدس تبديل شده وقتى از آشپز پرسيد گفت: متأسفانه مرغ را گربه خورد، سرهنگ هم و بلا فاصله گربه را از زير ميز گرفت و وزن كرد ديد گربه يك كيلو است، گفت: بى‌شعور احمق گربه يك كيلويى اگر يك كيلو مرغ را می‌خورد بايد دوكيلو مى‌شد اگر اين گربه است پس مرغ كجاست و اگر مرغ است گربه كجاست؟ داستان اسلام ناب هم چيزى شبيه همين است سر فرصت معلوم خواهد شد كه اسلام ناب همين است كه آقايان معرفى مى‌كنند پس اسلام خدا و قرآن و پيغمبر و على كه در تضاد كامل با اين قرار دارد چه بود اسمش چيست؟ و اگر اسلام ناب آن است پس اين چيست؟ خدايا درِ هدايت را بگشا و اين دل‌هاى سخت‌تر از سنگ ما را نرم كن و اسلام واقعى را اسلام خود را اسلام قرآن را اسلام پيامبر را اسلام على را در ما و در تمام جهان زنده و سربلند و پيروز بگردان و ما و همه امت اسلام را از شر خرافات و عقايد باطلى كه چهره زيباى اسلام را مسخ كرده نجات بده. آمـــين.

«وَأَشْتَاقَ إِلَى قُرْبِكَ فِي الْمُشْتَاقِينَ وَأَدْنُوَ مِنْكَ دُنُوَّ الْمُخْلِصِينَ‏ وَأَخَافَكَ مَخَافَةَ الْمُوقِنِينَ وَأَجْتَمِعَ فِي جِوَارِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» اين صفت مؤمن است صفت كسى است كه پروردگارش را از خودش ناخشنود نكرده است، اشتياق دليل محبت و بنده با پروردگار است كسى مى‌تواند مشتاق پروردگارش باشد كه گذاشته‌اش را خراب نكرده باشد، تاريخش را سياه نكرده باشد، دچار انحراف و كجروى و شكار بدعت گذارى نشده باشد چون مطمئن است كه پرورنده‌اش صاف است نه اينكه معصوم باشد بلكه پرورنده‌اش را صاف نگه داشته باشد اگر احيانا اشتباهى همه از او سرزده فورا توبه كرده است پس اشتياق و محبت با خداوند نشانه اطمينان بنده است، نه اينكه نترسد اما آنقدر رابطه‌اش را خوب كرده است كه با همه ترس كه دارد اميدوار است پروردگارش را دوست دارد به او محبت مى‌ورزد كسى كه شب وروز با قبر و قبرستان و مرده سروكار داشته باشد كسى كه همه وقت كنار قبر بنشيند و با مرده مناجات كند راز دلش را به مرده بگويد با مردگان راز و نياز كند حاجتش را از امام رضا بخواهد قفل و زنجير به آستان معصومه و شاه عبدالعظيم ببندد، نذر و قرباني‌اش را براى اين و آن انجام دهد و تعظيم و ترس و اميد و محبتش با مردگان باشد، در هر مشكل ياعلى، و يازهرا، و يامهدى بگويد، چگونه مى‌تواند مشتاق خدا باشد اين بيچاره كه فرصت ندارد كه حتى نمازش را با يكسويى براى خدا بخواند، سر نماز هم عجله دارد كه زودتر تمام كند و خودش را به بقيع رساند، و سفارشات را تقديم كند و ليست تقاضاها را ارائه دهد، اين على است كه مشتاق خداست و معبود و مسجودش خداست، گويا توحيد و يكتاپرستى فقط بر على لازم بوده است و زبان على حال بعضى مى‌گويد: ما را به على و غير على چه در برابر اين همه دليل و حديث و روايتى كه داريم على چه جواب دارد كه خودش اگر ثواب و فضيلت لازم نداشته ما را چرا منع مى‌كند على هم اگر امروز زنده مى‌بود حتما پس از شنيدن اين همه روضه و توشه و دعا خوانى با اين صداهاى قشنگ و زيبا حتما قانع مى‌شد و مى‌پذيرفت ولى ما از على عليه السلام انتظار نداريم كه جلو نواصب و دشمنان اهلبيت ما را كنف كند امروز اين دعاهاى دسته جمعى كنار بقيع نياز و ضرورت ماست ورنه دنيا از كجا بفهمند كه ما هم هستيم ورنه مردم را چگونه نگهداريم كه از وهابيت متأثر نشوند همين جلسه‌ها و مداحى‌ها است كه مردم را وفادار نگهداشته استۀ، و گرنه تا حالا وهابيت كار خودش را كرده بود. دوستى مى‌گفت: اگر من براى اسلام ناب فرهنگى بنويسم مداحى را ذمّامى ترجمه خواهم كرد و مداحى فقط اسم است كه معنايش مى‌شود مدح سرايى ولى آيا واقعا اين مدح سرايى است كه انجام مى‌گيرد يا ذمامى (بيان ذم و بدى) مى‌گفت: به نظر من ذمامى است چرا چونكه در واقع داريم سر اهل بيت كلاه مى‌گذاريم مدح است كه انسان حرف طرف مرا گوش كند ما از يكسو دعاى كميل را با اين همه بوق و آواز مى‌خوانيم و از زبان على به همه اعلان مى‌كنيم كه توسل فقط به خداوند و اسماء و صفات او بايد جست؟ اما بلا فاصله پس از مراسم دعا به اين و آن توسل مى‌جوئيم از زبان على اعلان مى‌كنيم در هرگونه سخن و مصيبت فقط خدا را بايد خواند اما بلا فاصله و شايد در همان جلسه غير خدا را مى‌خوانيم، از زبان على اعلان مى‌كنيم كه من گنهگارم خدايا گناهانم را ببخش و مرا بيامرز و شايد در همان جلسه از عصمت على و اهل بيت سخن مى‌گوئيم از زبان على اعلان مى‌كنيم كه خدا يا مرا جزو سابقين بگردان مرا جزو صحابه پيغمبرت و در خط آنان قرار ده، و كمى بعد از جلسه دعاى نفرين مى‌خوانيم و بقول آقاى فخر روحانى (معمم) كه نذر كرده بود اگر در انتخابات دوره سوم از تركمن صحرا برنده شود هفتاد هزار مرتبه به دو شیطان لعنت مى‌فرستد كه انشاء الله من ايمان كامل دارم كه آقاى روحانى اگر توبه نكند پاداش زحمات خود را در دنيا پيش از آخرت خواهد گرفت و إلا در آخرت كه هيچ شك و شبيه اى وجود ندارد حتى اگر ايشان به آخرت ايمان هم نداشته باشد آخرتى وجود دارد و خداوند در حديث قدسى مى‌فرمايد: «مَن عادَ لِي وَلِياً فَقَد أذَنتُهُ بِالحَربِ» كسى كه با يكى از اولياى من دشمنى كند من با او اعلان جنگ مى‌كنم، گر چه آقاى روحانى در آخر جلسه پيشمان شده بود پيشمان از (اعترافش نه از كرده‌اش) اما ظاهرا نشانى توبه در چهره‌اش ديده نمى‌شد شبيه اين چرنديات را آقاى احمد مرعشى پسر آية الله اسماعيل حسينى مرعشى اهوازى نسبت به ام المؤمنين عايشه و صديقه ل گفت، (اگر راست گفته باشد دكتر بود و در لبنان خدمت مى‌كرد در وزارت خارجه) ايشان كه بقول خودش ولايتى بود و اصلا كار اشتباهى نكرده بود كه پيشمان شود ولى خود آيه الله كه خيلى آدم فاضل بود با اينكه در دروغ پردازى و فن گمراه كردن بسيار استاد بود شعرى را به عربى بر صفحه اول كتابش كه به من هديه كرد نوشت. و مى‌گفت: منظورش دفاع از ام المؤمنين است خدا كند كه چنين باشد، شبيه اين هر چرنديات و دشمنى با اولياء الله حدود دو سال پيش در حرم نبوى با چند تا جوانى و ميانه مرد از كاروانى از اصفهان آشنا شدم، اول با صحبت با معلم شان شد كه آن‌ها به نحوى به تفیهم كردند مى‌خواهند جدا از روحانى معلم شان با من بنشينند البته معلم محترم در جلسه اول طورى شده بود كه به هيچ ممكن بود ديگر رنگ مرا ببيند از آن مسيرهم عبور نمى‌كرد، خلاصه روز بعد با دوستان مذكور در همانجا نشتيم صحبت‌هاى زيادى شد بيشترشان كارهاى رسمى و نظامى داشتند، از جمله سپاه و بيسج، از صحبت‌ها ظاهرا خيلى خوشحال بودند و استقبال كردند صحبت از وحدت پيش آمد گفتند: شما براى وحدت چه كرده ايد؟ گفتم: ما كار ضد وحدت نكرده‌ايم كه مجبور باشيم با شعار وحدت جبرانش كنيم. گفت: ولى ما خيلى فعاليت مى‌كنيم و در راستاى وحدت پيش قدم هستيم. گفتم: اين‌ها شوخى است وحدت حقيقى كار دشوارى است اين شعارها بقول معروف خاك در چشم حريف پاشيدن است، اگر براستى ادعاى وحدت درست است شما مى‌دانيد كه اخلاق قرآن و پيامبر و خود ائمه اهلبيت عليهم السلام از لعنت و نفرين منع مى‌كند اگر براستى وحدت طلبى معممين شما درست است من يك پيشنهاد مى‌كنم اگر به اين عملى شد باور مى‌كنم كه واقعا اين‌ها وحدت مى‌خواهند، هر گروه و فرقه و مذهبى از خودش مقدساتى دارد كارى ندارم كه شما قبول داريد كه بزور شمشير عمر فاروق مسلمان شده ايد يا خير؟ اما ابوبكر و عمر هردو علاوه از بقيه فضائل پدر زنان رسول الله هستند يعنى به نوعى با خاندان رسول الله مرتبط هستند، و از نظر ما اگر اين دو نفر نبودند اسلام به سراسر جهان نمى‌رسيد و در همان وهل اول شكار و طعمه دشمنان مى‌شده پيشنهاد من اين است كه آقايان لعن و نفرين اين دو شخصيت بزرگ اسلامى را ممنوع اعلام كنند، اين يك گام عملى در راستاى وحدت است، خود امير المؤمنين عليه السلام نيز در نهج البلاغة از لعن و نفرين منع كرده است بقيه همه خاموش بودند و گويا شوكه شده بودند كه چه جواب دهند چون واقعا براى بعضى اين لعن و نفرين بويژه نسبت به اين دو چهره نمونه اسلام ب كه قرآن گواهى مى‌دهد كه خدا از آنان راضى شده و آن‌ها از خدا راضى شده‌اند، لعن اين‌ها براى بعضى ذكر و ورد و عبادت شمار مى‌رود هر چه نگاه كردم كسى آمادگى نداشت كه جواب بگويد جوانى (تقريبا 20-22 ساله‌اى) كه كنار سمت راست من نشسته بود گفت: آقا از اصول و اعتقادات نمى‌توانيم بگذريم اين لعن و نفرين جزو ايمان ماست! دستم را بر شانه‌اش زدم و گفتم آفرين بر جرأت و صداقت تو، اين واقعا براى تو ايمان است و از نظر من تو با همين اعتقاد از حضار مردم و بسيارى ديگر كه در چنين مواردى از نفاق و دو رنگى كار مى‌گيرند بسيار بهترى حتى نزد خداوند مقام تو بالاتر است زيرا در باره منافقين خداوند متعال مى‌فرمايد: ﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ [النساء: 145]. بنا براين حقيقت همين است كه تو مى‌گويي، آنگاه گفتم عزيزان جواب روشن و صادقانه اين جوان خود جواب وحدت طلبى آقايان است، پس وحدت و هفته وحدت صرفا شعار است وقتى از اصول اعتقادى نمى‌شود صرف نظر كرد چرا از من انتظار داريد كه از اصول اعتقادى خودم صرف نظر كنم، چرا از جامعه يك ميليارد و دويست ميليونى مسلمان جهان انتظار داريد كه براى خوشنودى اقليت 5 در صدى تشيع از اعتقاداتش صرف نظر كند پس بيائيم با هم صادقانه عمل كنيم جامعه اهل سنت هيچ نيازى به اينگونه وحدت ندارد وحدتى كه آقا رو بروى شما بخندد و از پشت خنجر بزند وحدتیكه از شما سرسفره چرب پذيرايى كند اما به مقدسات شما توهين كند، وحدتى كه از قلم و منبر و زبان شما در جهت خاموش كردن و فريفتن مسلمين كار بگيرد و جامعه اسلامى را نسبت پاك‌ترين انسان‌هايى كه پس از انبياء تاريخ سراغ دارد مشكوك و بد ظن كند، وحدتى كه به شما شادباش بگويد شرطيكه از عقيده و مبادى اعتقادى خود دست بشوئيد، جامعه اهل سنت به اينگونه وحدت نيازى ندارد، اصلا چرا آقايان نياز پيدا كرده‌اند كه هفته وحدت برگذاركنند؟ جوابش يك كتاب است، اما عرض ما اين است كه اهل سنت خواستار وحدت با همه هستند بشرطيكه از شرك و خرافات و توهين و لعن و نفرين توبه كنند در آن صورت نيازى به شعار وحدت نيست، وحدت خودش برقرار مى‌شود دروغ است كه مى‌گوئيد مسائل فقهى باعث اختلاف است حب اهل بيت باعث اختلاف است هرگز چنين نيست، دشمن اهلبيت را تعريف كنيد و معرفى كنيد تا ببنيم كه دشمن اهل بيت كسيت؟ مذهب فقهى تان هرگز شمارا از امت اسلامى جدا نخواهد كرد، شيعيان زيدى هم مذهب فقهى جدا دارند، اهل بيت را هم دوست دارند على را از ابوبكر و عمر بهتر هم مى‌دانند ولى آيا آن‌ها با اهلسنت مشكلى دارند؟ پس رك و راست باشيد و درست به مردم بگوئيد كه مشكل چيست؟ عوام بيچاره را مشغول كرده به اينكه اهلسنت بسم الله نمى‌گويند، و اينكه ما را متهم مى‌كنند كه در سلام مى‌گوئيم «خان الأمين خان الأمين»، اين‌ها شوخى است شما خوب مى‌دانيد كه مشكل اينجا نيست مشكل دعا خواندن و نخواندن نيست سجده كردن به سنگ و مهر نيست مشكل چيز ديگرى است، جامعه اسلامى چرا از شما متنفراست پس بسم الله و مهر و دعا نيست و حب اهل ببت نيست بعضى اسبابش را مى‌شمارم 1- اعتقاد شما به تحريف قرآن 2- تكفير و لعن صحابه 3- تكفير هر كسى كه مبدأ ولايت و امامت را قبول نداشته باشد 4- سياست ترور و وحشت عليه فعالان اهلسنت 5- تبليغ اعتقادات مذكور زير چتر تقيه كه خود نفاق و دو رنگى است 6- نشر و پخش كتاب‌هاى نفاق انگيز و تفرقه افگن در جوامع اهل سنت، اين‌ها مهم‌ترين اسبابى است كه بر اساس آن اهل سنت از شما متنفرند، انگار شما از تحريف قرآن هيچ ارزشى ندارد چون براى شناخت هر ايده اى محقق سراغ افراد نمى‌رود سراغ كتابخانه مى‌رود و تمام متون شما هر عصر تقريب وحدت و تمام علماء شما جز عده انگشت شمارى نه تنها به تحريف قرآن اذعان و باور دارد كه سرسختانه از آن دفاع مى‌كنند، بنابراين راه نزديكى به امت اسلامى اين نيست كه شما حقايق را انكا ركنيد بهتر است صاف و شفاف حقيقت را اعلان كنيد كه گذشتگان ما اعتقاد به تحريف قرآن داشته‌اند اما ما نداريم و هر كسى چنين اعتقادى داشته باشد كافر است اين صداقت شما را بيشتر به امت اسلامى نزديك مى‌كند و فاصله‌ها را كم مى‌كند، همين لعن و نفرين صحابه و پيامبر اين ديگر نه شما آن را كار خلافى مى‌دانيد كه از آن انكار و تشيع بدون آن معنى دارد اين را اگر از قاموس تشيع حذف كنيد چيزى بنام تشيع باقى نمى‌ماند، نويسندگان معاصر شما خيلى بهتر و مفصل از گذشتگان در اين باره نوشته‌اند، وتا زمانیكه اين عقيده وجود داشته باشد شما مشترى كم خواهيد داشت چون اسلام را اگر از صحابه جدا كنيد چيزى باقى نمى‌ماند و اصلا فهم قرآن بدون وجود صحابه نا ممكن است چون پيامبر به تنهايى با يك دختر و دو داماد و دو نوه كم سن نمى‌توانسته اسلام را تبليغ كند هر عاقلى هم اينرا مى‌داند اينكه شما نمى‌تواند تحمل كنيد تقصير كسى نيست نيش عقرب نه از پى كين است كه مقتضاى طبيعتش اين است، ما هم با اينكه براى شما دل مى‌سوزانيم و موقعيت شما را درك مى‌كنيم جز اينكه بگوئيم ﴿مُوتُواْ بِغَيۡظِكُمۡۗ﴾ [آل عمران: 119]. چيزى به ذهنمان نمى‌رسد از خداوند هدايت مى‌طلبيم و بس.

«وَأَجْتَمِعَ فِي جِوَارِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» اين يكى از آرزوهاى امير المؤمنين است كه در بهشت در جوار خداوند با مؤمنان باشد، پرسش اين است كه كدام مؤمنان و منظورش از مؤمنان كيست اگر اسلام ناب را داور قرار دهيم و از آن بپرسيم كه منظور از مؤمنين كيست ممكن است پاسخ اين باشد كه بـا شيعيانش اشكالى ندارد ما كه بخيلى نداريم يعنى امير المؤمنين از خداوند خواسته كه در روز قيامت باشيعيانش در جوار او بـاشند، كدام شيعيان، در حيات ايـشان كه شيعه درستى نبود كه ايشان چنين آرزويى بكنـد چون شيعيان آن زمان طبق خطبه‌ها و نامه‌هاى نهج البلاغة همه مرتد و منافق بودند، همان‌هايى بودند كه اهل بيت ‡ بدترين عذاب و شكنجه و قتل و تعذيب جسمى روحى را از دست آن‌ها چشيدند، اگر شيعيان آخر الزمان مراد است بازهم پرسش ايجاد مى‌شود كه اين‌ها اين‌همه جلسه و مراسم گريه و عزا دارى را در كجا برگذار خواهند كرد و على چگونه اين وضعيت را تحمل خواهد كرد؟ و اين همه گنبد و بارگاه و آستان و قبر امام و امامزاده را چه خواهد كرد؟ اگر مؤمنين قبل از اسلام مرادند كه بازهم على غريب و تنها خواهد ماند حد اكثر چند‌تا فرد و فاميل همراهش خواهد بود پس اين مؤمنان كيها هستند، اگر از اسلام ناب كمك نگيريم كه ايشان تنها نيست چون اسلام خدا و قرآن و پيامبر و على وصحابه و اهل بيت مى‌گويد: هر كسى كه به خدا و روز آخرت ايمان داشته باشد و نماز ُ روزه و حج و زكات (نه خمس) اداء كند مؤمن است و جايش بهشت است حتى اگر به اساس دين اسلام ناب يعنى ولايت ايمان نداشته باشد حتى اگر جز پيامران ‡ براى كسى عصمت نشناسد حتى اگر به امام زمان هزار ساله اى ايمان نداشته باشد حتى اگر گستاخ و بى‌ادب باشد و به آستان و قبر و گنبد و درگاه و مزار سجده نكند و نذرانه ندهد و از آن‌ها كمك و شفا و فرزند نطلبد و به آن‌ها توسل نجويد بخدا سربزند و مستقيم حاجتش را به خدا بگويد با اين وجود در اسلام خالص قرآن مؤمن است، و با پيامبر و ابوبكر و عمر و عثمان و على و عائشه و حفصه و طلحه و زبير وساير صحابه و اهل بيت در بهشت در جوار پروردگار مهربان است زيرا خداوند مى‌فرمايد: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء:69]. «و هر كس كه از خداوند و رسول [او] فرمان برد، آنان در زمره كسانى خواهند بود كه خداوند بر آنان انعام نموده است، از پيامبران و صديقان و شهيدان و صالحان. و اينان نيك رفيقانى هستند». و در اسلام خدا و قرآن و محمد و على و حسين جايى براى ولايت و امام زمان هزار ساله و لعن و نفرين به اولياء الله و صحابه پيامبر و گنبد و قبر و دلال بازى وجود ندارد و نه حتى زنجير زنى و قمه زنى و بوق و آجير و محرم و عاشورا. و از اين قبيل فن و نوت‌ها خبرى هست، اسلام آسان و بى‌غش و بى‌آلايش و بى‌شائبه اسلام همه برابرى و عدالت، اسلام يكرنگى و صداقت، اسلام بدون خمس يا چپاول اسلامى، اسلام بدون صيغه يا زناى اسلامى، اسلام بدون تقيه يا دروغ اسلامى، اسلام بدون نوحه يا هيزنيزم اسلامى، اسلام بدون زنجير و قمه يا بردگى متمدن، اسلام بدون كلك بازى و حقه بازى و كلا گذارى و كاله بردارى، اسلام عملى، نه اسلام شعار، اسلام اخلاص نه اسلام ريا، اسلام ثابت و سالم نه اسلام متحرك و گوش و دم شده، اسلام معنويت نه اسلام سياسى، اسلام سياست نبوى نه اسلام سياست مصالح، اسلام قرآن، نه اسلام فلسفه، اسلام پيامبر نه اسلام اين و آن، پس در اين اسلام دعاى على دعاى بسيار محتواء بجايى است طبق اين اسلام على با همه كسانى كه با آن‌ها در كنار رسول جهاد كرده دعوت كرده در راه نشر اين اسلام جان داده و خود را فدا كرده ما براى فردى حكم به بهشت يا دوزخ نمى‌توانيم بكنيم اما انشاءالله اميدواريم كه على با همه آن صدوبيست و چند هزار صحابه اى كه در حجة الوداع با رسول خدا حج كردند در بهشت در جوار پروردگارشان باشند و از خداوند اميدواريم كه همه كسانیكه مخلصانه اسلام را پذيرفتند و در نقش قدم رسول الله و صحابه جانباز و اهل بيت اطهارش حركت كردند و عينا آن اسلام را در خود پياده كردند انشاء الله كه با رسول الله و صحابه يكجا در جوار رب كريمشان خواهند بود، اين اميد و آرزوى ماست اينكه پيروان اسلام ناب محمدى و پيروان مكتب اهل بيت در كدام طبقه بهشت جاى خواهند داشت ما نمى‌توانيم پيش بينى كنيم، حاكم و داور اختيار دار خود خداوند است علم غيب هم تنها در كنترول خود اوست هر چه باشد معلوم خواهد شد «ستعرف إذا انكشف الغبار أخليل تحتك أم حمار» همين كه گرد و غبار فرو نشيند معلوم خواهد شد كه بر اسبى سوارى يا بر الاغى، هيچكس جرأت نخواهد داشت كه بر عدل خداوند اعتراض كند و نه حتى كج نگاه كند اما قبل از اينكه نتيجه ظاهر شود اميدواريم مؤاخذه نشويم اگر از باب استفسار بپرسيم كه خدايا تو كه عادلى آيا مى‌خواهى مشركين عرب را آتشگيره دوزخ بگردانى حتى كسانى كه قبل از بعثت رسول الله از دنيا رفته‌اند و با پيامبرت دشمنى هم نكرده‌اند، اما مشركين قرن عصر اتم و انترنت و ژنتيك را كه چه بسا شركشان مهتر از شرك آن‌ها است در بهشت برين جاى دهى؟ آن‌ها كه در هنگام مصيبت به تو رجوع مى‌كردند ﴿وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوۡجٞ كَٱلظُّلَلِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ فَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞۚ وَمَا يَجۡحَدُ بِ‍َٔايَٰتِنَآ إِلَّا كُلُّ خَتَّارٖ كَفُورٖ ٣٢﴾ [لقمان: 32]. «و چون موجى سايه‏بان وار آنان را فرو گيرد خداوند را- در حالى كه عبادت را براى او خالص گردانده‏اند- مى‏خوانند. پس چون آنان را با رساندن به خشكى رهايى بخشد، آن گاه [برخى‏] از آنان ميانه‏رو است. و هيچ كس جز غدّار ناسپاس آيات ما را انكار نمى‏كند». اما اين‌ها حتى در چنين حالتى به در اين و آن مى‌روند و شفا و فرزند و نجات و حل مشكلاتشان را از اين و آن مى‌خواهند، آن‌ها كجا اين‌ها كجا؟ خدايا آن‌ها از جماد و سنگ و چوب و خرما بت مى‌ساختند اين‌ها از دوستان و بندگان تو بت مى‌سازند چه تفاوتى بين اين‌ها و آن‌هاست؟ همان رابطه‌اى كه آن‌ها با بتانشان داشتند اين‌ها با قبور و ضريح و گنبد و بارگاه دارند، همان خواسته‌هايى كه آن‌ها از سنگ و چوب داشتند اين‌ها از قبر و ضريح دارند تفاوت چيست؟ خدايا همانقدر كه آن‌ها از تو فاصله داشتند اين‌ها بيشتر فاصله دارند آن‌ها چه گناه بيشترى داشتند خدايا همان عباداتى كه آن‌ها براى خدايان كوچكى انجام مى‌دادند اين‌ها براى اين و آن انجام مى‌دهند آن‌ها چه گناهى بيشتر دارند،آنها پيامبرى نبود كه كسى را بر او ترجيح دهند اما اين‌ها نواسگان پيامبر را حتى از مقام پيامبران و فرشتگان بالاتر برده‌اند، آنوقت كتاب نبود كه آن‌ها تحريف كنند اين‌ها كتاب تو را نيز تحريف كردند و معتقد به تحريف آن هستند در حاليكه تو حفاظت آن را خود ضمانت كرده‌اى ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9]. آنوقت پيامبر‌ها نبود كه يارانى داشته باشند و آن‌ها تكفيرشان كنند اما اين‌ها ياران درجه اول پيامبرت را كه دوستان نزديك تو نيز هستند تكفير مى‌كنند خدايا حتی با همسران پيامبرت دشمنى دارند و با وجود سند براءت از سوى تو آن‌ها را متهم مى‌كنند، خدایا آن مشركين چون گناه بزرگ‌ترى داشتند كه آتشگيره دوزخ باشند اما اين‌ها در بهشت برين جاى داشته باشند خدايا ماكه به قضا و قدر تو راضى هستيم و به عدل ايمان داريم آيا تو چنين خواهى كرد؟ آيا يك مليارد و دويست ميليون بنده‌اى كه در سراس جهان تو را به یكتايى مى‌پرستند فقط تو را سجده مى‌كنند فقط از تو كمك مى‌خواهند همگى را به دوزخ مى‌سپارى و پنج در صد كه (البته بيشتر شان بى‌گناه هيچ سروكارى به تو ندارند و يكسر قبرها و گنبد‌ها و ضريحها خودشان مشغولند هستند) تاج بهشت قرار مى‌دهى، خدايا ما اعتراضى نداريم اما مبارزه نمى‌كنيم كه تو چنين كنى، خدايا ما خود را و همه وجود خود و مرگ و زندگى خود را و حج و نماز و عبادت خود را به تو مى‌سپاريم براى تو زنده‌ايم و براى تو مى‌ميريم و نماز و عبادت ما از آن توست تو خود دانى هر چه مى‌كنى اختيار دارى ما را حفاظت فرما. ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢﴾ [الأنعام: 162]. «بگو: بى‌گمان نمازم و عبادتم و زندگانى‏ام و مرگم [همه‏] در راه خداوند، پروردگار جهانيان است».

«اللَّهُمَّ وَمَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ وَمَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ‏ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عَبِيدِكَ نَصِيباً عِنْدَكَ وَأَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ‏ وَأَخَصِّهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ فَإِنَّهُ لاَ يُنَالُ ذَلِكَ إِلاَّ بِفَضْلِكَ وَجُدْ لِي بِجُودِكَ....» در اين جملات امير المؤمنين به امر بسيار مهم ديگرى اشاره مى‌كند انسان از آنجايى كه عاجز و ناتوان آفريده شده بر اثر بسا اشتباه كارى‌ها خود و يا ديگران گاهى احساس ترس و خوف مى‌كند اين ترس و خوف گاهى ممكن از يك دشمن انسى باشد يا دشمنى جنى باشد يا از درنده و خزنده اى باشد، ولى بهر حال انسان چونكه آسيب پذير است همواره نياز به كمك و حفاظت دارد، يكى از نيازهاى بسيار مهم انسان در زندگى‌اش امنيت است، خداوند براى اطمينان و امنيت دائم بندگان مؤمنش نسخه ذكر و يا خودش را معرفى فرموده: ﴿أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ٢٨﴾ [الرعد: 28] كه فقط با ياد خدا دل‌ها آرام مى‌گيرد، چرا؟ زيرا كه خداوند قدرت قاهر و مطلق است، اگر قدرت خدا با انسان باشد ديگر از چه مى‌ترسد و چرا مطمئن نباشد، نمونه‌هاى زيادى داريم كه خداوند اين قدرتش را در حمايت از بندگان نيك و اولياى صادقش بكار بسته است، مثلا موسى پيامبر هنگامى كه با قوم معاند و لج باز يهود از دست فرعون فرار مى‌كرد آن‌ها كه ساليان متمادى ظلم و ستم فرعون را چشيده بودند گفتند به موسى: ﴿فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلۡجَمۡعَانِ قَالَ أَصۡحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدۡرَكُونَ ٦١﴾ [الشعراء: 61]. «ما داريم دستگير مى‌شويم» فرمود: ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهۡدِينِ ٦٢﴾ [الشعراء: 62]. «پروردگار من با من است بدون شك راهى به من نشان خواهد داد». اين قدرت خداست و اين ايمان يك بنده مؤمن به خداست كه در مسير دعوت حق جز سلاح منطق و استدلال چيزى در اختيار ندارد اما با اين وجود از هيچ قدرتى حتى از ستمگرى چون فرعون نمى‌ترسد، و ديديم كه خداوند بر خلاف تصورات بشرى راه نشان داد آب دريا متوقف شد و دوازده راه خشك باز شد كه موسى با بنى اسرائيل عبور كردند و در همين راهها فرعون و فرعونيان را بدام انداخت و هلاك كرد. در داستان ابراهيم خليل مى‌بينيم كه نمرود براى شكست دادن نيروى منطق و استدلال يك موحد و حق پرست با كمك امپراطوريش آتش بزرگى آماده مى‌كند و او را بوسيله منجنيق (چيزى شبيه خمپاره افگنهاى امروزى) به داخل آتش پرت مى‌كند اما آنكه آتش را آفريده توانايى سوزاندن به او بخشيده فرمود: ﴿يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ٦٩﴾ [الأنبياء: 69]. «اى آتش سرد و وسيله سلامتى براى ابراهيم باش». هر پيامبر چونكه مأمور تبليغ رسالت الهى است قدرت خدا كاملا با اوست، اما فقط در حالات استثنايى به شكل معجزه ظاهر مى‌شود اما اين بندگان صادق به قدرى مطمئن هستند و به قدرت خدا ايمان دارند كه ذره‌اى خوف و هراس به خود راه نمى‌دهند. در داستان هجرت رسول بزرگوارمان ديدم كه خداوند چگونه از پيامبرش حفاظت فرمود هنگامى فرمود كه، مشركان صد نفر از صد قبيله مختلف عرب خانه حضرتش را محاصره كردند، ايشان در داخل بود ظاهرا عقل بشرى نمى‌تواند بفهمد كه يك انسان دست خالى چگونه مى‌تواند از ميان صد شمشير برهنه اى كه فقط به قصد كشتن ايشان هجموم آورده‌اند جان سالم بدر برد، اما حفاظت دست ذات است كه مالك همه آسمان‌ها و زمين است و لحظه‌اى غافل نيست ﴿لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ﴾ [البقرة:255]. دستور رسيد از جلو چشمان همه بيا بگذر و منزل را رها كن ﴿وَجَعَلۡنَا مِنۢ بَيۡنِ أَيۡدِيهِمۡ سَدّٗا وَمِنۡ خَلۡفِهِمۡ سَدّٗا فَأَغۡشَيۡنَٰهُمۡ فَهُمۡ لَا يُبۡصِرُونَ ٩﴾ [يس: 9]. «و پيشاروى آنان سدّى و پشت سرشان [نيز] سدّى قرار داده‏ايم. آن گاه [چشمان‏] آنان را فرو پوشانده‏ايم، پس آنان [هيچ چيز] نتوانند ديد». رسول بزرگوار على مرتضى را به جاى خودشان خواباند و يك و تنها از جلو چشمان همه گذشتند و هيچكس نتوانست در بيدارى و با چشمان باز ايشان را ببيند زيرا ذاتى كه به چشم توانايى ديدن داده در اين لحظات قدرت ديدن از آن‌ها سلب مى‌كند، در داخل غار ثور وقتى كه با تنها يار جان و رفيق و همنواشان نشسته بودند مشركين با كمك ماهران ردياب به دم غار رسيدند صديق فداكار كه از خودش فراموش كرده بود و در فكر اين بود كه مبادا مشركين به رسول الله گزندى برسانند آثار اين نگرانى را حضرت احساس كردند و فرمودند: ﴿لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ﴾ [التوبة: 40]. «نترس كه خداوند با ماست». ترس بشر طبيعى است حتى اگر پيامبر باشد چنانكه در داستان موسى هنگامى كه به قدرت خداوند عصاى دستش در ميدان به اژدها تبديل شد موسى را ترس فراگرفت خداوند فرمود ﴿خُذۡهَا وَلَا تَخَفۡۖ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلۡأُولَىٰ ٢١﴾ [طه: 21]. «بگیر و نترس ما (اين چوب دست تو را) به حالت اصلى باز خواهيم گرداند»، در حاليكه ترس ابوبكر صديق در اينجا براى خودش نبود بلكه براى رسول الله بود بدليل اينكه وقتى ايشان همه سوراخهاى داخل غار را بست و يك سوراخ باز ماند با پاى خود آن را بست تا اينكه پيامبر گرامى بتوانند راحت بخوابند وقتى هم كه مار پاى ابوبكر صديق را زد پايش را تكان نداد كه خواب يار نازنيش خراب نشود چون سر مبارك پيامبر بر روى ران ابوبكر گذاشته بود حضرت باقطره اشكى كه از شدت درد از چشم ابوبكر بر رخسار مبارك رسول نازنين چكيد بيدار شد وقتى جريان را پرسيدند با لعاب مباركشان اثر مارگزيدگى پاى ابوبكر ماليدند كه به حكم خدا دردش تسكين يافت. اين سخنان از بافيه‌هاى دروغگويان ماهرى چون زراره نيست اين‌ها تاريخ است كه حتى كافران هم نوشته‌اند، بهر حال مشركين ناكام از دم غار برگشتند و با اينكه آنان از داخل غار پاهاى مشركين را مى‌ديدند كه كافى بود يك نفر سرش را پائين تر بگيريد و تا بتوانند پيامبر و ابوبكر را ببينند و براى هميشه از درد سر نجات یابند، اما مگر اين توانايى را داشتند ذاتى كه انسان آفريده و به او قدرت فكر كردن بخشيده دراين لحظات حساس گويا بر فكر و عقل همه آن‌ها مهر بطلان گذاشته شده كه با اينكه مؤكدا مى‌دانند كه مرد پا تا دم غار رسيده پس كجا رفته به زمين رفته كجا رفته است؟ فقط با يك تخم كبوتر و يك تار عنكبوت خداوند آن‌ها را گيچ كرد و نتوانستند دشمن خدا يانشان را از يك مترى پش پايشان به چنگ آورند پس حفاظت دست خداست، اوست كه حفاظت مى‌كند و نجات مى‌دهد، لذا على از خدا كمك مى‌گيرد و عاجزانه باگردنى كج و چشمانى اشك آلود از او می‌خواهد كه او را از شر و گزند هر كيد و مكرى حفاظت كند دست به دامن پيامبر نمى‌برد، دامن امام زمان را نمى‌گيرد، پیش قبر پيامبر زانو نمى‌زد، و زنجير و قفل نمى‌بندد، به نام پاك پيامبر نذر و قربان نمى‌كند از حضرت زهرا كه معصوم! است و هر قدرتى دارد كمك نمى‌گيرد، از دو معصوم ديگر كه همراه ايشان است (امام حسن و امام حسين) كمك نمى‌گيرد، ابراهيم خليل و حضرت نوح و حتى از جبرئيل و مكائيل كه در اختيار او! هستند كمك نمى‌گيرد، از قبر پيامبر خورده نمى‌گيرد از بقيع خورده نمى‌گيرد و كنار بقيع شيون نمى‌كشد. اى عاشقان و پيروان على شما را به خداى على قسم بيائيد از على پيروى كنيم، شما را به خدا بيائيد از على و اهل بيت پيروى كنيم، بيائيد ايمان و عقيده مان را از آن موحدان بزرگ و خدا پرستان نمونه بگيريم، بيائيد انسان‌های مظلوم و مسلمانان مخلصى را كه بنام خدا و پيامبر و قرآن و اهلبيت جان مى‌دهند از بندگى بندگان رها كنيم و به بندگى خداى بزرگ وابسته كنيم، بيائيد به جاى شعارهاى مشركانه (يا على و يا مهدى ادركني و يا زهرا) شعارهاى توحيدى على را زنده كنيم بيائيد دعايى كميل را از شعار و ناله‌هاى بى‌معنى و اثر بدرآوريم و در زندگى عملى پياده كنيم، بيائيد على وار هر مشكل و مصيبتمان را به خداى على باز گوكنيم، شما را به خدا سوگند شما را به محبت اهلبيت اگر در اين محبت صادقيد بيائيد از على تقليد كنيم، مثل على مسلمان باشيم مثل على دعا كنيم به جاى اينكه دعاى على شاعرى و خوش خوانى كنيم بيائيم دعا على (يعنى همين دعا كميل) را به مردم توضیح دهيم از مردم بخواهيم كه معنى آن را دقت كنند، و هر كارى على كرده ما هم همان را بكنيم، هر جورى كه على مشكلاتش را حل كرده ما هم همانطور مشكلاتمان را حل كنيم، از هر جاي كه على حل مشكلاتش را مى‌خواسته ماهم از همانجا بخوانيم، اگر واقعا عاشق و پيرو و مقلد على هستيم و إلا عقل مردم هميشه كور نمى‌ماند، مردم هميشه در خواب نخواهند ماند بالآخره روزى بيدار خواهند شد و آنروز كه ببينند به نام على از دين و عقيده و مذهب على دور داشته شده‌اند حداقل كارى كه خواهند كرد اين است و با چنگ و دندان عقيده على را محكم خواهند گرفت. به اميد آنكه خداوند به همه مان توفيق پيروى صادقانه از حق كه همان مذهب پيامبر و صحابه و اهل بيت است عنايت فرمايد. آمــين.

«وَاجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عَبِيدِكَ نَصِيباً عِنْدَكَ وَأَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ‏ وَأَخَصِّهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ فَإِنَّهُ لاَ يُنَالُ ذَلِكَ إِلاَّ بِفَضْلِكَ» امير المؤمنين در اينجا خواسته ديگرى دارد، از خداوند مى‌خواهد كه به فضل وكرم خودش او را از بهترين بندگان خودش قرار دهد، كسانى كه بسيار به او نزديكند و در نزد او قرب خاصى برخوردار مى‌گردند، اين خواسته جز به احسان تو حاصل نمى‌گردد، جز آخر اين دعا شبيه حديث صحيح پيامبر است كه فرمودند: «لَا يَنجُو أحَدُكُم بِعَمَلِهِ» هيچكس از شما با عملش نجات نمى‌يابد، صحابه پرسيدند: «وَلَا أنتَ يا رَسُولَ اللهِ» حتى شما اى رسول خدا، فرمودند: حتى من «إلَّا أن يَتَغَمَّدَنِيَ اللهُ بِرَحمَتِهِ» مگر اينكه خداوند با رحمت خودش مرا حفاطت كند، بنابراين بنده هر چندكه كامل باشد نمى‌تواند با عملش به جايى برسد، در اين زمينه قبلا توضیح داده شده برمى‌گرديم به قسمت اول اين بنده از دعا يعنى حصول بهترين نزديك‌ترين و خصوصى‌ترين مقام بندگى كه اميرالمؤمنين از خداوند خواسته است، بنده مسلمان هر چه با عبادت بيشتر به خداوند نزديك شود بيشتر احساس نياز مى‌كند، و بيشتر خودش را محتاج مى‌بيند و بيشتر آرزو مى‌كند كه هر چه ممكن است به خداوند نزديك‌تر باشد، طبعا نزديكى فيزيكى مراد نيست نزديكى مقام و منزلت مراد است كه در نزد خدا محبوب‌تر باشد، خداوند بيشتر او را دوست داشته باشد، بيشتر او را مورد لطف و عنايات معنوى خودش قرا دهد ديگر چه كم دارد، (خداوند از مثال پاك است اما جهت تو ضيح عرض مى‌كنم) كه وقتى كسى در اين دنياى اسباب بازى با رئيس جمهور يا پادشاه يا رهبر كشورى دوست مى‌شود چه احساسى به او دست مى‌دهد؟ دوستى از آنطرف نه از طرف خودش كه ارزشى ندارد اينكه خود فلان رهبر بگويد: فلانى دوست من است و هر چه دارم در اختيار اوست، پس وقتى خداوند كسى را دوست خودش بخواند چه عزت و شرف و سعادتى بالاتر از اين وجود دارد كه نتواند بدست آورد.

اما اين مطلب بايد خاطر نشان كرد كه خداوند (نعوذ بالله) به هيچ كس خويشاوندى و رو در واسى ندارد، ميلياردها انسانى و جن و فرشته اى كه آفريده همه را با قدرت خودش و با امر و تنفيذ ﴿كُن فَيَكُونُ ١١٧﴾ [البقرة: 117]. خودش آفريده است در نزد او هيچ كس بركسى ديگرى برترى ندارد جز به تقوى تنها بنابراين راه دوست شدن با خداوند حصول تقوى است البته پس از ايمان، ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣﴾ [يونس: 62-63]. «بدان كه دوستان خدا، نه بيمى بر آنان است و نه آنان اندوهگين شوند. آنان كه ايمان آورده‏اند و پروا مى‏كردند». فقط يك استثنا وجود دارد كه خداوند بعضى بندگانش را به براى مأموريت مى‌فرستد به آن‌ها يك سرى امتيازاتى مى‌دهد مثل (معجزه و عصمت در تبليغ رسالت) ولى حتى اين مأموران كه اصطلاحا رسولُ پيامبر ناميده مى‌شوند چنانكه گذشت هيچ يك از لوازم بندگى مستثنى نيستند بلكه آن‌ها نمونه‌هاى ايمان و تقوى هستند تاكه آن‌ها را ببينند و از آن‌ها تقليد كنند ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الأحزاب: 21]. الگو و نمونه خوب و كامل براى شما رسول خدا است، لذا رسول خدا حتى دانه خرمايى را اگر در باغى يا جايى مى‌ديدند نمى‌خوردند مبادا صدقه باشد، آنقدر عبادت مى‌كردندكه پاهاى مبارك شان ورم مى‌كرد، وقتى ام المؤمنين عائشه صديقه ل پرسيدند مگر به اين است كه خداوند گناهان گذشته و آينده شما را بخشيده است ﴿لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: 2]. فرمودند: «أفَلَا أَكُوْنَ عَبْداً شَكُوراً» آيا بنده شكر گذار خدا نباشم، بنابراين امير المؤمنين على و يا اينكه ساير صحابه و اهل بيت اين امر را بخوبى مى‌دانستند كه ولايت و قرب خداوند جز با تلاش و كوشش و زحمت و عبادت حاصل نمى‌شود اما اينكه امير المؤمنين فرمودند: «لاَ يُنَالُ ذَلِكَ إِلاَّ بِفَضْلِكَ» يعنى اينكه عبادت ما قيمت اين خواسته‌هاى ما نمى‌تواند باشد راهش همين است فقط از طريق كامل‌ترين مقام و درجه ايمان و بالاترين حد بندگى و عبادت جز اين هيچ راهى ندارد، آنهم نه عبادت از پيش بلكه طبق دستور الهى، لذا صحابه از دقيق‌ترين حركات رسول گرامى پيروى مى‌كردند حتي بعضى صحابه جايى كه از شتر پياده شدند و نياز بشرى داشتند كه مثلا وضو بشكنند آنجا پياده مى‌شدند و حتى اگر نياز هم نمى‌داشتند طورى كه رسول خدا نشسته بودند مى‌نشستند اين كمال اتباع سنت در آن فرهيخته گان بود، زيرا پيروى از رسول خدا پس از ايمان يگانه شرط براى حصول تقوا است ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ﴾ [آل عمران: 31]. «اى پيامبر بگو كه: (واقعا) خدا را دوست داريد پس از من پيروى كنيد تا اينكه خداوند شما را دوست داشته باشد و گناهانتان را بيامرزد». بنابراين محال و نا ممكن است بتواند دوست ولى خدا باشد بدون آنكه از پيامبر پيروى كند اصلا نمى‌تواند مسلمان باشد چه جايى كه ولى خدا باشد ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: 65]. «سوگند به پروردگارت، [در حقيقت‏] ايمان نياورند مگر آنكه در اختلافى كه بين آنان در گرفت، تو را داور كنند. آن گاه از آنچه حكم كردى در خود هيچ دلتنگى نيابند و كاملا گردن نهند». عجيب اينجا است كه مى‌بينيد احيانا كسانى زير چتر تصوف و عرفان ادعاى ولى بودن وكشف و كرامات مى‌كنند كه يك در صد زندگى شان شباهتى به رسول الله ندارد و سراسر اعمالشان خلاف اسلام و قرآن و شريعت است، عجيب تر آنكه گاهى زير همان چتر كسانى مدعى عرفان و تصوف و سرانجام مقام ولايت الهى مى‌شوند كه عمرشان را در جنگ و ستيز با اولياى صادق الهى گذارنده‌اند و چه بسا لعن و نفرين بر اولياى الهى را ذكر و ورد و ثواب مى‌دانند، عجبا، ما از كشف! و كرامات! آن‌ها انكار نمى‌كنيم ممكن است با كمك سحر و جادو كارهاى فوق العاده‌اى هم از آن‌ها سرزند، اما اگر يك در صد مخالف سنت و پيامبر عمل كند نا ممكن است كه بويى از ولايت ببرد، البته ولايت خدا منظور است ولايت شيطان زود حاصل مى‌شود. آقايى تعريف مى‌كرد كه با يك جماعت چهار نفرى از پزشكان پاكستانى براى تبليغ اسلام به ژاپن رفتيم مدتى فعاليت كرديم بارى به شهرى وارد شديم كه مسجد نداشت هوتلهاى آنجاهم به ماجا ندادند، يك كشيك بوذى از ما خواست اگر ما مى‌خواهيم مى‌توانيد كه در معبد ما باشيد سه شب در معبد سپرى كرديم فعاليت خودمان را در بازار مى‌كرديم و از معبد به عنوان خوابگاه استفاده مى‌كرديم، روز چهارم كشيك آمد و گفت: من در مدت كه شما مهمان ما بوده ايد شما را دقيق مطالعه كرده‌ايم و اكنون تصميم داريم مسلمان شوم، بلا فاصله گفت: فكر نكنيد من از شما خيلى كارهاى فوق العاده ديده‌ام كه گرويده شده‌ام اين كشش درونى من است بخاطر آنكه به شما ثابت كنم كه من چكاره‌ام، مى‌خواهيم يك تجربه اى به شما نشان دهم آنگاه ما را در صحن معبد جمع كرد و به يكى از افراد همراهش گفت: در فاصله بيست مترى بايستد آنگاه باخاموشى چيزى خواند با انگشتش به او اشاره كرد طرف بى‌اختيار به زمين افتاد دو سه بار با دو سه نفر اين تجربه را انجام داد، گفتيم: شما به آن‌ها هماهنگ مى‌كنید گفت: از شما كسى بايستد من رفتم و ايستادم تا وقتى با خودش گويا داشت چيزى مى‌خواند عادى بودم همینكه به طرف من اشاره كرد نفهميدم چگونه بر زمين افتادم، آنگاه گفت: با اين همه من احساس نقص مى‌كنم و اين نقص خودم را بيش شما مى‌توانم كامل كنم آنگاه كلمه خواند و مسلمان شد، منظور اينكه اينگونه حركات نشان ولى بودن نيست ولى هيچ اختيارى از خود ندارد كه بتواند سويچ كند و كرامات صادر كند كرامات به اختيار كسى نيست و حتى كرامات نشان بالاترين درجه ولايت و ايمان و عمل نيست، ممكن از افراد ضعيفترى هم كرامات صادر شود اما كسانى مخالف سنت رسول خدا عمل مى‌كنند و به اصحاب پيامبر لعن و نفرين مى‌كنند مى‌توانند ولى خدا باشند هرگز ممكن نيست، پس امير المؤمنين تمام كوشش و سعى خودش را به خرج مى‌داد و ضمن ايمان و عمل و پيروى صد در صد سنت رسول الله دعا هم كرد كه خداوند او را از بندگان نيكويش بگرداند و در نزد خودش مقام و منزلت او را بالا ببرد و اين عين ولايت و دوستى خداست، اما اينكه آقايى بيايد با شرك و توسل مشركانه و راز و نياز با مرده و قبر و ضريح داشته باشد و ميليون‌ها انسان ديگر را هم به شرك و گمراهى بكشاند و ادعاى ولايت و دوستى خدا را كند بايد به اين عمل خنديد و براى هدايت او از خداوند دعا كرد و به گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تَعْصِي الإلهَ وأنْتَ تُظْهرُ حبهُ |  | هذا محالٌ في القياس بديعُ |
| لو كان حبُّك صادقاً لأطَعْتَهُ |  | إنَّ المحب لمن أحَبَّ مُطِيعُ |

على گفتن آسان است، از نام على شعار درست كردن آسان است، دعاى كميل خواندن و نهج البلاغة خواندن آسان است، دم از محبت على زدن آسان است، بنام على بدعت تراشى آسان است، بنام على صيغه كردن و خمس گرفتن آسان است، سيرت على را چاپ كردن آسان است، بنام على دائرة المعارف چاپ كردن آسان است، مولى على گفتن آسان است، با هر نشستن و برخواستن و سلام و خدا حافظى يا على گفتن آسان است، اما آيا پيروى از على همينقدر آسان است؟ آيا على و نبى را سرمشق زندگي قرار دادن به همين قدر آسان است؟ آيا مثل على يكتا پرست بودن هم همينقدر آسان است؟ آيا مثل على پيرو رسول الله بودن هم آسان است؟ مثل على دوست خدا شدن هم آسان است؟ مثل على فقط به ايمان و عمل و تقوى پناه بردن هم آسان است؟ مثل على گنبد و بارگاه و ضريح و مزار نساختن به اين قبيل چيزها دل نبستن هم آسان است؟ آيا مثل على پنج وقت نماز خواندن هم آسان است؟ مثل على كامل و ضوء گرفتن هم آسان است؟ مثل على با دوستان خدا دوستى كردن هم آسان است؟ مثل على نام ياران رسول الله را بر فرزندان خود گذاشتن هم آسان است؟ مثل على با همه مسلمانان صاف بودن هم آسان است؟ مثل على از هيچ مسلمانى كينه و حسد به دل نداشتن هم آسان است؟ مثل على از بدعت و خرافات بدور بودن هم آسان است؟ مثل على كلنگ گرفتن و قبر خراب كردن هم آسان است؟ مثل على زاهد بودن و با وجود در دنيا زيستن دنيا را نپرستيدن هم آسان است؟ مثل على سهم يتيم و بيوه زن و بيچاره را نخوردن هم آسان است؟ مثل على فقط به دين خدا و سنت رسول الله اكتفا كردن و از پيش خود دين نتراشيدن هم آسان است؟ مثل على دين را وسيله حكومت نكردن هم آسان است؟ مثل على در حكومت عدالت كردن هم آسان است؟ مثل على يك لخت بودن و از نفاق و دو رويى كار نگرفتن هم آسان است؟ مثل على ناموس مردم را به نام متعه و صيغه تاراج نكردن هم آسان است؟ مثل على جيب مردم را به نام دين و زير نام خمس خالى نكردن هم آسان است؟ مثل على فقط زكات را به رسميت شناختن هم آسان است؟ مثل على در بندگان خدا غلو و افراط نكردن هم آسان است؟ مثل على از افسانه‌هايى به نام عصمت و ولايت بيگانه بودن هم آسان است؟ مثل على بر عليه دشمنان دين جنگيدن هم آسان است؟ مثل دشمنان حقيقى اهل بيت را شناسايى كردن و دروغ‌هايشان را از دين جدا كردن هم آسان است؟ مثل على خط خود را از خط سبائيان و گرگان در لباس ميش جدا كردن هم آسان است؟ با همه مقدس مآب شان، نام و تاريخ و روايات آنان را از كتاب‌ها بيرون آوردن هم آسان است؟ كاش امروز على زنده مى‌بود و مى‌ديد كه به نام او و فرزندانش چه‌ها مى‌شود؟ آنگاه معلوم مى‌شد كه دوستان و محبان و پيروان و عاشقان اهلبيت و خاندان طهارت و با عصمت كيست و دشمنان واقعى آن پاكان كيست؟ خدايا اگر اين سنت تو مى‌بود حتما دعا مى‌كرديم كه آن‌ها را زنده كن اما سنت و عادت تو چنين نيست لذا از تو مى‌خواهيم كه ما را به حقيقت دين و قرآن و اسلام و با حقيقت مكتب رسول الله و صحابه جانباز و اهلبيت اطهارش آشنا كنى و توفيق پيروى صادقانه عنایت فرمايى، خدایا از ته دل با قلبى آگنده از درد و رنج و اخلاص از تو مى‌خواهيم كه همه دشمنان اسلام و قرآن بويژه دشمنان حقيقى اهل بيت را هدايت كنى اگر قابل هدايت نيستند نابود و رسوايشان كنى و شرشان را از سر امت محمد دور گردانى، خدايا تو را به ذات خودت سوگند تو را به اسماء و صفاتت سوگند تو را به عرش و كرسى‌ات سوگند كه دشمنان اهلبيت را رسوا كنى، كسانى كه از آن‌ها قابل هدايتند هدايت كنى و كسانى كه شايستگى هدايت و دوستى تو را ندارند خدايا نمونه‌هايى از قدرت را خودت به ما و جهانيان نشان بده تا درس عبرتى براى ديگران باشد، خدايا اگر صحابه پيامبرت دوستان تو بوده‌اند خدايا اگر تو از آن‌ها آخر راضى بوده‌ای و راضى هستى و دشمنان آنان را اگر قابل هدايت نيستند خدایا رسوا و ذليل بگردان، خدايا آشكارا به ما نشان بده همچنانكه با دعاى ابوسعيد خدرى براى هلاكت دشمن طلحه و زبير و عثمان و على عذابت را به شكل شترى فرستادى، همچنانكه عذابت را در اين عصر به دشمن أبوهريره أبو ريه زنديق در حين مرگش نشان دادى كه يكسر ناله و فريادى زد آخ آخ ابوهريره مى‌گفت، اگر ابوبكر و عمر و عثمان و على و حسن و حسين و عايشه و حفصه و طلحه و زبير و خالد و ساير آل را و صحابى پيامبر را دوست دارى خدايا نمونه‌هاى آشكارى از اين عذاب را به ما و جهانيان نشان بده، خدایا حلم و برد و بارى تو بسيار است ولى ما بندگان ناتوان تو عاجزيم و تحمل زخم زبان‌هاى أبوريه‌ها جزائرى‌ها و مجلسى‌ها و عسكرى‌ها تيجانى‌ها را نداريم، چون اين‌ها (صحابه و اهل بیت) ياران و خاندان پيامبرت هستند، خدايا اينگونه افراد به چنان عذاب و مصيبت و بيمارى و سرطانى گرفتار كن كه مردم بدانند كه تو با او اعلان جنگ كرده‌اى و دارى براى دوستانت انتقام مى‌گيرى، خدايا تو را به قدرت و عظمت و كبريايى سوگند كه اين دعا را اجابت فرما و با خواندن و آمين هر مؤمنى تا روز قيامت هر بار نشانه اى از اين دوستى را با اوليايت به ما و كم صبرانى همچون نشان بده، خدايا ما در اين شك و شبيه نداریم كه به مجرد مردن، آن‌ها عذاب و نتيجه جنگ تو را با خودشان احساس مى‌كنند اما قدرت تو كم نيست و چه مى‌شود اگر در دنيا هم شراره به آن‌ها برسد، چه مى‌شود اگر در دنيا هم مانند أبوريه در آتش كينه أبوهريره و ابوبكر و عمر و عثمان و على و حسن و حسين و طلحه و زبير و خالد و عائشه و حفصه بسوزد، خدايا كسانى كه نا دانسته و از روى جهالت و نادانى دارند با دوستان و اوليایت و صحابه و اهل بيت پيامبرت دشمنى مى‌كنند هر چه زودتر آن‌ها را به صراط مستقيم خودت برگردان و دل‌هايشان را از هر گونه كينه و حسد و بغض و عداوت نسبت به خودت و پيامبرت و دوستانت پاك گردان، خدايا بسيارند كسانى كه طوطى وار كلماتى را مى‌شنوند و تكرار مى‌كنند اما تقصير ندارند بى‌خبرند نا آگاه‌اند خدايا دل اينگونه افراد را هر چه زودتر به نور هدايت و رحمت خودت منور بگردان و آن‌ها را از مكر و دسيسه شيطان‌هاى انسى و جنى نجات بده و حقيقت دين و حلاوت ايمان و حلاوت دوستى خود و پيامبر و صحابه و اهل بيتش را به آن‌ها بچشان، خدايا ما همچنانكه امير المؤمنين فرمود: «لاَ نَمْلِكُ إِلاَّ الدُّعَاءَ» جز دعا چيز ديگرى از دستمان بر نمى‌آيد هدايت است خدايا اين تنها وسيله مستضعفين را بكار گرفتيم تا اگر حكمت تو تقاضا كند اين خواسته ما را جامه عمل پوشانى، خدايا تو را سپاس كه به ما توفيق درد دل و مناجات با خود عنايت فرمودى ورنه ما بسيار عاجز و نا توانيم و هيچ پناگاهى جز رحمت تو نداريم پس خدايا اول و آخر تو را سپاس مى‌گوئيم.

«وَجُدْ لِي بِجُودِكَ‏ وَاعْطِفْ عَلَيَّ بِمَجْدِكَ وَاحْفَظْنِي بِرَحْمَتِكَ‏ وَاجْعَلْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ لَهِجاً وَقَلْبِي بِحُبِّكَ مُتَيَّماً» امير المؤمنين همچنان به فقر و نياز مندى خودش به پروردگارش اعتراف مى‌كند و از بارگاه او جود و لطف و كرمش را مى‌خواهد، و از او مى‌خواهد كه به بزرگوارى خودش با او معامله كند و او را با رحمت خودش حفظ كند و زبانش را همواره به ياد خودش ترو تازه بدارد و قلب او را به محبت خودش شاد و آباد داشته باشد، طبيعى است كه بنده مؤمن هميشه به اين چيزها نيازمند است هيچ بنده‌اى در لطف و رحمت پروردگارش بى‌نياز نيست، هيچ بنده مؤمنى لذت و كيف زندگى را جز با ذكر و محبت پروردگارش نمى‌تواند بچشد پس از خداوند مى‌خواهيم كه ما را نيز از اين نعمت‌ها محروم نگرداند و زبان و قلب ما هميشه با ذكر و محبت خودش شاد و آباد داشته باشد. در اين زمينه قبلا به اندازه كافى توضيح داده‌ايم.

«وَمُنَّ عَلَيَّ بِحُسْنِ إِجَابَتِكَ وَأَقِلْنِي عَثْرَتِي وَاغْفِرْ زَلَّتِي‏ فَإِنَّكَ قَضَيْتَ عَلَى عِبَادِكَ بِعِبَادَتِكَ وَأَمَرْتَهُمْ بِدُعَائِكَ وَضَمِنْتَ لَهُمُ الْإِجَابَةَ»‌ در اينجا سخن از دعا و اجابت است و بار ديگر اعتراف گناه و لغزش يعني نفي عصمت تخيلي،‌ اميرالمؤمنين از خداوند فقط اجابت دعايش را نمي‌طلبد بلكه حسن اجابت دعا را مي‌طلبد كه نشانه كمال اجابت است، با عجله نمي‌خواهد بهتر را مي‌خواهد جلو تر مي‌فرمايد: پروردگارا! لغزش و گنه مرا بيامرز كه تو خود بندگانت را به بندگي و عبادت امر فرمودي و آن‌ها را به دعا امر كردي و اجابت را خود ضمانت كردي، ‌سبحان الله بنده وقتي با پروردگار دوست مي‌شود او را به شدت دوست مي‌دارد و لذت اين دوستي را در قلبش احساس مي‌كند، لهجه سخن گفتنش با او عوض مي‌شود و گويا با پروردگارش ناز مي‌كند، حق دارد ناز كند چون مؤمن ناز بردار ديگري غير از معبودش ندارد، ‌مؤمن كه نمي‌تواند با مرده مناجات كند كنار قبر بنشيند و سفره دل باز كند، با اين قبر يا آن گنبد با آن ضريح و یا اين امام و آن امام زاده راز دل كند مؤمن راز دلش مشخص است جايش مشخص است جهتش مشخص است كيفیتش مشخص است، ‌مؤمن فقط با خدا و معبود و پروردگارش راز دل مي‌كند به چند طريق مي‌تواند مؤمن با پروردگارش مناجات و درد دل كند با دعا، ‌با ذكر، ‌با نماز، ‌با تلاوت قرآن كريم، ‌جايش يا مسجد است يا هر جاي ديگري كه ميسر شود، نه قبرستان و مزار و كنار قبر وضريح، نزديك‌ترين حالت بنده به پروردگارش حالت سجده است،‌كلماتي كه بنده مناجات مي‌كند يا قرآن است يا ذكر، ‌صحيح با دعاهاي مأثور و ثابت و حقيقتا ثابت است نه مشتي خرافات كه معلوم نيست توسط چه كسي نوشته شده است، دعا مانند دعاي كميل كه حتي اگر الفاظش از خود اميرالمؤمنين هم نباشد حد اقل با عقيده و منهج وي مخالف نباشد در تمام اين دعا نام و نشان از غير الله نيست، در تمام دعا نه يا رسول الله گفته شده نه يا زهراء‌، ‌نه يا مهدي و امام زمان، و نه يا علي و مولا علي، فقط توسل به اسماء و صفات خداست پس خداوند از بندگانش خواسته كه دعا كنند و ضمانت اجابت هم كرده بشرطيكه شروط آن فراهم باشد (چنانكه در مقدمه توضيح داديم) پس دعا را مي‌توان ابتداء‌ به دو نوع تقسيم كرد، مآثور و غير مأثور، ‌دعاهاي مأثور آنست كه يا در قرآن كريم آمده باشد و يا از پيامبر ثابت شده باشد، اگر دعاهايي از ائمه و ديگري علماء‌هم ثابت باشد كه مخالف قرآن و سنت نباشد اشكالي ندارد، بنابراين قبل از اينك هر دعايي را بررسي كنيم و به سندش اهميت دهيم محتواي آن مهم است، اگر دعايي محتوايش غلط باشد و در آن شرك و بدعت و لعن و نفرين باشد حتي اگر سند داشته باشد ارزش ندارد چون يقينا اين سند ساختگي است، ‌اما اگر محتوايش درست باشد حتي اگر سند هم نداشته باشد مي‌توان از آن استفاده كرد، ‌مثل هر دعاي غير مأثوري كه انسان مي‌تواند از خودش بخواند، ‌پس بنابر اين انسان مؤمن بايد هميشه دست به دعا باشد و هر خواسته خودش را با پروردگارش خودش در میان بگذارد، و مطمئن باشد كه اجابت خواهد شد (در مقدمه توضيح داديم).

«فَإِلَيْكَ يَا رَبِّ نَصَبْتُ وَجْهِي وَإِلَيْكَ يَا رَبِّ مَدَدْتُ يَدِي‏ فَبِعِزَّتِكَ اسْتَجِبْ لِي دُعَائِي وَبَلِّغْنِي مُنَايَ وَلاَ تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِكَ رَجَائِي‏ وَاكْفِنِي شَرَّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مِنْ أَعْدَائِي‏ يَا سَرِيعَ الرِّضَا اغْفِرْ لِمَنْ لاَ يَمْلِكُ إِلاَّ الدُّعَاءَ».

لذت توحید و حلاوت ايمان خالصانه در اين كلمات همچون نور مي‌درخشد و همچون غنچه لبخند مي‌زند و همچون گلاب از آن بوي عطر مي‌تراود و اين از ويژگي هاي يكتا پرستان است و اين درخشش و زيبايي و نسيم عطرآگين توحيد فقط به مشام كساني مي‌رسد كه با توحيد سروكار دارند و از شرك و مظاهر آن بشدت متنفرند،‌ خود مردان و زنان موحد نيز چنين‌اند، چهره‌هايشان همچون نور مي‌درخشد ﴿سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ﴾ [الفتح: 29]. ‌آثار سجده در اينجا بنابرقول راجح و داغ سياه شده پيشاني نيست بلكه نوري است چهره مؤمنان و موحدان مي‌درخشد، بنابر اين هر مؤمن و خوگر به توحيد و يكتا پرستي عشق مي‌ورزد و از ديدن چهره هاي نوراني موحدان شاد و خرسند مي‌گردد كما اينكه هر مشرك و كافر از ديدن نور توحيد و چهره زيبايي موحدان و خدا پرستان و يكتا پرستان به خشم مي‌آيد لذا كافران از ديدن پيامبر و صحابه جانباز و يكتا پرستش به خشم مي‌آمدند ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ﴾ [الفتح: 29]. تا اينكه خداوند وسيله ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ [الفتح: 29]. كافران را به خشم آورد زيرا كه آن‌ها نجسند ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ﴾ [التوبة:28]. و هر نجس و پليد در نقطه مقابل توحيد و موحد قرار دارد و محال است كه مشرك و نجس كه خداوند او را پليد گفته از موحد خوشش بيايد، ‌بد نيست يك نكته علمي را نيز خدمت شما به عرض برسانم كه بسيار از علماء مفسران از همين آيه استنباط كرده‌اند ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ﴾ [الفتح: 29]. كه هر كس چه با خود محمد رسول الله و چه با ﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ كه صحابه و ياران حضرت هستند دشمني كند و از آن‌ها بد ببرد و از شنيدن نام و ياد آنان به خشم آيد كافر است، و عرض اين بودكه امير المؤمنين در اين كلمات زيبا بيان مي‌دارد كه فقط به پروردگارش روي مي‌آورد و دستش را فقط به سوي او دراز مي‌كند اما مریدان و پيروان علي امروز به كجا روي مي‌آورند و دستشان به كجا دراز مي‌كنند بايد خودشان بينديشند و ببينند و اگر چون علي نبودند شجاعانه بر گردند و خود بگويند: ترسم نرسي به كعبه اعرابی- كين راهي كه تو مي‌روي به تركستان است. ‌

حالا اين راه علي و اين هم مذهي و عقيده و دين علي شما خود تشخيص دهيد كه اسلام ناب و شريعت محمدي كدام است، ‌اينكه انسان فقط به خدا روي و دستش را به سوي خدا دراز كند يا اينكه به گنبدها و بارگاه‌ها و مزارها و ضريح‌ها روي آورد و دستش را به ابا الفضل و قمر بني هاشم و علي و ائمه بقيع دراز كند، آيا كسي هست كه با منطق و عقل و قرآن و سروكار داشته باشد و از آقايان بپرسد كه ابالفضل و قمربني هاشم و علي و ائمه بقيع هنگام مشكل و مصيبت به كجا روي آوردند دست به كجا دراز مي‌كردند؟ اگر پيرو و مقلد علي هستيد كه علي مي‌گويد: «فَإِلَيْكَ يَا رَبِّ نَصَبْتُ وَجْهِي» فقط بسوي تو رو در آوردم اي پروردگارم، «وَإِلَيْكَ يَا رَبِّ مَدَدْتُ يَدِي» و بسوي تو دستم را دراز كردم اي پروردگارم، ‌اگر اين كلمات به عربي است كه ما نمي‌دانيم چيز ديگري است، به لسان عربي مبين است كه معنايش مشخص است شما ترجمه هم كرده ايد ترجمه خود شما راهم گذاشته‌ايم و از پيش خودمان ترجمه نكرده‌ايم حالا بياييد لطف كنيد و راست بگوئيد كه پيرو علي كيست؟ از مكتب اهل بيت و مولا علي چه كساني پيروي مي‌كنند؟ كساني كه برخلاف علي روي به سوي قبر وگنبد و ضريح و امام و امام زاده مرده مي‌آورند و دست به سوي كساني دراز مي‌كنند كه حتي براي خودشان نفع و نقصاني را مالك نيستند در حياتشان مالك نبودند حالا كه هيچ اين‌ها پيروي مكتب اهل بيت و مذهب مولي علي و اسلام ناب هستند يا كساني كه مانند علی فقط به خدا روي مي‌آورند و دست به سوي خدا دراز مي‌كنند ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ [الفاتحة: 5]. خدايا هدايت از تو مي‌خواهيم نور هدايت را در دل‌هاي‌مان داخل بگردان و پرده هاي ظلمت و ضلالت را از جلو بصارت و بصيرت ما بردار خدايا زنگار دل‌هاي‌مان را با نور معرفتت صيقل بفرما و نور هدايت كتاب شفابخشت را بر تمام زواياي تيره و تار قلب‌هاي ظلماني مان بتابان. آمــــين.

«فَبِعِزَّتِكَ اسْتَجِبْ لِي دُعَائِي وَبَلِّغْنِي مُنَايَ وَلاَ تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِكَ رَجَائِي‏ وَاكْفِنِي شَرَّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مِنْ أَعْدَائِي‏ يَا سَرِيعَ الرِّضَا اغْفِرْ لِمَنْ لاَ يَمْلِكُ إِلاَّ الدُّعَاءَ».

اين است عرفان صادقانه كه صاف و پاك و بي‌آلايش است زيرا تنها با محور تماس دارد كه سرچشمه تمام خوبي‌ها و پاكي‌ها است، ‌ريشه‌اش ايمان و تنه‌اش اعمال نيك مطابق با قرآن و سنت و شاخ و برگش كارهاي خير است و ميوه‌اش بهشت برين و خوشنودي رب‌كريم است. عرفاني كه از شرك و بدعت و خرافات بدور است، عرفاني كه عارفش قرآن ورد مي‌كند و با ذكر معبود دلش را شاد و مطمئن مي‌گرداند، عرفاني كه عارفش حل هر مشكلش را از معبود يكتا و يگانه مي‌خواهد نه از بندگان عاجز و ناتوان، ‌اعم از مرده و زنده، ‌ولي و امام و پيامبر و جن و فرشته كه همگان محتاج بارگاه ايزد متعالند، ‌عارفي كه خواستن و طلب كردن از غير خدا را شرك مي‌داند، ‌عارفي كه خواستن از خدا را كمال عزت و افتخار مي‌داند، ‌و عارفي كه معبودش را به ذات و صفات او سوگند مي‌دهد و از او مي‌خواهد كه دعايش را اجابت كند، و او را به آرزوهايش برساند و از او مي‌خواهد كه اميدش را قطع نگرداند،‌ او را و از شر همه دشمنانش اعم از جن و انس حفاظت كند،‌ چنين عارفي را از اين مقام و منزلت بندگي و كمال بندگي بلند كردن و به جاي معبود نشاندن و او را مشكل كشا و حاجت روا و غيب دان معرفي كردن چقدر ستم بزرگي است، عارفي كه عاجزانه مي‌نالد به بارگاه كبرياي معبودش عرض مي‌كند: «اغْفِرْ لِمَنْ لاَ يَمْلِكُ إِلاَّ الدُّعَاءَ» اي معبود من بنده‌اي را كه جز دعا چيزي در اختيار ندارد ببخش وبيامرز، از چنين بنده‌اي قسيم الجنة ‌و النار و ميزان اعمال ساختن چقدر خيانت و ظلم است، به تقوای اين بنده عارف،‌ چقدر توهين است، به عرفان و علم و معنويت، ‌چقدر توهين است، به مقام والاي آن صحابي بزرگوار پيامبر و آن چراغ فروزان خاندان نبوت، ‌چقدر جسارت و گستاخي و بي‌ادبي است كه بيائيم بنده‌اي كه عرض مي‌كند جز دعا مالك هيچ چيز نيست او را مالك بهشت و دوزخ قرار دهيم، مالك روز قيامت قرار دهيم وا اسلاماه و قرآناه،‌ چقدر بدبخت و بي‌چاره‌ايم،‌كه قدرت و صفات آن ذات با عظمت پروردگار ذات يكتا و يگانه پروردگار را به بندگان عاجزش نسبت دهيم واقعا كه بجا فرموده وخوب شناخته ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓ﴾ [الأنعام: 91]. تعظيم نكردند خدا را حق تعظيم كردن، ‌نشناختند خدا را حق شناختن و نپرستيدند خدا را حق پرستيدن، ‌و خنده دارتر و درد ناكتر اينكه بيائيم براي اين خيانتها و ستم‌ها نسبت به مقام شامخ و والاي اهل بيت پيامبر دست به تحريف قرآن بزنيم و زير نام تفسير قرآن با آيات قرآن بازی ‌كنيم از آيات قرآن ثابت كنيم كه اين بندگان عاجز و ناتوان اما در عين حال بسيار گرامي و باشخصيت گويا در بسياري از كارهاي خدا شريكند «إيابُ الخَلقِ إلَيكُم وحِسابُهُم عَلَيكُم» به چه آب و تابي هم بيان مي‌كند اين حديث! عينا عكس آيه كريمه ﴿إِنَّ إِلَيۡنَآ إِيَابَهُمۡ ٢٥ ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا حِسَابَهُم ٢٦﴾ [الغاشية: 25-26] است آيه مي‌فرمايد: آنگاه بازگشت خلق به سوي ماست و سپس حسابشان نيز برماست. حديث مي‌فرمايد: بازگشت خلق به سوي ائمه و آنگاه حساب آنان نيز برائمه است! به به! چه اسلام نابي، ‌ما كه اهل فتوي نيستيم تا حكم صادر كنيم كه اين نوع روايت كه در نقطه مقابل قرآن قرار مي‌گيرند چه پديد مي‌آيد، ‌اين را هر مسلماني كه در چنگ چنين روايت‌ها و غلو و افراط‌ها قرار دارد مي‌تواند بينديشد و بين قرآن و اينگونه روايات يكي را انتخاب كند، چون نا ممكن است هم انسان به قرآن ايمان داشته باشد و هم به روايات متضاد باقرآن، ‌اگر كسي قرآن را باور داشته باشد قرآن بازگشت انسان‌ها را بسوي خدا و حساب آنان را خدا مي‌داند.